

توفان

و

مبارزه علیه صهیونیسم و
حمایت از جنبش رهایی‌بخش
ملی فلسطین

FREE
PALESTINE
END ISRAELI OCCUPATION

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
مورخ مهرماه ۱۴۰۲

پیشگفتار

حزب کار ایران (توفان) از بدو پیدایش خود و حتی بیش از نیم قرن است که از مبارزات آزادی‌بخش مردم فلسطین برای رهایی ملی و تاراندن صهیونیست‌های اشغالگر از سرزمینشان پشتیبانی نموده است. این امر نه تنها با ماهیت و برنامه حزب ما همخوانی دارد تا از مبارزات دموکراتیک، استقلال‌طلبانه و ضدامپریالیستی خلق‌ها دفاع بنمائیم بلکه در تائید این واقعیت نیز هست که خلق ایران با خلق فلسطین دشمن واحدی به نام صهیونیسم و امپریالیسم دارد که هدفشان در منطقه تفرقه‌افکنی، تجزیه‌طلبی، ویران کردن ممالک و خرابکاری در آنهاست.

ما ایرانیان نقش خبیث امپریالیسم و صهیونیسم را در ایران بر پوست و استخوان خود حس کرده‌ایم و باید اکنون در کنار خلق فلسطین برای نابودی سرطان صهیونیسم و رژیم کودککش اسرائیل مبارزه کنیم. این مبارزه مبارزه ما نیز هست. این مبارزه در خدمت تحقق حقوق بشر در منطقه و غلبه بر تشنج و ناامنی است که اسرائیل با دخالت در ممالک منطقه چه ممالک عربی، چه ترک و چه قفقاز آفریده است.

صهیونیسم در دوران اخیر به راحتی نشان داد که همدست داعش بوده و برای ویرانی ضدبشری سوریه از هیچ اقدام ضد بشری کوتاهی نکرده است. صهیونیسم اکنون نیز با نازیسم در اوکراین و با پان‌ترکیسم در ترکیه و آذربایجان همدستی نزدیک دارد تا نفرت میان ملل را با اتکاء به سیاست بقاء خود به مصداق "تفرقه انداز و حکومت کن" دامن زند.

نشریه اخیر در خدمت شناخت این پدیده ارتجاعی و در عین حال لابی‌های اسرائیلی در میان اپوزیسیون خودتحقیر و خود فروخته ایران است.

حزب کار ایران (توفان)

مهرماه ۱۴۰۲

پاره‌ای مواضع و نظریات حزب کار ایران (توفان) در برخورد به مسئله فلسطین و تحلیل شرایط امروزی آن



توفان شماره ۹ دی ماه ۱۳۷۹

صهیونیسم یعنی نژاد پرستی

وزیر امور خارجه مصر آقای محمد ابراهیم کمال در ۶ سپتامبر ۱۹۷۹ در مورد قرارداد کمپ دیوید Camp David که میان اسرائیل و انور سادات از مصر امضاء شد گفت: "در این توافقنامه هیچ نکته‌ای نهفته نیست که بشود با آن موافقت کرد". وی سپس استعفاي خود را به انور سادات تقدیم کرد. در ۱۴ سال بعد در اسلو توافقنامه دیگری امضاء شد که فاقد هرگونه ارزشی است و سند تسلیم مردم فلسطین به صهیونیسم اسرائیل است. دولت صهیونیستی اسرائیل حاضر نیست حتی توافقات اسلو Oslo را نیز به اجراء بگذارد. این دولت متجاوز و آدمکش، غیردمکرات و ضد حقوق بشر به هیچ یک از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد گردن نمی‌نهد و نه تنها نمی‌نهد حتی با گردن کلفتی، تهدید، رشوه‌دهی مجمع عمومی سازمان ملل را مجبور کرد که نظریه مصوب خود را مبنی بر اینکه "صهیونیسم یعنی نژاد پرستی" پس بگیرد. ببینید چقدر این سازمان مسلوب‌الاراده است که صهیونیسم جهانی قادر می‌شود رای آنرا وقیحانه تغییر دهد. دولت صهیونیستی اسرائیل با این کار خود و پافشاری خود که قطعنامه‌های سازمان ملل متحد را نفی کند از اعتبار این سازمان جهانی به شدت کاسته است و ثابت نموده که این سازمان ملعبه دست امپریالیسم و صهیونیسم جهانی است و ابزار فشار آن زمانی کاربرد دارد که منافع ارتجاع بین‌المللی را در نظر داشته باشد. قطعنامه‌های این سازمان در مورد یوگسلاوی و عراق اجراء می‌شود ولی در مورد اسرائیل، محاصره دریائی نیکاراگوئه و یا کوبا موثر نیست.

دولت اسرائیل برخلاف تبلیغاتی که امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها و مزدوران ایرانی آنها می‌کنند دولت دموکراتی نیست زیرا دولتی که حقوق ابتدائی صاحبان اصلی سرزمین فلسطین را به رسمیت نشناسد، حق تعیین سرنوشت آنها را نقض کند نمی‌تواند دموکرات باشد. آنها که از حق تعیین سرنوشت مردم کوسوو در یوگسلاوی حمایت می‌کردند حاضر نیستند همان حق را برای مردم فلسطین به رسمیت بشناسند. دولت اسرائیل از بدو پیدایش خود به تاراندن مردم فلسطین از سرزمین خود با زور اسلحه مشغول است و این نسل‌کشی مورد اعتراض مدافعان مصلحتی حقوق بشر در دنیا نیست.

نسل کشی در چین و فلسطین را کسی نمی بیند ولی در یوگسلاوی را می خواهند ببینند و بزرگ کنند و دادگاه های بین المللی برای رسیدگی به آن تشکیل دهند. این همه تروریر باور کردنی نیست.

دولت صهیونیستی اسرائیل نژادپرست است زیرا نژاد یهودی را مانند نازی ها (با آلمانی ستیزی اشتباه نشود- توفان) نژاد برگزیده و برتر می داند که به عنوان نژاد حق تشکیل دولت جداگانه را نیز دارد. اینکه صهیونیسم جهانی تا چه حد زور و قلدری به کار برد از این حقیقت ذره ای نیز نمی کاهد که "صهیونیسم یعنی نژاد پرستی" و مردم آزاده جهان تنفر خود را از صهیونیسم (با یهودی ستیزی اشتباه نشود- توفان) ابراز می دارند. صهیونیسم این ایدئولوژی نژادپرستانه حتی بر افکار زحمتکشان اسرائیل نیز چنگ انداخته و پرده ساتری بر بهره کشی زحمت کشان اسرائیل کشیده است تا مانند بردگان شیر بیش تری در خدمت صهیونیسم جهانی قرار دهند و سر به راه بمانند. بیچاره آن یهودیانی که با ویروس صهیونیسم آلوده شده و در نهایت فقر و مشکلات و تبعیضات زندگی می کنند و این امر بیش تر شامل یهودیانی است که از ممالک غیر اروپا و آمریکا به فلسطین رفته اند.

شکنجه انسان تا همین چندی پیش در اسرائیل قانونی بود و به رگ غیرت کسی بر نمی خورد. بگذریم از اینکه هنوز نیز شکنجه در اسرائیل به طور غیررسمی نیز وجود دارد. دولت اسرائیل در دوران شاه شکنجه گران ایرانی را آموزش می داد و با ساواک جهنمی شاه (بخوانید گشتاپوی ایران- توفان) همکاری نزدیک داشت. دولتی که چنین جنایتکارانه و با آسودگی وجدان و بدون ترس از مواخذه بین المللی تا به این حد به آدم کشی مشغول است فقط می تواند دولتی ضدبشری و ضد حقوق به رسمیت شناخته بشریت باشد و اگر آمریکای امپریالیست تمسخر را کنار بگذارد باید رهبران آنرا به دادگاه بین المللی بکشاند تا به عنوان جنایتکاران علیه بشریت محاکمه شوند. دولت اسرائیل تروریست است زیرا مامورین مخفی خود را برای ترور افراد به اقصی نقاط جهان گسیل می دارد و از اعتراف به این عمل نیز ترسی ندارد. ما از ترور صهیونیسم اسرائیل علیه خلق فلسطین سخنی نمی گوئیم زیرا وضوحش بر همگان روشن است. این دولت متجاوز است زیرا سرزمین های فلسطین، سوریه، اردن هاشمی، لبنان را اشغال کرده، به خاک عراق تجاوز نموده و نیروگاه اتمی آنها را از بین برده است.

این دولت متجاوز است زیرا از هم اکنون دست در دست یک دولت متجاوز دیگر به نام ترکیه تمامیت ارضی سوریه، عراق و ایران را به خطر انداخته و برای تجزیه ایران با پاشاهای ترک و مافیای جمهوری آذربایجان ساخت و پاخت می کند.

این دولت آدم رباست زیرا مخالفین خود را علیه کلیه موازین بین المللی می دزدد و تحت شرایط غیرانسانی محبوس کرده و مجازات می نماید.

چنین دولت صهیونیستی حق حیات ندارد، همانگونه که امپریالیسم و ارتجاع فاقد حق حیات اند. تنها با نابودی ریشه ای صهیونیسم است که مردم اسرائیل و فلسطین از هر نژاد و مذهب که باشند قادرند در صلح و صفا در کنار هم زندگی کنند.

"توفان" که افتخار می کند دستش پیش صهیونیسم دراز نبوده و نیست باکی نیز ندارد از اینکه اعلام کند "صهیونیسم یعنی نژاد پرستی".

پاره ای از مطبوعات ایرانی و برخی سازمان های سیاسی ایران به علت در یوزگی در نزد صهیونیسم باک دارند از اینکه علیه جنایات اسرائیل مقاله نوشته و آنها را افشاء کنند. آنها میدان را برای میدان داری رژیم جمهوری اسلامی در این عرصه باز گذارده اند. آنها میدان را باز گذاشته اند تا تبلیغات ارتجاعی پان اسلامیستی و ضد یهودی جا باز کند و سرزمین فلسطین را از هم اکنون اسلامی تلقی نماید و یهودیان و مسیحیان و معتقدین به سایر ادیان را که قرن ها در این سرزمین زندگی کرده اند به دریا بریزند.

به جز این، ما به یهودیان بسیار بسیار مدیونیم. اگر از هاینه (Heine) و بورنه (Börne) نام نبریم، مارکس از خون خالص یهودی بود، لاسال یهودی بود. بسیاری از بهترین انسان ها یهودی اند. دوست من ویکتور آدلر که هم اکنون کفاره از خود گذشتگی اش برای امر پرولتاریا را در زندان وین می پردازد، ادوارد برن اشتاین سر دبیر "سوسیال دمکرات" لندن، پال سینگر یکی از بهترین نمایندگان مجلس (رایش تاگ)، مردمانی که من با دوستی به آنها افتخار می کنم، همه و همه اینها یهودی اند. نشریه "گارتن لائوبه" (Garten Laube) حتی خود من را نیز یهودی کرده است. و در هر صورت اگر مجبور به انتخاب بودم آنوقت یهودی بودن را به "حضرت اشرف" ترجیح می دادم.

- "گارتن لائوبه نشریه مصور خانوادگی- نشریه ادبی هفتگی با جهت خرده بورژوائی، منتشره در ۱۸۵۳ تا ۱۹۰۳ در لایپزیک و ۱۹۰۳ تا ۱۹۴۳ در برلین".

لندن ۱۹ آوریل ۱۸۹۰ – فریدریش انگلس
مستخرج از یک نامه به وین نشریه آربایتر - ساینونگ (Arbeiter-Zeitung) شماره ۱۹، نهم ماه مه ۱۸۹۰

جهان بر ضد صهیونیسم، نژاد پرستی و آپارتاید

در جریان کنفرانس سازمان ملل بر ضد صهیونیسم، نژادپرستی و آپارتاید در "دوربان" در کشور آفریقای جنوبی بیش از ۶ هزار نفر نمایندگان دول و سازمان‌های غیردولتی شرکت کردند. در این کنفرانس تظاهر عظیم اعتراض مردم جهان بر علیه برده‌داری و استعمار و صهیونیسم و نژادپرستی به نمایش گذارده شد. سازمان ملل متحد یکبار در گذشته در قطعنامه‌های خود صهیونیسم جنایتکار را به درستی همدیف نژادپرستی تعریف کرده بود، این قطعنامه پس از فروپاشی اردوگاه استعماری شرق با فشار آمریکا در سازمان ملل پس گرفته شد و چنین می‌نمود که اسرائیل جنایتکار به آرزوهای خود رسیده است. کنفرانس "دوربان" نشان داد که فشار ملل جهان بر دول خویش و مقاومت آنها نمی‌تواند شمشیر عدالت و حق طلبی را از گردن صهیونیسم و امپریالیسم و نژادپرستی هر چند گردن کلفت باشند، بردارد. دول جهان می‌خواستند که برده‌داری و استعمار به عنوان جنایت علیه بشریت محکوم شود لیکن دول "متمدن" و استعمارگر اروپا نظیر انگلستان، اسپانیا، هلند و پرتغال حاضر نبودند حتی به عذر خواهی پرداخته و این پدیده‌ها را در تاریخ خود به عنوان جنایت علیه بشریت محکوم کنند. طبیعی است که امپریالیست‌ها جنایات خود را علیه بشریت جنایت محسوب نمی‌کنند. در اینجا امپریالیست‌ها که "آموزگار اخلاق" در جهان هستند و برای تحقق "حقوق بشر" تلاش می‌کنند و خود را "متمدن" می‌نامند، وقتی پای خودشان به میان می‌آید چهره کریه و جنایتکار خویش را نشان می‌دهند. آیا برده‌داری انگلیس‌ها و گسیل صدها هزار نفر از سیاهان به لیورپول در انگلستان که ثروتش از خون بردگان بود و حمل گله‌وار آنها به آمریکا و ایجاد کشتزاری عظیم پنبه، تنباکو، توتون، قهوه و نظایر آنها توسط استثمار وحشیانه آنها در آنجا که منجر به قتل فجیع سیاهان و فجایع تاریخی دیگری شد جنایت علیه بشریت نیست؟ امپریالیست‌ها خودشان جنایت و جنایتکار را بنا بر مصالح خود تعریف می‌کنند. در "دوربان" اسرائیل و آمریکا با اعتراض به نظر اکثریت شکننده که صهیونیسم را همدیف نژادپرستی و آپارتاید می‌دانست نشست را ترک کردند و تلاش نمودند از اهمیت کنفرانس بکاهند. سازمان دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل حاضر نشدند به قطعنامه کنفرانس حقوق بشر، کنفرانس جهانی سازمان‌های غیردولتی که به طور موازی با کنفرانس سازمان ملل تشکیل شده بود و در قطعنامه پایانی خود اسرائیل را محکوم کرد، رای دهند. بدانیم که اسرائیل تنها دولت جهان است که شکنجه را رسماً به رسمیت می‌شناسد و آنرا با این نظریه توجیه می‌کند که با شکنجه "تروریست‌ها" قادر خواهد بود جان بسیاری از مردم را نجات دهد. اسرائیل تنها دولتی است که شکنجه را به خوب و بد تقسیم کرده است. اگر جمهوری اسلامی نام شکنجه را به تعزیر و امر به معروف و نهی از منکر تبدیل کرده است اسرائیل زحمت کتمان این توحش را نیز به خود نمی‌دهد. این مبارزه نشان می‌دهد که مقاومت علیه امپریالیسم و صهیونیسم شکل می‌گیرد و خاموش شدنی نیست. قرن بیست و یکم قرن دفن امپریالیسم و صهیونیسم است.

آموزگاران شکنجه

دانشگاه شکنجه در آمریکا

ارتش آمریکا نظامیان آمریکای لاتین، سازمان‌های سرکوب در جنوب شرقی آسیا و ساواک ایران و در یک کلام ماشین سرکوب متحدین خویش را برای انجام شکنجه‌های جسمی و روانی آموزش می‌داد و می‌دهد. هم اکنون که بحث مربوط به مبارزه با تروریسم در گرفته است امپریالیسم آمریکا قصد دارد که استفاده از روش وحشیانه شکنجه را که تاکنون به صورت غیرقانونی اعمال می‌شد جنبه قانونی بدهد و با پیدایش جو حاکم در آمریکا از آن نیز استفاده کند. بحث مربوط به این امر در آمریکا باز شده است تا زشتی اقدام به آن نیز از بین برود. اساساً نفس این عمل که ما به خود اجازه دهیم در مورد جایی بودن شکنجه در موارد استثنائی نظیر مبارزه با تروریسم بحث نمائیم خود به حد کافی تکان دهنده است. و نشانگر مغزهای بیماری است که در آمریکا اندیشمندان این نظام را تشکیل می‌دهند.

پنتاگون در سال ۱۹۹۶ تاکید کرد که در مدارس ویژه به نظامیان آمریکای جنوبی درس شکنجه می‌داده است. بر اساس این اعتراف هفت کتاب به زبان اسپانیایی در یک مدرسه نظامی به نام "اسکول اوف آمریکاس" (School of the Americas) از سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۱ تدریس می‌شده است. در این کتب نحوه انجام شکنجه، ایجاد تزلزل روحی و روانی، تعیین جایزه برای سر مخالفان، ترور مخالفان، استفاده از داروهای مخدر برای گرفتن اعتراف و تیرباران بررسی شده است. تنها در آمریکای جنوبی از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۹۱ تعداد ۶۰/۰۰۰ نفر مأمورین نیروهای انتظامی و ارتشیان آموزش دیده‌اند. محل این دانشگاه شکنجه نخست در منطقه تحت اشغال آمریکا در کانال پاناما بود. سپس آنرا به "فورست بنینگ" (Forst Benning) در ایالت "گئورگیای" (Georgia) در خود ایالات متحده منتقل کردند. از کسانی که در این دانشگاه تعلیم دیده‌اند می‌توان از بینان‌گذار جوخه‌های مرگ در السالوادور آقای "روبرتو دوآبسیون" (Roberto D' Abussion) و ژنرال معروف رئیس جمهور بعدی پاناما آقای "آنتونیو نوریگا" (Antonio Noriega) نام برد که زمانی که میان‌ه‌اش با آمریکایی‌ها بد شد و آغاز کرد اسرار آنها را فاش کرده و تن به امضاء قرارداد استفاده از کانال پاناما را ندهد، از طرف آمریکایی‌ها ربوده شد و به جرم دست داشتن در قاچاق مواد مخدر که امر پنهانی نبود و با رضایت آمریکایی‌ها صورت می‌گرفت در آمریکا محاکمه گردید و محکوم به زندان شد.

برای اولین بار انقلابیون ساندیست در نیکاراگوئه یکی از این جزوات را یافته و منتشر کردند. جالب آن است که نه مراجع حقوق بشر، نه سازمان ملل متحد و نه رسانه‌های گروهی ممالک مدعی از حمایت از حقوق بشر نسبت به این امر مهم و تکان دهنده عکس‌العملی نشان ندادند. پس از اینکه این سند انتشار یافت و آبروی آمریکا در آمریکای جنوبی رفت پنتاگون مدعی شد که روش‌های توصیه شده برای استفاده از قهرنتیجه یک اشتباه بروکراتیک‌اند.

یکی از سخنگویان پنتاگون آقای آرن اوونس (Arne Owens) در دهه سوم سپتامبر ۱۹۹۶ ناچار شد به وجود این دستورالعمل قتل‌ها اعتراف کند و دقیقاً بلافاصله پس از پایان برنامه اصلی اخبار تلویزیون آمریکا اظهار کرد که "این مسئله در سال ۱۹۹۲ کشف شد و مطابق مقررات گزارش گردید و حل شد" و سپس تغییراتی در سرگذشت آن انجام گرفت و بخش "تمرین اجباری برای حقوق بشر" به آن اضافه شد. (اطلاعات مربوطه از مقاله‌ای از نشریه آلمانی زبان "تاتس" (TAZ) مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۶ برداشته شده است- توفان).

نقض پیمان منع شکنجه در اسرائیل

همین نشریه در تاریخ ۱۶ و ۱۷ ماه نوامبر ۹۶ نوشت که "عالیترین مرجع قضائی اسرائیل شکنجه را مجاز اعلام کرد". البته به این مفهوم نیست که قبلاً در اسرائیل شکنجه‌ای صورت نمی‌گرفت. هرگز! بلکه سخن بر سر آن است که

این شکنجه‌ها را که دیگر کتمان‌شان ممکن نبود و حداقل پس از انقلاب ایران معلوم شد که عمال ساواک در اسرائیل نیز دوره‌های شکنجه دیده‌اند جنبه رسمی دهند و از نظر اخلاقی آنرا موجه بنمایانند.

سازمان عفو بین‌الملل همان روز معترض شد که این تصمیم قوه قضائیه اسرائیل مغایر کنوانسیون سازمان ملل در مورد منع شکنجه است که اسرائیل آنرا در سال ۱۹۹۱ امضاء کرده است.

عالیترین مرجع قضائی اسرائیل به سازمان جاسوس "شین بت" (Shin Beth) اجازه داد که یک فلسطینی اسیر را شکنجه دهد. دادگاه این ادعای سازمان جاسوسی را پذیرفت که عبدالعزیز حمدان که از ۲۴ اکتبر در زندان به سر می‌برد دارای "اطلاعات حیاتی" در باره سوءقصدی در اسرائیل است. دسترسی به این اطلاعات می‌تواند مانع انجام یک فاجعه شود و برای نجات جان انسان‌ها اهمیت ویژه دارد. دادگاه قانع شد و تصمیم روز قبل خود را تغییر داد. جالب این است که دادگاه‌های اسرائیل برای سومین بار است که این نوع شکنجه‌های قانونی را تصویب می‌کنند. مامورین شکنجه در اسرائیل یک فلسطینی را در آوریل ۱۹۹۵ در زیر شکنجه به قتل رساندند.

حمدان پدر یک خانواده شش نفره است و از سال ۱۹۹۳ به گروه ۴۰۰ نفری در لبنان تعلق دارد که از مذهبیهان بنیادگرا بوده و به عنوان اسیر در زندان‌های اسرائیل به سر می‌برند. اگر مرده وی را از زندان بیرون نیاورند بدن فلجش را بیرون خواهند انداخت.

شکنجه در اتریش

نشریات معتبر خبردادند که در بازداشتگاه ژوزف شتات برای ساکت کردن بازداشت شدگانی که سرو صدا زیادی می‌کنند قفس‌های آهنین به اندازه‌های $۱/۲۰ \times ۱/۲۰$ متر وجود دارد که بازداشت شدگان را به مدت ۴۸ ساعت در آن می‌اندازند، و درش را می‌بندند. این قفس‌ها از نمونه قفس‌هایی هستند که در اتریش برای بیمارهای روانی در آسایشگاه‌های روانی مورد استفاده قرار می‌دهند. البته مامورین اتریشی ظاهراً مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند زیرا بر اساس ادعای آنها این امر یک سوءتفاهم حقوقی بوده است. زیرا در اتریش قانونی وجود دارد که زندانبانان را مختار می‌سازد بر اساس قانون‌های موجود اقدامات لازم را جهت ساکت کردن بازداشت شدگانی که در سلول‌های خود سرو صدا می‌کنند به انجام برسانند. استفاده از این قفس‌های تنگ که آمریکائی‌ها برای شکنجه به عنوان قفس بیر برای زندانی کردن ویت کنگ‌ها از آن در ویتنام استفاده می‌کردند از نظر زندانبانان بلامانع تشخیص داده شده است.

شکنجه در ایران و نظر اصلاح طلبان در ایران

برای اینکه خوانندگان توفان با نظریات اصلاح‌طلبان در مورد شکنجه آشنا شوند ما بخش‌هایی از بحثی را که اصلاح‌طلبان در ۱۳۷۷ آغاز کردند از نشریه "سلام" برای شما نقل می‌کنیم: این بحث را نشریه "سلام" مطرح ساخت تا ببیند مظنه بازار چیست و نوع برخورد مردم به امر شکنجه چگونه می‌باشد. آیا می‌توان شکنجه را در موارد استثنائی مجاز شمرد؟

معذورم از اینکه اسم و شماره تلفنم را خدمتتان بدهم، به دلیل اینکه در سال ۶۰ به اتهامی در زندان اوین بودم البته در همان سال‌هایی که دوستان و رفقای شما تشکیلات قوه قضائیه را می‌گرداندند (منظور خواننده همین اصلاح‌طلبان هستند که از قدرت کنار زده نشده بودند- توفان). با توجه به مطالبی که در ستون الو! سلام در مورد شکنجه نوشته‌اید و خوانندگان هم اظهار نظر می‌کنند، عرض می‌کنم بر اساس همین بینشی که شما و دوستانتان دارید و پیش فرض را بر اساس همین می‌گذارید که اگر اطمینان پیدا کردیم کسی مجرم است و اقرار نمی‌کند مجاز هستیم شکنجه کنیم من واقعاً از این مساله متأسفم. حتماً دوستان شما هم برداشتشان این بوده که بنده مقصر هستم که تا سر حد مرگ بنده را کتک زدند و هنوز آثار آن بر وجود و روح و خانواده‌ام هست. خوشبختانه از آنجائی که من میرا بودم تیرئه شدم. ولی اگر این بینش در جامعه گسترش پیدا کند و از آن برای اعمال رفتارهای ناشایست خودش استفاده کند من خواهم این است که اگر اشتباهی در چاپ مطلبی که شما به عنوان سؤال مطرح کرده‌اید رخ داده است آن را تصحیح بفرمائید و عذر خواهی کنید چون مطرح کردن چنین مساله‌ای در جامعه‌ای که ادعای آزادی و جامعه مدنی دارد مشمئز کننده است.

سلام: از این خواننده محترم به خاطر کاری که کرده‌ایم و ما را محکوم می‌کنند گلیایه نمی‌کنیم، چرا که:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

(این استدلال سلام در پاسخ به خواننده‌ی خودش مضحک است زیرا گذشته‌ی سلام را گرچه که امروز مورد تهدید و آزار و اذیت محافظه‌کاران یا به قولی انحصارطلبان قرار گرفته است توجیه نمی‌کند. خواننده می‌گوید دوستان شما که همین اصلاح‌طلبان امروز باشند ما را شکنجه کرده‌اند و سلام پاسخ می‌دهد که آنها ما را نیز شکنجه می‌دهند. پس این به آن در- توفان).

ولی ما از طرح سؤال خود احساس می‌کنیم نه ما و نه جامعه زیان نمی‌بیند. مثلاً از همین پاسخ چنین برداشت می‌شود که اگر فرض کنیم با شکنجه می‌شود در مواردی حقیقت را کشف کرد و جلو یک فاجعه را گرفت ولی چون در کل، سبب گسترش این رویه زشت می‌شود و افراد زیادی بی‌گناه و به اشتباه تحت شکنجه قرار می‌گیرند و سرانجام هم بی‌گناهی آنان معلوم می‌شود و تبرئه می‌شوند و نیز به خاطر اینکه مأمورین شکنجه‌کننده خود گرفتار خصلت‌های زشت می‌شوند، بنابراین به دلایل یاد شده و شاید به دلیل مفاسد دیگری که از اعمال این روش به وجود می‌آید باید به طور کلی شکنجه ممنوع شود، حتی در مواردی تحت فشار قرار دادن مجرم سبب جلوگیری از یک فاجعه می‌گردد. پس می‌بینید گشوده شدن این بحث نه تنها به شکنجه مشروعیت نمی‌دهد که سبب فهم همگانی برای خودداری و جلوگیری از این روش می‌شود. البته ما بحث را تمام شده نمی‌دانیم و همچنان در انتظار نظر خوانندگان می‌نشینیم.

خواننده دیگر: در مثال‌هایتان فرض را بر آن می‌گذارید که تبهکاری را گرفته‌اید و فکر می‌کنید اگر شکنجه‌اش بکنید محل همکاران و جرم و جنایتی را که می‌خواهد انجام دهد خواهد گفت. از کجا معلوم این تبهکار و همدستانش خیلی سازمان یافته کار نکرده باشند و محل جرم را شخص دستگیر شده بدانند؟ ثانیاً به هر حال همه کشورهایی که شکنجه را ممنوع کرده‌اند اینها هم با این موارد استثنائی برخورد کرده‌اند.

سلام: متأسفانه در آن کشورها هم هنوز کم و بیش این شیوه پلید وجود دارد. اگر در برخی از کشورها نیازی به اعمال این شیوه‌های غیرانسانی در مسایل امنیتی وجود ندارد توسعه سیاسی آن کشورها است که نظام و اساس آنها را چندان استحکام بخشیده است و به همان نسبت سیستم تحقیقاتی در نظام قضائی به اندازه ای پیشرفته است و نظام اطلاع رسانی چنان شفاف است که کمتر نیاز به اعمال شکنجه وجود دارد و صد البته که با این همه، باند‌های خطرناک مافیائی در توزیع مواد مخدر و در قاچاق اسلحه و بسیاری چیزهای دیگر چنان قوی هستند که نیروهای امنیتی کمتر جرات برخورد‌های جدی را دارند. (البته ما در مثال‌های بالا دیدیم که این نظر سلام درست نیست. پای منافع امپریالیسم، صهیونیسم، سرمایه‌داری و ارتجاع هر کجا از نظر سیاسی به خطر افتد توجیهات شکنجه را اختراع می‌کند و به آن اقدام می‌کند- توفان).

به هر حال شاید نتوانیم ما که جزء کشورهای جهان سوم هستیم مسایل خود را با راه حل‌های آن کشورها حل کنیم. ما باید با ملاحظه تجربیات آنان ولی در شرایط خاص کشور خود به بررسی و پیدا کردن راه حل‌ها بپردازیم (سلام مورخ ۱۱ آبان ۱۳۷۷).

شما مدتی است که در مثال‌هایی که می‌زنید موافق شکنجه دادن شده‌اید من مخالف نظر شما هستم. دلایلم این است. وقتی مطابق قانون شکنجه ممنوع شود قوانین دیگری هم وجود دارند مثلاً آزادی اندیشه، بیان، آزادی مطبوعات و رعایت حقوق بشر و امثال اینها که اگر جمع اینها رعایت شود شکوفائی در جامعه ایجاد می‌شود و عدالت اجتماعی درست می‌شود و دیگر تبهکاری به وجود نمی‌آید. و همین موضوع که شما شکنجه را در بعضی مواقع مجاز می‌دانید همین مساله ضد قانون می‌شود.

سلام: خوانندگان محترم آن قدر طرفداری از شکنجه را به ما نسبت می‌دهند که ما می‌ترسیم مدیران شهرداری هم باور و گمان کنند که ما دستور داده بودیم که با آنان آن گونه رفتار شود! به هر حال از هم اکنون اعلام می‌کنیم که ما تاکنون نه دستور شکنجه صادر نموده‌ایم و نه هرگز با آن موافقت کرده‌ایم (البته به جز در اوایل انقلاب- توفان). ولی این بحث را مطرح ساختیم که در مواردی که مسئول یا مأمور ذی ربط برای جلوگیری از یک فاجعه انسانی به اطلاعات یک مجرم نیاز دارد و وی این اطلاعات را در اختیار قرار نمی‌دهد چه باید کرد؟ در پی این سؤال تاکنون از پاسخ‌های خوانندگان محترم چنین استنباط شده است که کسی موافق با اعمال شکنجه نیست، حتی در حادثه‌ترین مثال‌هایی که مطرح کرده‌ایم، هنوز بحث را تمام شده نمی‌دانیم چرا که تاکنون هیچ کس نظر موافق اعلام ننموده، در حالی که می‌بینیم گاهی ادعا می‌شود که نسبت به بعضی از متهمان شکنجه اعمال شده است.

ما چنین برداشت می‌کنیم که افرادی هستند که در بعضی موارد اعمال شکنجه را ضروری می‌دانند و به آن دست می‌زنند ولی فضای بحث چنان نیست که این افراد از عمل و نظر خود دفاع کنند و ما باید بتوانیم این فضا را ایجاد کنیم.

خواننده: اشکالات فراوانی به استدلال شما در مورد شکنجه وارد است یکی اینکه اگر شما این باب را باز کردید این را می‌شود تسری داد به موارد دیگر که مانند مثال بچه، شکنجه را مجاز می‌کند. مطلب دوم اینکه شما به این ترتیب می‌گوئید که هدف وسیله را توجیه می‌کند اگر در مورد شکنجه این مورد صادق بشود، در موارد دیگر هم می‌تواند هدف وسیله را توجیه کند و این اصلی است که در خیلی از جوامع ریشه است. سومین ایرادی که به استدلال شما می‌توان گرفت این است که همان مثال سؤال شما را می‌توان به این ترتیب سؤال کرد که اگر این بچه بود و در حال گرسنگی بود و غیره آیا شما حاضر هستید که یک عمل منافعی عفت انجام بدهید و خدائی نکرده قسم دروغ بخورید؟ اگر جواب

شما مثبت است که این مسأله‌ای است که ما می‌توانیم هر کار ناشایستی را انجام بدهیم، به خاطر اینکه فرزند خودمان را نجات بدهیم و اگر جواب منفی است این سؤال مطرح می‌شود که آیا شکنجه را مانند این مواردی که بر شمردیم یک عمل زشت می‌شناسیم یا خیر؟

سلام: تردیدی نیست که شکنجه یک عمل زشت است و مجاز نیست. تنها سؤال ما این است که در این موارد چه باید کرد؟ ولی در مورد اینکه برای نجات جان یک انسان اگر مجبور شویم قسم دروغ یاد کنیم آیا جایز است یا نه! باید عرض شود که بحث اهم و مهم در فقه و حقوق مطرح است. مثلاً اگر انسانی در داخل منزل کسی در حال غرق شدن است آیا جایز است بدون اجازه صاحب خانه وارد شویم تا آن انسان را از مرگ نجات بدهیم؟ در اینجا همه گفته‌اند و فتوا داده‌اند که چون از نظر شارع مقدس نجات جان یک انسان مهم‌تر است می‌شود وارد منزل شد و آن فرد را نجات داد، هر چند که ورود در ملک دیگری بدون اجازه وی غصب و گناه است، و مانند معالجه بیمار که اگر ناگزیر از مثلاً عمل جراحی یک زن توسط پزشک مرد و یا برعکس بود جایز است چون سلامت و نجات جان انسان مهم‌تر از نگاه و تماس بدن اجنبی است (نشریه سلام ۱۳ آبان ۷۷).

لب کلام در همین است. یعنی بحث اهم و مهم در فقه و حقوق و یا در قوانین سرمایه‌داری مطرح است. اسرائیل و موساد، امپریالیسم آمریکا با رهبری بوش با اف.بی.آ و سیا، شاه و ساواک، هیتلر و گشتاپو، خمینی و خلخال و آخوند نیری و واک و پاسداران و... نیز بر همین منطق عمل می‌کنند. سؤال آنها همواره این است که آیا مجاز است در راه خدا و جلوگیری از کمونیست شدن ایران کمونیست‌ها را شکنجه دهیم تا بمیرند. آیا مجرم سیاسی را که در پی کسب قدرت سیاسی است می‌توان شکنجه داد تا بقیه را لو دهد. اینکه مجرم باشد یا نباشد، اینکه متهم باشد یا نباشد، اینکه گناهکار باشد یا نباشد نقشی بازی نمی‌کند زیرا سخن بر سر حفظ نظام و کل در مقابل جز است. البته شکنجه یک دزد بچه را کسی مجاز نمی‌داند زیرا ضرر وی فقط به یک خانواده می‌رسد، ولی شکنجه مخالف نظام را هر فقهی اجازه می‌دهد. چه اسلامی و چه سرمایه‌داری و این آن واقعیت کتمان شده‌ایست که ما باید آنرا افشاء کنیم و نگذاریم در بحث‌های بی سر و ته حقوقی ماهیت سیاسی نقش جنایتکارانه این شکنجه‌گران کتمان گردد. اساس طرح بحث باز کردن در عقب برای توجیه استفاده مجاز از شکنجه در موارد استثنائی است.

هم اکنون بحث دادن شکنجه به متهمین در آمریکا آغاز شده و وزیر دادگستری آن از این عمل برای مبارزه با تروریسم حمایت می‌کند و البته آن را به کار نیز می‌برد. استدلال وی نظیر استدلال اسرائیل و نشریه سلام است که می‌توان برای جلوگیری از انجام یک فاجعه که جان بسیاری را تهدید می‌کند یک نفر را زیر شکنجه کشت. این استدلالات نشان می‌دهد که سنگ بنای جوامع باز و مدنی تا به چه حد سست است. تا به چه حد می‌توان حقوق مدنی را به زیر پا گذارد و طوری عمل کرد که صدای کسی در نیاید. در این جا نیز باز باید کمونیست‌ها به خیابان روند و علیه عقب گرد از حقوق مدنی بورژوازی مبارزه کنند. مرز لیبرالیسم بورژوازی به فاشیسم، سیال می‌شود.

ما کمونیست‌ها شکنجه را با هر نیتی که باشد محکوم می‌کنیم. این روشی است که دست‌آورد سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری آنرا تکامل داده برایش دانشگاه باز کرده و آنرا با تکیه بر آخرین تجارب عملی آموزش می‌دهد و برای حفظ منافع امپریالیسم و نظام بهرمکشی از انسان، برای حفظ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید از آن استفاده می‌کند. فقط با از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌توان شکنجه را نیز همراه با سرمایه‌داری به گور سپرد. البته ما باید همواره به گوش باشیم که در عرصه مبارزات دموکراتیک بر علیه شکنجه مبارزه کنیم و سرمایه‌داری را تحت فشار بگذاریم و از وی به خاطر گسترش مبارزه و توسعه آن امتیاز بگیریم این پله‌هائیکه بالا رفتن از آن برای کسب قدرت سیاسی لازم است.

توفان دوره ششم- سال دوم شماره ۲۶- اردیبهشت ۱۳۸۲- مه ۲۰۰۲

اینجا فلسطین است، سرزمین اشغالی

شهرک‌های یهودی‌نشین که یهودی‌های آن از آمریکا و روسیه وارد شده‌اند تا جبران کمبود زاد و ولد یهودیان وارداتی از اروپا را بکنند در قلب مناطق اشغالی فلسطینی بدون رعایت قوانین بین المللی و قطعنامه های سازمان ملل متحد، افکار عمومی جهان و حتی وجدان حساس بشری با قلدری و خشونت غیر انسانی ساخته می‌شوند. بولدزهای عظیم اسرائیلی راه می‌افتند، خانه های مردم فلسطین را که در سرزمین مادری خود، در سرای خود زندگی می‌کنند بر سرشان بدون اخطار قبلی خراب می‌کنند. زمین را صاف می‌کنند و بر خرابه های آن شهرک‌های یهودی را دیوار به دیوار خانه های فلسطینی بنا می‌نهند. و از این تاریخ این بخش از سرزمینهای اشغالی به یهودیان اسرائیلی تعلق دارد. معمولاً آبادی‌های یهودی‌نشین مرتفع‌تر از خانه‌های کوچک و پر جمعیت فلسطینی‌هاست. آن‌ها گسترده‌ای که بر فراز این خانه ها از جانب مردم ستمدیده فلسطین کشیده شده است نقش مانعی را دارد که از ریخته شدن خاکروبه‌ی یهودیان بر سر مردم فلسطین جلو می‌گیرد. آخر یهودی‌ها از آن ارتفاع بلند زحمت آمدن بهه پائین را نمی‌کشند تا خاکروبه‌های خود را در ظرف‌های تعیین شده از طرف شهرداری محلی خالی کنند. آنها خاکروبه‌های خود را مستقیماً بر سر فلسطینی‌ها خالی می‌کنند.

هیچ فلسطینی نمی‌تواند اجازه ساختمان در سرزمین خویش را کسب کند؛ مامورین دولتی اسرائیل از صدور جواز ساختمان شانه خالی می‌کنند. منابع آب و برق، لوله‌کشی خیابان‌ها، برق کشی و یا اجازه تغییر در صنایع زیر بنائی و استفاده از آن در دست مامورین دولتی اسرائیل است و مردم سرزمین اشغالی فلسطین در خانه خود از حق استفاده آزادانه از امکانات کشورشان محرومند.

زن حامله فلسطینی باید در گذرگاه‌های بازرسی اسرائیلی که توسط سربازان اشغالگر اسرائیلی کنترل می‌شود، آنقدر راه برود و از درد بنالد تا بچه‌اش در کنار "مرز" به دنیا آید و جان بسپارد، اسرائیلی‌ها مخالفند که زنان فلسطینی با رسیدن به بیمارستان صاحب اولادی شوند که از روز نخست برای اسرائیلی‌ها "تروریست" به حساب آیند. رفتار خفت آور و تحقیرآمیز اسرائیلی‌ها در سرزمین فلسطین دست کمی از رفتار ارتش هیتلری در سرزمین‌های اشغالی ندارد. آنها برای مردم آواره فلسطین "آشویتس"‌های ساخت اسرائیل بنا کرده‌اند و فلسطینی‌ها را در کوره‌های آدم‌سوزی خود می‌سوزانند. صهیونیست‌های نژادپرست اسرائیلی که خود را قوم برگزیده می‌دانند و حتی کمر به قتل فلسطینی‌های مسیحی بسته‌اند که برای آزادی کشورشان مسلحانه می‌جنگند، در حقیقت جمهوری یهودی اسرائیل را که یک جمهوری فاشیستی و ضددموکراتیک و مذهبی در منطقه است بنا کرده‌اند. سربازان اسرائیلی بر سر کشتن مردم فلسطین شرط بندی می‌کنند و ارتش آدمکش اسرائیل با حمایت و تائید امپریالیست آمریکا شهرهای فلسطینی را بر سر مردم آن خراب می‌کند. خبرنگاران خارجی را بیرون می‌کند تا دستش در قتل و عام مردم فلسطین باز باشد. آنها به خانه‌ها وارد می‌شوند هرکس را که به دستشان بیفتد می‌کشند و یا به غنیمت می‌برند و تابع کوچکترین موازین اخلاقی و انسانی تا چه رسد به قوانین و ضوابط بین‌المللی نیستند. همه امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها، ارتجاع بین‌المللی برای آنها دست می‌زنند و خواهان آنند که فرصت بیشتری را از نظر زمانی در اختیار اسرائیل قرار دهند تا کار خویش را به پایان برسانند. روترش کردن‌های تاکتیکی برخی ممالک اروپائی، کش‌دادن و اخطارهای آبی آمریکا و ژست‌های عوامفریبانه وی برای باز گذاشتن دست اسرائیل در کشتار مردم فلسطین برای فریب افکار عمومی همه و همه در خدمت تعمیق و گسترش جنایات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین است. سیاست صهیونیست‌های اسرائیلی که نسلی "حزب الهی" را با روحیه آدمکشی تربیت کرده که بدون ناراحتی وجدان مانند آب خوردن آدم می‌کشند، براین است که با اعمال

کشتار جمعی، سرزمین‌های فلسطینی را از نفوس آن پاک سازند تا بتوانند آنرا ملک طلق اسرائیل قلمداد کند. اسرائیل امنیت خود را که آنرا بهانه کرده است در قتل و عام مردم فلسطین جستجو می‌کند و دنیای "متمدن" غرب، امپریالیست‌ها و به قول خود آنها "دموکراسی‌های" غربی برایش دست می‌زنند و هورا می‌کشند و با بی‌شرمی از مردم فلسطین و یاسر عرفات می‌خواهند که از خشونت دست بردارند! کدام خشونت. آنها سنگ را بسته و سنگ را رها کرده‌اند. آنها در روز روشن در مقابل چشمان حیرت زده مردم جهان به مردم جهان دروغ می‌گویند و می‌خواهند با ضرب و زور تبلیغات مردم جهان را فریب دهند و توجیهی برای ارتکاب جنایات نسبت به فلسطینی‌ها بی‌آفرینند. یک لحظه این عوامفریبی امپریالیست‌ها را با جنایاتی که آنها در یوگسلاوی مرتکب شدند مقایسه کنید و ببینید که چگونه با الم شنگه همه آنها به پای میلو سوویچ نوشتند و وی را بدون آنکه قادر باشند جرمش را به اثبات برسانند به کنج زندان افکندند. جنایات شارون و پرز برنده جایزه صلح نوبل، به مراتب فجیعتر، خونبارتر از همه جنایاتی است که پس از جنگ جهانی دوم در هر نقطه‌ای از جهان اتفاق افتاده است زیرا این جنایات با برنامه‌ریزی روشن و هدفمند به قصد پاکسازی منطقه وسیعی از وجود مردم ساکن آن است. صدام حسین حتی در حمله به خاک ما ایران این همه مرتکب جنایت نشد که آرل شارون در حمله به سرزمین فلسطین مرتکب شده است. کجایند آن بشر دوستان فرمایشی که مخالف سلاح‌های کشتار جمعی در عراق‌اند در حالیکه بر کشتار جمعی آرل شارون در اسرائیل صاحب بمب اتمی چشم پوشیده‌اند. مگر جان مردم فلسطین بی‌ارزش است.

کودک فلسطینی در این شرایط وحشتناک در زیر بمب و خون در کنار اجساد خویشاوندان و عزیزان خود به دنیا می‌آید و اگر فرصت زندگی پیدا کند روزانه مورد تحقیر و توهین قوای خون‌آشام اشغالگر است و از امکانات درسی و شغلی و تحصیلی محروم است. آینده‌ای ندارد، نازی‌های اسرائیلی تمام امکانات یک زندگی عادی را از وی گرفته‌اند و آنوقت تعجب می‌کنند که چرا این جوانانی که جانشان به لبشان رسیده است و در سرزمین مادری خود غریبه به حساب می‌آیند با بستن بمب به پیکر خود به عملیات انتحاری علیه یهودیان اسرائیلی متوسل می‌شوند که با ساختن آبادی‌های یهودی هر روز در قلب سرزمین فلسطین پیش می‌روند و در آنجا لانه کرده و روزانه صدها نفر فلسطینی را به صورت حساب شده می‌کشند. تعداد کسانی که در قلب اسرائیل در اثر ترور جوانان از جان گذشته فلسطینی به قتل رسیده‌اند به مراتب کمتر از تعداد عظیم قربانیان فلسطینی است که طعمه هیولای صهیونیسم اسرائیل گردیده‌اند. ولی جنایات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی از نظر منطق امپریالیست آمریکا و متحدینش جنایات محسوب نمی‌شود، تروریسم لخت و عور نیست. هرکس با امپریالیسم آمریکاست تروریست نیست و هر کس بر وی است تروریست به حساب می‌آید. مبارزه قهرمانانه مردم فلسطین حق آخرین دفاع و مبارزه برای کسب حق بقاء نیست، از نظر منطق امپریالیستی این مبارزه چون با منافع امپریالیسم جهانی در تضاد است، تروریسم به حساب می‌آید، ولی خونخواری رژیم صهیونیستی اسرائیل که برای مقاصد تفرقه‌افکنانه‌اش حتی در بین اپوزیسیون ایران پول پخش می‌کند، متحد می‌گیرد، خلق‌های منطقه را به جان هم می‌اندازد، حق ادامه حیات محسوب می‌شود. اگر بشود برای خیل ناامیدانی که برای رهایی سرزمین‌های خود از چنگال یک رژیم فاشیستی مبارزه می‌کنند و در این راه توسل به هر وسیله‌ای ممکن را برای پایان دادن به زجرهای بی‌پایانشان مجاز می‌دانند، ذره‌ای درک منطقی پیدا نمود برای جنایات نازی‌های اسرائیلی که به زور به یک سرزمین تجاوز کرده آنرا اشغال نموده، استقلال آنرا از بین برده و مردمش را به اسارت گرفته و سه میلیون از آن‌ها را آواره ساخته و ساکنین آن را روزانه می‌کشند و دوقورت و نیمشان نیز باقی است، نمی‌توان کوچکترین تفاهمی داشت. مسئولیت کشتار مردم غیرنظامی اسرائیل، مسئولیت تروری که در اسرائیل صورت می‌گیرد مستقیماً به گردن صهیونیست‌های اسرائیلی است و پاسخ و واکنش روشنی به سیاست سال‌ها زورگوئی، خشونت، قلدری، بی‌قانونی بی‌توجهی به موازین به رسمیت شناخته شده جهانی، و کشتار عمومی مردم فلسطین است. ارتش اشغالگر نازی‌های اسرائیلی با حمله به اردوگاه‌های فلسطینی نه تنها مردم آنجا را قتل و عام می‌کنند، اموال آنها را نیز به سرقت می‌برند.

مسلمانان این همه جنایت و تبلیغات امپریالیستی برای توجیه آنها نتوانسته و نمی‌تواند از خشم مردم سراسر جهان بکاهد، وجدان‌های آگاه بشری انزجار شدید خویش را از این همه ریاکاری و جنایت با برگزاری نمایشات اعتراضی بیان داشته‌اند. همبستگی جهانی در حمایت از مبارزه مردم فلسطین در سراسر جهان و به ویژه در سرزمین‌های عربی، رژیم‌های نوکر صفت و دست‌نشانده این ممالک را متزلزل کرده است و متأسفانه زمینه جدیدی برای رشد اسلام بنیادگرا در زمان فقدان یک رهبری انقلابی و کمونیستی فراهم آورده است که مسئولیتش مستقیماً به گردن نازی‌های اسرائیلی است. منطقه خاورمیانه می‌جوشد و نتایج این جوشش در آینده روشن شده و مانند گریزی بر سر امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها فرود می‌آید. حزب کار ایران (توفان) حمایت خود را از مبارزه مردم فلسطین اعلام داشته و انزجار شدید خود را از جنایات اسرائیل و آن بخش از اپوزیسیون ایران که سر در آخور اسرائیل دارند بیان می‌دارد. ماهیت حکومت

فاشیستی اسرائیل که یک رژیم مذهبی است با ماهیت رژیم جمهوری اسلامی که آنهم یک رژیم سرکوبگر، آدمکش و مذهبی است از این نظر فرقی ندارد. اسرائیل هرگز نمیتواند متحد نیروهای انقلابی در منطقه باشد. هدف اسرائیل خرابکاری در منطقه، تفرقه در جنبش آزادیخواهانه، کمونیستی و انقلابی در منطقه است. اسرائیل با ماهیت کنونی یک غده سرطانی است که باید آنرا با یک عمل جراحی انقلابی به دور افکند. آنها تنها در پی نابودی خلق فلسطین نیستند، بلکه در پی تجزیه ایران و نفوذ در دریای خزر و در عین حال گسترش خود در منطقه هستند. امپراتوری صهیونیست‌ها به همه سرزمین‌هایی نظر دارد که در افسانه‌های تورات آن را سرزمین مقدس یهودیان نامیده‌اند. آمریکا، ترکیه و اسرائیل یک مثلث شوم تحریک و توطئه در منطقه ایجاد کرده‌اند.

سرزمین فلسطین باید سرزمین مردم فلسطین فارغ از مذهب و رنگ پوست آنها باشد. تنها رژیم‌های دموکراتیک و غیرمذهبی میتوانند امکان بقاء پایدار در منطقه داشته باشند. منطقه نه میتواند جایگاه اسلام مرتجع بنیادگرا و نه صهیونیسم اسرائیل و نه پایگاه امپریالیسم جهانی و دست نشانندگان آن باشد.

علیرغم کشتار وحشیانه صهیونیست‌های اسرائیلی روحیه مردم فلسطین عالی است و کوچکترین تزلزلی در مبارزه توده‌ای و مستمر آنها برای رهایی و اخراج اشغالگران اسرائیلی ایجاد نشده است. این مبارزه هر روز بیش از روز پیش فرزندان قهرمانی را به پیشگاه خلق فلسطین و مبارزه آزادیبخش آنها تقدیم میکند. این مبارزه متوقف شدنی نیست. امپریالیسم و صهیونیسم باید این خیال خام را از سر خود به در کنند.

مسئله مبارزه مردم فلسطین متحد مبارزه مردم ایران علیه امپریالیسم، صهیونیسم، فاشیسم و ارتجاع است. باید از این مبارزه حمایت کرد و توجه نمود که دشمنان مردم ایران و فلسطین همان دشمنان شناخته شده مردم صربستان، تجزیه‌گران یوگسلاوی، متجاوزین به افغانستان و عراق هستند. این است که ما در یک جبهه واحد و گسترده ضد امپریالیستی و انقلابی می‌رزمیم و تاریخ نشان داده که این خلق‌هایند که سرانجام شاهد پیروزی را در آغوش می‌کشند.

این اعلامیه از طرف رفقای حزب کار ایران (توفان) در تظاهرات نیروهای انقلابی، دموکرات و چپ ایران که در روز ۲۰۰۲/۳/۱۶ در شهر کلن آلمان فدرال ترتیب داده شده بود پخش شد. اهمیت شرکت در حمایت از مبارزه مردم فلسطین به ویژه در شرایطی که صهیونیست‌های اسرائیل مخارج گزافی را برای پخش نظریات ارتجاعی خویش در میان اپوزیسیون سازمانیافته ایران متحمل می‌شوند محکی برای شناخت سره از ناسره است.

توفان دوره ششم- سال دوم شماره ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۱ مه ۲۰۰۲

زنده باد مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین

مرگ بر فاشیسم، امپریالیسم، صهیونیسم این همدستان تروریسم

اکنون ماه‌هاست که رژیم شبه فاشیستی اسرائیل با بی‌اعتنایی کامل نسبت به واکنش افکار عمومی جهان و تمام موازین به رسمیت شناخته بین‌المللی توسط آرل شارون مسئول کشتار آوارگان فلسطینی در اردوگاه‌های "صبرا" و "شتیلا" به قصابی مردم فلسطین و سرکوب مبارزات عادلانه آنها مشغول است.

صهیونیست‌های اسرائیل به یک جنگ تمام عیار در منطقه فلسطین دست زده و با بمباران شهرها و مردم غیرنظامی سبعیت صهیونیسم را نشان می‌دهند. طبق گزارش لوموند دیپلماتیک شماره ۵۶۰ ماه نوامبر ۲۰۰۰ امپریالیسم آمریکا صدها میلیون دلار کمک‌های تسلیحاتی خویش را به سوی اسرائیل روانه کرده است تا جای پای خود را در منطقه محکم کند. امپریالیسم آمریکا بارها از صدور قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در محکومیت لفظی تجاوز و توسعه طلبی اسرائیل و تروریسم دولتی وی جلو گرفته است و مدعی شده که از برقراری مذاکرات پس از قطع اعمال "خشونت" از جانب مردم فلسطین حمایت می‌کند. اروپائی‌ها که دنبالمرو آمریکا هستند از "احیاء مذاکرات صلح" حمایت کرده و طرفین را به قطع جنگ و خونریزی دعوت می‌کنند. این در حالی است که در این جنایات فاشیستی و سبعانه "طرفینی" در کار نیستند. هر ناظر با شعور که کمی آشنائی سطحی با اوضاع و احوال جاری منطقه داشته باشد به راحتی درک می‌کند که مردم فلسطین در شرایطی نیستند که بتوانند با اسرائیل وارد جنگ شوند. این دروغ‌ها را وسایل ارتباط جمعی برای فریب افکار عمومی مردم جهان می‌سازند. این صهیونیسم اسرائیل است که باید به این قتل و خونریزی و خشونت پایان دهد و سرزمین اشغال شده فلسطین را ترک کند. این حق مردم فلسطین است که با چنگ و دندان و تمام نیروی خود برای استقلال سرزمین خود و اخراج نیروهای اشغالگر مبارزه کنند.

نه دولت اسرائیل و نه امپریالیسم آمریکا، هیچکدام هودار استقلال مردم فلسطین و حق تعیین سرنوشت آنها به دست خویش نیستند. آنها حاضر نیستند بپذیرند که آوارگان و تبعیدیان فلسطینی به سرزمین مادری خود برگردند. آنها این حق طبیعی میلیون‌ها فلسطینی را با زبان زور و قلدری و نخوت رد می‌کنند.

این دول هرگز نمی‌توانند دول دموکراتیک و بشر دوستی باشند. دولتی که حقوق دموکراتیک و حقوق بشر و موازین به رسمیت شناخته بین‌المللی را به رسمیت نمی‌شناسد و شکنجه را برای مبارزه با آنچه تروریسم می‌نامد مجاز می‌داند و مانند جمهوری اسلامی نام "موجه"، "تعزیز" را بر آن گذارده و کاربرد آنرا توجیه می‌کند هرگز نمی‌تواند دولتی دموکراتیک و انسانی باشد. به این دروغ امپریالیستی نباید باور کرد که اسرائیل دموکراتیک‌ترین کشور منطقه است. اسرائیل ضددموکراتیک، متجاوز، توسعه‌طلب و نژادپرست است. دولت وی مانند دولت بنیادگرایان اسلامی در ایران و یا طالبان در افغانستان است. آرل شارون ماهیتاً با اسامه بن لادن فرقی ندارد.

تروریسم اسرائیل یک تروریسم دولتی است و باید با آن در سراسر جهان مبارزه نمود. مبارزه جهانی ضد تروریسم چنانچه مبارزه‌ای علیه امپریالیسم و صهیونیسم و نژادپرستی نباشد مبارزه‌ای دروغین بیش نیست.

امپریالیسم آمریکا به سر پل اسرائیل در منطقه هنوز نیاز دارد زیرا از طریق این غده سرطانی در منطقه می‌تواند به ایجاد نفاق و تشنیت در منطقه و دست‌اندازی به قفقاز، شمال آفریقا، و خاورمیانه و نزدیک پرداخته و پایگاهی برای کنترل چاه‌های نفتی و سرکوب جنبش‌های استقلال طلبانه، دموکراتیک و انقلابی و احزاب و نهضت‌های کمونیستی باشد. آنها می‌خواهند فلسطینی‌ها را وادار کنند که به نوعی شبه استقلال در سرزمین‌های جزیره مانند در بطن اسرائیل بدون ارتباط با هم و بدون ارتباط با دنیای خارج به عنوان زندانی و اسیر اسرائیل در شکم اسرائیل تن در دهند. خلق قهرمان فلسطین به زیر بار این زورگویی فاشیستی نمی‌رود و حمایت بی‌دریغ مردم جهان را به دنبال دارد.

امروز روشن است که سیاست بنیادگرایان صهیونیست به بهانه "حق حیات" و ایجاد "امنیت" برای قتل عام مردم فلسطین و شکستن روحیه مبارزاتی آنها با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده است. امروز دیگر نمی‌شود به بهانه جنایات نازی‌ها و قربانیان نازیسم به تکرار همان جنایات نازی‌ها علیه مردم فلسطین دست زد و آنرا توجیه کرد. شارون نه تنها امنیتی برای مردم اسرائیل به همراه نیاورده، بلکه آنها را به ماجراجویی خطرناکی کشانده است که می‌تواند پایان غم انگیزی داشته باشد.

حزب کار ایران (توفان) خواهان قطع فوری قتل عام مردم فلسطین توسط رژیم اشغالگر صهیونیستی اسرائیل است.

حزب کار ایران (توفان) صهیونیسم را همدست امپریالیسم دانسته و آنرا نژاد پرستی صرف می‌داند.

حزب کار ایران (توفان) داشتن سلاح‌های کشتار جمعی توسط رژیم تروریستی اسرائیل را خطر جدی برای مردم منطقه و جهان می‌داند و خواهان آن است که به این افسار گسیختگی صهیونیسم لگام زده شود.

ما از مبارزه مردم فلسطین برای تاسیس و تشکیل فوری یک دولت مستقل، یک دولت دموکراتیک، یک دولت مترقی و غیر مذهبی و ضد فاشیستی حمایت می‌کنیم.

ما از مبارزه نیروهای مترقی درون اسرائیل بر علیه جنگ و تجاوز، بر علیه صهیونیسم و نژادپرستی که خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق مردم فلسطین و زندگی صلح‌جوینانه در کنار آنها هستند حمایت می‌کنیم.

ما امنیت مردم منطقه را از راه کشتار جمعی و حذف فیزیکی محکوم کرده و خواهان امنیتی هستیم که حقوق همه مردم منطقه را عادلانه به رسمیت بشناسد.

تا این حقوق متحقق نشود شعله مبارزه مردم فلسطین خاموش نمی‌شود و سراسر منطقه را در بر می‌گیرد.

حزب کار ایران (توفان) - ۲۰۰۲/۳/۱۰
دست امپریالیسم آمریکا از منطقه کوتاه!

توفان دوره ششم سال بیست و یکم

دی ماه ۱۳۹۹ شماره ۲۵۰

ماشین تروریسم دولتی آمریکا - اسرائیل با هلهله شادی اپوزیسیون خودفروخته ایران همراه شد

خبرگزاری‌ها خبر دادند که «محسن فخری‌زاده»، فیزیکدان هسته‌ای، رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع ایران، در ۲۷ نوامبر ۲۰۲۰ ترور شد. این نخستین تروری نیست که توسط عوامل صهیونیسم و امپریالیسم و در رأس‌شان آمریکا در ایران صورت می‌گیرد. تعداد افرادی، که دولت جمهوری اسلامی رسماً به ترور آنها اعتراف کرده است، عبارتند از: در سال ۲۰۰۷ «اردشیر حسن‌پور»، پرفسور دانشگاه شیراز؛ در ژانویه ۲۰۱۰ «پرفسور مسعود علی‌محمدی»، فیزیکدان هسته‌ای؛ در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۰ «مجید شهریاری» مشهورترین فیزیکدان هسته‌ای ایران؛ در ۱۲ آبان ۱۳۹۰ برابر با ۱۲ نوامبر ۲۰۱۱ «حسن تهرانی مقدم»، بنیانگذار برنامه موشکی ایران، در ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲ «مصطفی احمدی روشن»، کارمند مرکز غنی‌سازی اورانیوم در نطنز و یا در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۹۸ «سردار قاسم سلیمانی».

نوع ترور و تدارکاتی که از مدت‌ها قبل برای انجام آن صورت گرفته و تکنیک‌های پیشرفته‌ای که در آن به‌کاررفته‌اند، نشان می‌دهد در پشت این ترور دست دولت‌های خارجی در کار است. همان دولت‌هایی که دست غرقه به خون‌شان در ترور سایر دانشمندان ایران، که سرمایه‌های ملی ایران هستند، آلوده است.

این اقدام یک اقدام جهانی تروریستی و بخشی از تروریسم صهیونیسم و امپریالیسم است که به این نوع ترور و آدمکشی دولتی، لقب «تروریسم خوب» داده‌اند. تروریسم «خوب» تروریسمی است که مورد تأیید «ترامپ» و «نتانیا‌هو» و سایر رهبران این دو کشور و همدستان‌شان باشد. طبیعتاً جهانی که بر اساس سیاست «تروریسم خوب»، «آدمکشی خوب»، «انتقام‌گیری خوب»، «بمباران خوب»، «قتل‌عام خوب»، «نسل‌کشی خوب» و... بر پا شود، جهان جنگل، جهان وحوش و هرج و مرج است و خود بنیانگذاران آن نیز از این نوع «تروریسم خوب»، که بشریت سرانجام از دستش رها خواهد شد، در امان نمی‌مانند.

این تروریسم نقض حاکمیت ملی کشورها و عملاً نقض تمامیت ارضی آنهاست، صرف‌نظر از اینکه ماهیت حاکمان آن چه باشد. حق را بر اساس ایدئولوژی تقسیم نمی‌کنند، مگر اینکه ضد دموکرات‌ها و فاشیست‌ها زمام امور دنیا را در دست داشته باشند.

دولت اسرائیل با توسل به همین تروریسم و رامن‌زی بود که براساس گزارش مطبوعات آلمان، خرواری اسناد مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای ایران را بار کامیون کرد و از طریق پایگاه‌های جاسوسی و نظامی صهیونیسم اسرائیل در جمهوری مستقل آذربایجان به اسرائیل رساند.

آنیس کالامار «Anis Kalamar»، گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل اظهار داشت: «اما به یاد داشته باشیم، یک قتل هدفمند فراسرزمینی خارج از منطقه درگیری‌های نظامی نقض قوانین بین‌المللی حقوق بشر است که محروم‌کردن عاقدانه یک انسان از حق زندگی را منع می‌کند، و همچنین نقض منشور ملل متحد است که استفاده از زور در زمان صلح را در فراسرزمین منع می‌کند».

این سخنان «Anis Kalamar» در نزد دارو دسته‌های مشکوک و غیراصیل حقوق بشری ایرانی‌های خودفروخته اثری ندارد. حقوق بشر آنها نیز گزینشی و عوامفریبانه است. دلیل آن هم اظهارمن‌الشمس است و آن سکوت آنهاست.

جرم این دانشمندان این است که برای تسلط به دانش هسته‌ای در ایران تحقیق می‌کنند و آمریکا و اسرائیل، که خودشان مخازن بزرگی از بمب اتمی را دارا هستند، نمی‌توانند توانایی‌های هسته‌ای سایر ملل و از جمله ایران را تحمل کنند. فقط نوکران آنها با نظارت شدید آنها حق دارند نیروگاه‌های هسته‌ای داشته باشند. مانند امارات و عربستان سعودی. که با سرمایه آنها ساخته شود ولی دانشمندان آمریکایی، اسرائیل و اروپایی آن را بگردانند. زبان آمریکا و اسرائیل زبان زور و قلدری است. آنها از حقوق بشر و حقوق دموکراتیک دم می‌زنند از محسنات اتکاء به قانونمداری و احترام به قانون و حقوق مدنی سخن می‌گویند و از همه دنیا می‌خواهند که به موازین جهانی و حقوق بین‌المللی احترام بگذارند، ولی خودشان برای این موازین و حقوق جهانی تره هم خورد نمی‌کنند. این نسخه‌پیچی آنها برای دیگران است و رطب‌خوردگانی هستند که منع رطب می‌کنند. با توجه به قطعنامه‌های دو دهه اخیر شورای امنیت و اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل در رابطه با محکومیت تروریسم بین‌الملل (قطعنامه‌های ۶۰/۴۹) به نظر می‌رسد که میان کشورها بر سر مبارزه با تروریسم توافق عمومی وجود دارد. ولی رأی که امپریالیسم و صهیونیسم - که خود سرمنشاء تروریسم هستند - به این قطعنامه‌ها می‌دهند، نعل وارونه‌زدن است. کشتار دانشمندان و مقامات ارشد نظامی و دیپلماتیک ایران نقض منشور ملل متحد است. توگویی موضوع این منشور به اتباع ایرانی ربطی ندارد و ایرانیان «داخل آدم» نیستند. توگویی موضوع این منشور تنها با ملاک ایدئولوژیک اندازمگیری می‌شود. البته کشورهای جهان، که به خطر هرج و مرج و گردنکشی دیپلماتیک واقفاند. برخی از صمیم قلب و برخی برای حفظ ظاهر به محکوم کردن این عمل دست زدند. دفتر سیاست خارجی اتحادیه اروپا روز جمعه ۴ نوامبر با صدور بیانیه‌ای ترور «محسن فخری‌زاده»، دانشمند هسته‌ای ایران را به شدت محکوم کرد. این در حالی است که وزیر امور خارجه آلمان در شرایط «پیش‌گیرانه» در جهت حفظ منافع اسرائیل این عمل را نادرست ندانست. در این بیانیه با اشاره به قتل «محسن فخری‌زاده» و چندین غیرنظامی دیگر آمده است: «این یک عمل جنایتکارانه بود و در تضاد با اصول احترام به حقوق بشر اتحادیه اروپا قرار داشت»؟! برنان او جان «John O. Brennan»، مدیر پیشین سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)، نیز روز جمعه در صفحه توئیتر خود در واکنش به ترور «محسن فخری‌زاده» از «اقدامی جنایی و بسیار بی‌پروا» سخن گفت. وی که در دوره دوم ریاست جمهوری «باراک اوباما» هدایت سازمان سیا را برعهده داشت، نوشت: «نمی‌دانم که آیا یک دولت خارجی مجوز قتل فخری‌زاده را صادر کرده یا آن را انجام داده است یا خیر. اقدامی این چنینی در راستای هدایت دولتی تروریسم، نقض آشکار مقررات بین‌المللی است و دولت‌های بیش‌تری را به حمله به مقامات خارجی تشویق می‌کند». وزارت امور خارجه ترکیه با انتشار بیانیه‌ای قتل «محسن فخری‌زاده» را «منفور» و «جنایت» خواند و محکوم کرد و به دولت ایران و خانواده وی تسلیت گفت. دبیرکل «جبهه مبارزه خلق فلسطین» ضمن محکومیت شدید جنایت ترور شهید «فخری‌زاده»، گفت: «این جنایت در راستای طرح مشترک آمریکا و رژیم صهیونیستی اتفاق افتاد».

البته روشن است که دشمنان ایران به خرابکاری، جنگ، تحریم، ترور و... دست می‌زنند تا ایران را به دوران حکومت دست‌نشانده «مهدرضا شاه» بازگردانند. و از کشور ما ایران کشوری نیمه مستعمره بسازند. ولی اگر همه تقصیرها را به گردن دشمنان ایران بیاندازیم، آب تظہیر برسر جمهوری اسلامی ریخته‌ایم. جمهوری اسلامی از دستگاه‌های فراوان امنیتی برخوردار است و هر نهادی برای خودش دستگاه امنیتی دارد. این دستگاه‌های عریض و طویل، که در سرکوب مردم و معترضان و کارگرانی که برای دریافت دستمزد معوقه خود به خیابان می‌آیند، حداکثر سرکوب، نقض حقوق بشر و جنایت را بکار می‌برد، در مقابل رخنه جاسوسان اسرائیل، که تا مغز استخوان رژیم رسوخ کرده‌اند، ناتوان هستند. آنها پشت سرهم از اسرائیل ضربه می‌خورند، ولی قادر نیستند این شبکه‌های جاسوسی را کشف و سرکوب نمایند. عمده نیروی آنها برای نظارت و سرکوب مردم هدر می‌رود. مشکل آنها حجاب است تا حفظ جان دانشمندان ایران. همه آخوندهای سرشناس در اتوموبیل‌های ضدگلوله حرکت می‌کنند، ولی دانشمندان ایرانی، که مورد حمله پهباد، به یاری ماهواره‌های آمریکایی - اسرائیلی هستند، طعمه تروریست‌های دشمن‌اند.

روزنامه آمریکایی «وال استریت ژورنال»، در مقاله‌ای تحلیلی درباره ترور «محسن فخری‌زاده»، دانشمند هسته‌ای ایران، نوشت: «ترور این دانشمند، نشان‌دهنده ضعف قدرت امنیتی در داخل ایران و سهولت جذب جاسوسان به نفع سرویس‌های اطلاعاتی خارجی است». به نوشته این روزنامه: «ترور فخری‌زاده نشان داد که برغم اینکه رژیم تهران غیرنظامیان دارای تابعیت دوگانه ایرانی و خارجی را که وارد ایران می‌شدند به جاسوسی متهم می‌کند، در جلوگیری از نفوذ عوامل اطلاعات آمریکا و اسرائیل در داخل ایران عاجز است».

در همین راستا، «حسین علایی»، یکی از فرماندهان سابق سپاه پاسداران ایران، به ضعف آشکار امنیتی در داخل ایران انتقاد کرد. او در اظهاراتی که روز جمعه رسانه‌های محلی آن را منتشر کردند، گفت: «بیش از ۱۰ سال است که

اسرائیل در داخل ایران عملیاتی از جمله ترور دانشمندان را انجام می‌دهد. قتل محسن فخری‌زاده نشان می‌دهد که ساختار عملیاتی اسرائیل در داخل ایران بسیار پیچیده و براساس اطلاعات بسیار دقیق صورت می‌گیرد».

باید پرسید که دلیل نفوذ این جاسوسان در ایران چیست؟ در درجه اول بی‌اعتمادی مردم به این رژیم است که به مجموعه‌ای از خانواده‌های هم‌خون و درهم‌تنیده می‌ماند که به میهن ما مانند کشور اشغالی برخورد کرده و در ته دل، خود را حاکمان موقت و غاصب می‌دانند که تا می‌توانند باید از فرصت بدست آمده برای غارت ایرن حداکثر استفاده را بکنند. این راهزنان، که برای غارت برسرکار هستند، با دریافت کسب پول بیش‌تر از اسرائیل برای هر خیانتی خود را مهیا می‌کنند. از این گذشته این بی‌اعتمادی نسبت به این رژیم و انتقاد و نفرت مردم از آنها به جایی رسیده است که هر ضربه به آنها را، متأسفانه اگر ضربه به منافع ملی ایران هم باشد، می‌پذیرند. رژیم کنونی زمینی آماده برای بذر خیانت آفریده است. روزنامه «وال استریت ژورنال» با توجه به این واقعیت نوشت: «افزایش فعالیت‌های اطلاعاتی در ایران بیانگر سهولت جذب جاسوسان برای سرویس‌های اطلاعاتی خارجی است که با افزایش تنش داخلی به ویژه پس از سرکوب اعتراضات سال گذشته، تسهیل شده است».

یکی از راه‌های مبارزه با جاسوسان مبارزه با فساد و راهزنان حاکم، برگماری افراد کارشناس و مدبر و نه فقط مورد اعتماد دستگاه بر سر کار است. هر رژیمی از جمله رژیم ایران، اگر بر مردم تکیه نکند و حقوق انسانی و مدنی آنها را برسمیت نشناسد، به عنوان یک غده بیگانه از صفحه تاریخ حذف خواهد شد.

به نظر حزب ما این ترور تبه‌کارانه در آستانه روی کار آمدن «بایدن» نه تنها مانند گذشته در خدمت افزایش تحریک و تشنج در منطقه است تا ایران را به واکنش غیرمنطقی وادارد و منطقه را به خون بکشد، در عین حال هشدار می‌دهد که جبهه واحد آمریکا و اروپا در مذاکرات آتی «برجام» تلاش دارد با دست پُر و تضعیف مواضع ایران پا به مذاکره بگذارد و خواست‌های ترامپ را برای تغییر «برجام» در محیط متشنج و تحریک‌آمیزی بر ضد ایران به گُرسی بنشانند و ایران را به عقب‌نشینی وادارد. باید منتظر خرابکاری‌های دیگری در تأسیسات هسته‌ای و غیر هسته‌ای ایران نیز بود.

در این میان وضع اپوزیسیون خودفروخته و جاسوس ایران از همه فضیحت‌بارتر است. آنها که هوادار تجاوز به ایران، تحریم مردم ایران و گرسنگی‌دادن به آنها بودند و هستند، حال در تکمیل سیاست‌های ضدایرانی و ضدبشری خود با تروریسم آمریکا - اسرائیل به بهانه دشمنی با رژیم جمهوری اسلامی همراهی می‌کنند، همدست‌اند و برایشان هلهله و شادی سر می‌دهند و تروریسم آنها را تأیید می‌کنند. و چه بسا مزدورانی در بین آنها باشند که خودشان این اطلاعات را در اختیار سازمان‌های امنیتی «سیا» و «موساد» می‌گذارند. خلق ایران از این خودفروختگان، که برای ترور «سردار قاسم سلیمانی» پایکوبی کردند و حال برای ترور اخیر رقاصی می‌کنند، نفرت دارد. مخالفت با جمهوری سرمایه‌داری اسلامی همدستی با وهابیسیم، صهیونیسم و امپریالیسم را توجیه نمی‌کند. اپوزیسیون خودفروخته نمی‌تواند زیر شنل «سرخ» خیانت خود را به مردم ایران توجیه کند.

توفان دوره ششم سال بیست و یکم
بهمن ماه ۱۳۹۹ شماره ۲۵۱

از مبارزه ملت فلسطین برای آزادی سرزمین‌های اشغالی و نابودی صهیونیسم باید حمایت نمود

در سال ۲۰۲۰ دولت صهیونیستی اسرائیل به یاری رئیس جمهور آمریکا، «دونالد ترامپ» و داماد صهیونیست‌اش به ممالک عربی در ضدیت با ایران چنان فشاری وارد کرد که آنها را با تحقیر به تسلیم در مقابل صهیونیسم اسرائیل واداشت و این حکمرانان ارتجاعی زبوانه برای حفظ بقاء خود به سجده در پیش پای «نتانیا‌هو»، نخست وزیر اسرائیل، رفتند و حاکمیت صهیونیسم را بر سرزمین مردم فلسطین، که متشکل از مسلمانان، عیسویان و یهودیان بومی این منطقه هستند و با اسرائیل مخالفند، با حقارت پذیرفتند و برسمیت شناختند. تاریخ نشان داده و می‌دهد که تلاش آمریکا و اسرائیل برای نابودی ملت فلسطین با هر دین و مذهبی که هستند به نتیجه نمی‌رسد و با مقاومت خلق فلسطین و خلق‌های جهان روبرو می‌شود و درهم می‌شکند. «دونالد ترامپ» در دوران دلقک‌بازی خویش در کاخ سفید، تصرف تجاوزکارانه بلندی‌های جولان و الحاق مناطق باختری رود اردن را به اسرائیل به فلسطینیان تحمیل کرد و اورشلیم را به عنوان پایتخت اسرائیل برسمیت شمرد. در روز سه شنبه ۲۲ دسامبر ۲۰۲۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت آراء و برغم کارشکنی‌های دولت آمریکا و اسرائیل قطعنامه «حق حاکمیت دائمی مردم فلسطین بر سرزمین اشغالی فلسطین، از جمله بیت‌المقدس شرقی» را به تصویب رساند و بدین‌ترتیب، یک پیروزی دیگر را برای ملت فلسطین در عرصه جهانی رقم زد. این قطعنامه موجب شادی و سرور مردم جهان گشت.

در رأی‌گیری برای تصویب این قطعنامه، ۱۵۳ کشور به این قطعنامه رأی مثبت و پنج کشور کانادا، جزایر مارشال؟!، میکرونزی؟!، جمهوری نائورو؟! و آمریکا به همراه اسرائیل به آن رأی منفی و ۱۷ کشور هم رأی ممتنع دادند.

«ریاض المالکی»، وزیر خارجه تشکیلات خودگردان فلسطین، در پی تصویب این قطعنامه گفت: «رأی مثبت به این قطعنامه، حق مردم فلسطین بر منابع طبیعی خود، از جمله زمین، منابع انرژی و آب را بدون تضییع حقوق آنها در دریا و حق جبران خسارت ناشی از بهره‌برداری اسرائیل از منابع طبیعی را تأیید می‌کند». این سخنان مسائل منطقی هستند که در آینده گریبان صهیونیست‌ها را خواهد گرفت. آنها باید نه تنها سرزمین‌های اشغالی را ترک کنند، بلکه باید به ملت فلسطین خسارت هم بپردازند و به این هلوکاست تبهکارانه خاتمه دهند.

آمریکا و اسرائیل با موافقت ضمنی ممالک سلطه‌جوی غربی از استرالیا گرفته تا کانادا با قطعنامه‌های سازمان ملل متحد مخالفاند و با آنها مطابق معمول‌شان سر ستیز دارند و برای آنها ارزشی قایل نیستند و مستمراً آنها را زیر پا می‌گذارند و این در حالی است که از ایران می‌خواهند به زورگوئی این دشمنان بشریت تمکین کند. سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در منطقه؛ همه نیروهای مبارز و انقلابی خلق فلسطین را، که برای آزادی کشورشان از دست نیروهای اشغالگر و تجاوزگر مبارزه می‌کنند، متحد کرده است. این اتحاد به نفع همه خلق‌های منطقه است. در ۲۳ دسامبر ۲۰۲۰ فراخوان ۵ سازمان فلسطینی، که در نشستی با هدف پایان اختلافات برگزار کرده بودند، منتشر شد. اهمیت این فراخوان در این است که نیروها و سازمان‌های منتسب به مارکسیسم و انقلابی با نیروهای مسلمان و مذهبی برای مبارزه به خاطر آزادی کشورشان به توافق رسیدند. این سازمان‌ها با درایت نشان دادند که در مبارزه برای استقلال ملی و اخراج

بیگانگان نیازی به توافق بر سر ایدئولوژی نیست، توافق باید تنها در عرصه سیاسی به عمل آید، زیرا در این عرصه است که نیل به آزادی و استقلال تحقق می‌یابد. این سازمان‌ها عبارت بودند از جبهه خلق برای آزادی فلسطین، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی کل)، جهاد اسلامی، «پیش‌تازان جنگ آزادی‌بخش خلق - نیروهای صاعقه» (طلّاع حرب التحریر الشعبیة - قوات الصاعقه) و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (نايف حواتمه). خواست‌های این سازمان‌ها در ۵ نکته تدوین شده است که شامل نکات زیرین است:

- ۱- تأکید بر مخالفت با «توافق اسلو» و پایبندی به تصمیم‌های شورای ملی و مرکزی سازمان آزادی‌بخش فلسطین «ساف» مانند پایان‌دادن به مرحله انتقالی «توافق اسلو»، لغو شناسایی رژیم اسرائیل، توقف هماهنگی امنیتی، تحریم اقتصادی اسرائیل و لغو پروتکل اقتصادی پاریس.
- ۲- تأکید بر ادامه گفت‌وگوی فراگیر ملی و فلسطینی، بازگرداندن وحدت ملی و بازسازی نهادهای ملی فلسطینی بر اساس شراکت ملی، توافق بر راهبرد ملی برای مقابله فراگیر با رژیم اسرائیل و از بین بردن شهرک‌ها، تشکیل رهبری واحد برای مقاومت مردمی و رفتن به سمت انتفاضه تا نابودی رژیم اشغالگر.
- ۳- محکوم کردن تمامی انواع عادی‌سازی روابط با دشمن اسرائیلی، که آخرین آنها مغرب بود.
- ۴- دعوت به ازسرگیری گفت‌وگوی ملی و برگزاری دور جدید نشست دبیران کل گروه‌های فلسطینی با هدف بررسی تمام مسایل مطرح شده در جدول کاری مسأله فلسطین.
- ۵- درود به همه ملت مبارز فلسطین و اسرای قهرمان آن در زندان‌ها و شهدایی که فراموش نمی‌شوند.

در تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۲۰ مانور گروه‌های فلسطینی با هماهنگی اعضای پیمان مقاومت برگزار شد که پس از پایان اولین رزمایش مشترک دوازده ساعته میان گروه‌های مقاومت فلسطین در نوار غزه، روزنامه لبنانی «الاخبار» از برگزاری این رزمایش با هماهنگی اعضای پیمان مقاومت خبر داد.

وبگاه خبری «الاعلام الحربی» شاخه فلسطین از مشارکت دوازده شاخه نظامی گروه‌های مقاومت در این رزمایش خبر داده بود که این گروه‌ها عبارتند از: گردان‌های «القسام»، شاخه نظامی حماس / گردان‌های «المقاومه الوطنیه»، شاخه نظامی جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین / «سرایا القدس»، شاخه نظامی جهاد اسلامی / گردان‌های «ابوعلی مصطفی»، شاخه نظامی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین / تیپ «الناصر صلاح‌الدین»، شاخه نظامی کمیته مقاومت مردمی / گردان‌های «شهداء الاقصی»، از شاخه‌های نظامی تابع جنبش فتح / «جیش العاصفه»، از شاخه‌های نظامی تابع جنبش فتح / گروه شهید «أیمن جوده»، زیرمجموعه گردان‌های شهداء الاقصی / گردان‌های شهید «عبدالقادر الحسینی»، از شاخه‌های نظامی تابع جنبش فتح / گردان‌های «المجاهدین»، شاخه نظامی جنبش مجاهدین / گردان‌های «الانصار»، شاخه نظامی جنبش «الاحرار» / گردان‌های شهید «جهاد جبریل»، از شاخه‌های نظامی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین.

اهمیت این همکاری از جمله برای ما ایرانی‌ها در این است که نیروهای ارتجاعی و جاسوسان اسرائیل دیگر نمی‌توانند از «خلق فلسطین» بطور عام، که بسیار موهومی است، به دفاع برخیزند تا از حمایت از مبارزات مردم فلسطین به رهبری سازمان حماس و سایر سازمان‌های فلسطین طفره روند. آنها برای فرار از موضع‌گیری روشن به نفع مردم فلسطین، خلقی بی‌نام و نشان و بی‌سازمان، که موجودی موهومی و بی‌هویت است، اختراع کرده‌اند تا در واقع راه را برای موضع‌گیری به نفع اسرائیل هموار کنند. این روش سازمان‌های اپورتونیستی و یا خودفروخته همواره در خدمت اسرائیل بوده و هنوز نیز هست. دفاعی که حزب کار ایران (توفان) از مبارزه مردم فلسطین می‌کند، دفاع از مبارزات همین سازمان‌های نامبرده، که برخی صرفاً اسلامی‌اند، می‌باشد، زیرا که دفاع ما دفاعی سیاسی است و نه ایدئولوژیک. این ایدئولوژی فاشیستی و ارتجاعی و غیرطبقاتی را باید به‌دور افکند که مسلمانان، حتی اگر افراطی باشند، از حق استقلال ملی و دارا بودن سرزمین محروماند و باید زیر سلطه امپریالیسم و صهیونیسم باشند به این بهانه که گویا آنها «مدرن» هستند و در متن سناریوی سفید و سیاه منصور حکمت جا می‌گیرند. ما کمونیست‌ها از مبارزات سیاسی این گروه‌ها و سازمان‌ها و از مبارزات خلق فلسطین، که در مبارزات این تشکل‌ها بازتاب یافته است، حمایت می‌کنیم. این مبارزه تأیید ایدئولوژی آنها نیست، تأیید حق آنها برای رهائی از سلطه صهیونیسم در منطقه است. یهودیان فلسطینی در کنار مسلمانان و عیسویان فلسطین حق دارند سرزمین فلسطین را بر گور صهیونیسم اسرائیل برپا سازند و از آن دفاع کنند تا صلح و آسایش در منطقه جاری شود و به تشنج نیم قرن حضور اسرائیل در منطقه پایان داده شود. آن روز حتماً فرا می‌رسد.

توفان دوره ششم سال بیست و دوم
تیر ماه ۱۴۰۰ شماره ۲۵۶

دشنام به ایدئولوژی ارتجاعی حماس توجیه سیاست نسل‌کشی صهیونیسم است

درباره جنبش فلسطین و حمایت عظیم مردم و طبقه کارگر جهان از این جنبش به ویژه در ماه اخیر، بسیار سخن رفته است و ما نیازی نمی‌بینیم که به جزئیات مسئله بپردازیم. ولی آنچه را که نکات اساسی می‌دانیم، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

آیا این پرسش را برای خود مطرح ساخته‌اید که آیا شما هوادار قتل‌عام مردمی هستید که به ایدئولوژی ارتجاعی تمکین می‌کنند و لذا قتل‌عام آنها مجاز است؟ آیا مسلمانان حق حیات ندارند و باید مستعمره غرب «متمدن» باقی بمانند؟ آیا مجاز می‌بود که ما در انقلاب بهمن ۵۷ هوادار قتل‌عام مردم ایران می‌بودیم و در کنار ارتش و ساواک شاه می‌ایستادیم، به این دلیل که متعصبان مذهبی با ایدئولوژی اسلامی، رهبری این مبارزه را برای سرنگونی رژیم شاه و قطع دست آمریکا و اسرائیل از ایران کسب کرده‌اند؟

پاسخ حزب ما روشن است. خیر! ما از رهائی ایران از دست امپریالیسم و صهیونیسم مسروریم و این را دست‌آورد انقلاب ایران می‌دانیم که می‌بایست ادامه پیدا می‌کرد. ما با این انحراف مذکور فکری میان بسیاری از ایرانیان و سازمان‌های سیاسی خودفروخته ایرانی، که اساساً هوادار صهیونیسم و امپریالیسم هستند، روبرو هستیم. این سازمان‌ها در پی آنند که نسل‌کشی را تئوریزه انقلابی نمایند و دست قاتلان را در قتل‌عام ملت‌ها باز بگذارند. آنها در واقع مخالف انقلاب ایران بوده و هستند.

سیاست صهیونیست‌های اسرائیلی، برخلاف آنچه رسانه‌های غرب تبلیغ کرده و خود صهیونیست‌ها نیز مدعی می‌شوند، «حق دفاع از خود» نیست. آنکس که در فلسطین باید از خود و سرزمین‌اش و از حق حیات‌اش دفاع کند، مردم رانده شده فلسطینی هستند. اسرائیل یک کشور متجاوز و اشغالگر است که به نسل‌کشی فلسطینیان اشتغال دارد و در این راه تا توانسته پیش‌رفته و با توسعه شهرک‌سازی در سرزمین‌های فلسطینی می‌خواهد «واقعیت‌های» غیرقابل تغییر بسازد.

صهیونیست‌ها، در مذاکراتی که با فلسطینی‌ها در اسلو، پایتخت نروژ در زمان «یاسر عرفات» داشتند، پیمانی را در تاریخ ۲۰ اوت ۱۹۹۳ با آنها به طور مخفیانه امضاء کردند که این پیمان به طور رسمی در ۱۳ سپتامبر ۹۳ در واشنگتن دسی در طی تشریفات عوام‌فریبانه‌ای با حضور «یاسر عرفات»، «اسحاق رابین» و «بیل کلینتون» به امضاء رسید. مفاد ننگین این قرارداد هنوز هم سرّی است. ولی در همان زمان مضمون آن و حتی مفادی از آن به بیرون درز کرد و در ایران منتشر شد که نشانه تسلیم «یاسر عرفات» به صهیونیست‌های اسرائیلی بود. مردم فلسطین هرگز زیر بار این خفت نرفتند و بر ضد «قرارداد اسلو» به مبارزه برخاستند و نشان دادند که حل مسئله فلسطین با امضاء خریداری‌شده حل نمی‌شود، بلکه باید حقوق مردم فلسطین و حق حیات آنها در سرزمین مادری‌شان به رسمیت شناخته شود و توسعه طلبی افسارگسیخته صهیونیسم مهار گردد.

تنها سازمانی که رسماً و فعالانه در آن دوران به مخالفت با «قرارداد اسلو» پرداخت، سازمان مقاومت اسلامی (حماس) بود. این سازمان، که در آغاز کار سازمانی کوچک و فاقد نفوذ در میان فلسطینی‌ها بود و حتی توسط اسرائیل با الهام از سیاست روز آنها، برای نفاق‌افکنی در جنبش فلسطین حمایت می‌شد، در اثر مخالفت با «قرارداد اسلو» و گزینش هدف آزادی سرزمین فلسطین از دست صهیونیست‌ها به سطحی ارتقاء یافت که به عنوان نماینده خلق فلسطین و نه تنها مسلمانان، بلکه حتی مسیحیان فلسطین انتخاب شد.

با افزایش مقاومت سازمان حماس و وفاداری به آرمان مردم فلسطین، آن هم در مقابل سازشکاری «محمود عباس» و همدستی با صهیونیست‌ها برای نابودی آرمان‌های مردم فلسطین، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و کانادا، این سازمان را گروهی «تروریستی» نامیدند، تا در سطح جهانی و در درون اسرائیل بهتر بتوانند نسل‌کشی فلسطینی‌ها و تروریسم صهیونیست‌ها را تحت عنوان اینکه اسرائیلی‌ها برای دفاع از خود با «تروریسم اسلامی» مبارزه می‌کنند، بهتر پرده‌پوشی کنند. ممالک استرالیا و بریتانیا فقط شاخه نظامی حماس، یعنی گردان‌های «عزالدین قسام» را در فهرست گروه‌های «تروریستی» خود قرار داده‌اند. این هدف «ممالک دموکرات» غربی در حمایت از نسل‌کشی مردم فلسطین طبیعتاً با شکست روبرو شد. زیرا اراده این مردم برای آزادی و استقلال کشورشان از رشته‌های دسیسه‌های صهیونیست‌ها قدرتمندتر بود.

ممالک «دموکراتیک» غربی به شیوه جدیدی متوسل شدند و با طرح انجام انتخابات آزاد و دموکراتیک خواستند در این مانور سیاسی به خلع سلاح «حماس» بپردازند و آنها را به عنوان گروهکی «تروریستی» از عرصه مبارزات مردم فلسطین حذف نمایند. ولی این محاسبه امپریالیست‌ها نیز اشتباه از کار درآمد و «حماس» توانست در سال ۲۰۰۶ با پیروزی قاطع در انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین و کسب ۷۵ کرسی از ۱۲۸ کرسی مجلس به حزب حاکم مجلس قانون‌گذاری فلسطین بدل شود و «اسماعیل هنیه»، از رهبران «حماس» به عنوان نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین، معرفی گردید. ناظران اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد برای اطمینان از صحت انتخابات در تمام سیر رویدادها و روند انتخابات شرکت فعال داشتند و متحداً و مشترکاً اعلام کردند که این انتخابات بدون دخالت و تقلب انجام گرفته و «حماس» نماینده منتخب مردم فلسطین است. این پیروزی دموکراتیک «حماس» مانند گریزی بود که بر سر صهیونیسم، «دموکراسی‌های» غربی و سازشکاران فلسطینی وارد شد. کودتای «محمود عباس» و «موساد» برای سرنگونی «حماس» در نوار غزه با شکست روبرو شد، ولی آنها توانستند در ساحل رود اردن مخالفان اسرائیل و «محمود عباس» را سرکوب کنند. اروپا، که در مقابل وضعیت «بدی» قرار گرفته بود، نقاب از چهره انداخت و اعلام کرد نتیجه انتخابات را علی‌رغم صحت آن به رسمیت نمی‌شناسد، مگر اینکه «حماس» از قهر انقلابی دست بکشد و حاضر به سازش با اسرائیل گردد. این شمه‌ای بود از اعتقاد ممالک مدعی «دموکراسی و حمایت از حقوق بشر» که ماهیت خود را نشان داد.

از آن تاریخ سازمان حماس «تروریستی» است، زیرا تسلیم تروریسم صهیونیسم نشده است و اگر تسلیم تروریسم صهیونیسم شود، آنوقت سازمانی غیرتروریستی می‌شود. در نمونه همین رخدادها، کوچک ما شاهدیم که چقدر سیاست امپریالیست‌ها مزورانه و بی‌شرمانه است. دموکراسی از نظر غربی‌ها زمانی ارزش دارد که نتایج مورد انتظار آنها را برآورده سازد در غیر این صورت این دموکراسی فاقد ارزش است. نتیجه منطقی این تفکر آن است که آزادی احزاب سیاسی نیز برای آنها حرف مفت است و تنها با آزادی احزابی موافق هستند که نظریات آنها را ابراز نمایند و از آنها دفاع کنند. رأی مردم نیز برای آنها حرف مفت است، زیرا آنها آرائی را مشروع می‌دانند که اهداف آنان را تأمین نمایند. در یک کلام آزادی و دموکراسی دو مقوله طبقاتی بوده و هستند.

ما به عنوان مارکسیست و ماتریالیست آگاهیم که «حماس» یک سازمان اسلامی است و از این منظر دارای ایدئولوژی مذهبی ارتجاعی و عقب‌مانده است. این انتساب شامل «حزب‌الله لبنان»، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و پاره‌ای ممالک اسلامی و غیره اسلامی از جمله اسرائیل یهودی نیز می‌گردد. از نظر مارکسیسم تمام ایدئولوژی‌های قبل از سوسیالیسم ارتجاعی‌اند و باید به موزه تاریخ سپرده شوند. ولی آرزوی ما کجا و دنیای واقعی کجا. ایدئولوژی مذهبی بر بسیاری از حرکت‌های کارگری و کارگران نیز سایه می‌اندازد و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری کارگران هستند که تمایلات و اعتقادات دینی دارند که این اعتقادات طبیعتاً از نظر ماتریالیسم ارتجاعی است. ولی در اینجا سخن ما بر سر چگونگی برخورد ما و نوع راهکاری است که در برخورد به این حرکت‌ها درپیش می‌گیریم!

ما کمونیست‌ها، که ماتریالیست هستیم و دیالکتیک را پذیرفته‌ایم، نمی‌توانیم مانند آنارشیست‌ها و یاران صهیونیسم در میان ایرانیان، مبارزه علیه اسلام را در سرلوحه مبارزه خود قرار دهیم. ماتریالیست‌ها و نه تنها کمونیست‌ها نشان می‌دهند که علل اقتصادی و اجتماعی، که موجب شده مذهب در میان توده‌ها شیوع داشته باشد، چیست؟

از اینرو مبارزه علیه مذهب - و در اینجا مذهب اسلام و مشخصاً ایدئولوژی «حماس» که ماهیتاً ارتجاعی است - نباید به موعظه ایدئولوژیک یا تجریدی محدود شود و یا تقلیل یابد و برای اظهار فضل روشنفکرانه و همرنگ «نظریات جماعت منصور حکمت اسرائیلی» شدن بر زبان جاری گردد. به نظر مارکسیست‌ها این مبارزه باید با جنبش عملی مشخص طبقه پیوند برقرار نماید، هدف آن باید نافی ریشه‌های اجتماعی مذهب باشد. ما می‌پرسیم چرا مذهب در میان اقشار عقب‌افتاده پرولتاریا و طبقات زحمت‌کش شهر و روستا، در میان اقشار وسیع نیمه پرولتاریا و توده‌های دهقانان جا باز می‌کند؟ زیرا مذهب ریشه اجتماعی دارد. ریشه‌های مذهب معاصر در ستم اجتماعی توده‌های زحمت‌کش و در ناتوانی مطلق ظاهری آنها در مقابل نیروهای نهانی سرمایه‌داری است. ما نمی‌توانیم به جای جنگ علیه صهیونیسم با مذهب اسلام اعلام جنگ دهیم و دو نوع تضاد را، که شیوه‌های حل آنها متفاوت هستند، در یک ظرف بریزیم و با هاون بر آن بکوبیم. مبارزه با صهیونیسم مبارزه با یک کشور نژادپرست، آپارتاید، نسل‌کش، متجاوز و اشغالگر است. ماهیت این مبارزه ضدصهیونیستی با دست هر کس که انجام شود انسانی و برای رهایی ملی و تعیین حق سرنوشت به دست خویش است. این مبارزه برحق و عادلانه است و در زمره مقوله تضاد میان ستمگر و ستم‌کش قرار می‌گیرد. ماهیت این مبارزه ضدامپریالیستی و برای رهایی ملی است. این مبارزه سیاسی و مسئله مشخص روز و امری جاری است و به گره مهمی در حل تضادهای خاورمیانه بدل شده است و گشودن این گره نیز نیاز به برخوردی عینی و واقعی دارد. در حالی که حل مسئله ایدئولوژی «حماس»، که امری مذهبی است، به تحول اجتماعی بستگی دارد و تا ریشه‌های مذهب در اثر مبارزه طبقاتی تضعیف نشود و کمر سرمایه‌داری نشکند، ممکن نیست ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی از بین برود. ولی آیا می‌شود به خلق فلسطین توصیه کرد برای مبارزه ملی و قطع دست امپریالیسم و صهیونیسم اقدامی انجام ندهید، زیرا هنوز ایدئولوژی «حماس» ارتجاعی است؟ مگر ایدئولوژی «نتانیا‌هو»، که صهیونیستی جنایتکار است، انقلابی است؟ روشن است که سازمان‌های سیاسی ایرانی، که وظیفه خود را دشنام‌دهی به «حماس» قرار داده‌اند و این دشنام‌دهی را چاشنی هر مقاله و اعلامیه خویش می‌کنند، و در «دو جبهه» به مبارزه مضحک صهیونیستی خود ادامه می‌دهند، نه تنها از مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک بوئی نبرده‌اند، بلکه به تفرقه در جنبش ملی فلسطین و در جنبش حامیان مردم فلسطین دست می‌زنند و هوادار «جنگ با مذهب» به سبک تئوری‌های «منصور حکمت» هستند. تئوری صهیونیستی - آمریکائی «اسلام سیاسی» وی همه این گروه‌ها را مسموم و آلوده کرده است.

برای حزب ما روشن است؛ «حماس» برای آزادی و رهایی ملی فلسطین مبارزه می‌کند و فلسطین فقط سرزمین مسلمانان نیست. یهودیان بومی و مسیحیان و پاره‌ای مذاهب دیگر نیز، که مورد اعتقاد بخشی از مردم فلسطین است، در این سرزمین زندگی می‌کنند. «حماس» مبارزه می‌کند تا از نسل‌کشی فلسطینی‌ها توسط بربریت «یهودیت سیاسی» و صهیونیسم تبهکار جلوگیری شود و این خواست همه مردم فلسطین است. تمام نیروهای مترقی و چپ در فلسطین بر ضد نسل‌کشی فلسطینیان و برای رهایی ملی در کنار «حماس» قرار دارند و در طی اطلاعیه‌های خویش آنرا اعلام کرده‌اند، زیرا از نظر علمی و مارکسیستی در ارزیابی از مسئله مشخص فلسطین نباید بر ایدئولوژی ارتجاعی «حماس» با ژست‌های مضحک روشنفکرانه خرده‌بورژوائی تکیه کرد، بلکه باید بر سیاست مشخص وی، که برای رهایی ملی فلسطین، بر ضد صهیونیسم، امپریالیسم و بر ضد نسل‌کشی مردم فلسطین صورت می‌گیرد، نظر داشت. کسی که این کلید را در مبارزه از دست بدهد، قادر نیست هیچ قفلی را بگشاید.

حزب ما از مبارزه «حماس»، که نماینده قانونی و مشروع مردم فلسطین است، برای رهایی ملی، شکست صهیونیسم و جلوگیری از نسل‌کشی مردم فلسطین دفاع می‌کند. از نظر حزب ما تروریست واقعی صهیونیست‌ها هستند که جواز نسل‌کشی را از غرب گرفته‌اند. این اعتقاد حزب ما جدید نیست؛ ما از مبارزه «معمّر قذافی» برای رهایی لیبی و مبارزات مردم الجزایر از دست امپریالیسم فرانسه و مردم اندونزی از دست استعمار هلند، که رهبری آنها به هر دلیل در دست مسلمانان بود، که دارای ایدئولوژی ارتجاعی بودند، دفاع کرده‌ایم. فقط هواداران استعمار و سرکوب خلق‌ها، هواداران نسل‌کشی می‌توانند به این بهانه که بر این ملت‌ها ایدئولوژی ارتجاعی حاکم است، به بلندگوی «تمدن» استعمار بدل شوند و اسارت این ملت‌ها را تأیید نمایند. با این استدلال ضدبشری می‌توان قتل‌عام بومیان آمریکا، کانادا، استرالیا، آفریقای جنوبی، نامیبیا، مانا، کنگو و... را نیز مورد تأیید قرار داد، زیرا در آن تاریخ ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوازی اروپا مترقی و اندیشه‌های بومیان نامیبیا، گینه، تانزانیا و... ارتجاعی بودند. ببینید سرنوشت این «چپ»‌ها به چه منجلابی می‌رسد.

با این استدلال می‌شود در کنار نظریه صهیونیستی «منصور حکمت»، مبتنی بر نظریه «برخورد تمدن‌ها» اثر «ساموئل هانتینگتون»، نظریه‌پرداز یهودی‌تبار آمریکائی قرار گرفت که منظره سیاسی قرن کنونی را نزاع بین «اسلام سیاسی» و «تمدن» غربی و به ویژه آمریکائی جا می‌زند و اسرائیل «دموکرات» را بر فلسطین عقب‌مانده و اسلامی ترجیح می‌دهد و نسل‌کشی فلسطینیان را توجیه می‌کند. این نظریه ارتجاعی، نظریه همه آن سازمان‌های سیاسی منحرف ایرانی است که هوادار «جبهه سوم» هستند و می‌خواهند با آمریکا و اسرائیل بر ضد جمهوری اسلامی، که «اسلام سیاسی» را در ایران بر سر کار آورده است، به جنگ بپردازند و «تمدن» آمریکائی را به جای «اسلام سیاسی» در ایران بر سر کار آورند. این نظریه ارتجاعی «جبهه سوم» اخیراً در تجاوز اسرائیل به مردم فلسطین و دسیسه آنها برای توسعه نفوذ خود در مناطق شرقی این سرزمین، به خوبی مشهود است. این سازمان‌های ایرانی به جای حمایت از مبارزه مردم فلسطین، که برای رهائی ملی و بر ضد آپارتاید و نسل‌کشی به رهبری حماس برخاسته‌اند، تا می‌توانند و نیرو در چننه خود دارند، به حماس حمله کرده و مبارزه این سازمان را تخطئه و کشتار صهیونیست‌ها را با مسموم‌ساختن فضای سیاسی تئوریزه می‌کنند. آنها چون از مردم شرم دارند، از مبارزه مردم فلسطین نیز، که همه جهان از آنها دفاع می‌کنند، گذرا سخن می‌رانند، ولی سکوت می‌کنند که در این مبارزه دو طرف بیشتر نیست یا در کنار صهیونیسم، امپریالیسم و سازشکاران «محمود عباس» و یا در کنار «حماس»، «جهاد اسلامی» و «جنبش خلق برای آزادی فلسطین». هر کس به غیر از این بگوید از روی بزدلی سیاسی حمایت آشکار خویش را از نسل‌کشی فلسطینیان پنهان می‌سازد. مضحک، وضع آن جریانی است که از ترس اینکه مبدا یاران «منصور حکمت» مَهری به وی بزنند، حتی اسلام سنی، شیعه و سایر اشکال دیگر آن را نیز، از جمله وهابیسیم، اخوان‌المسلمین در جریان مبارزه مردم فلسطین با صهیونیسم حقیرانه محکوم کرده است.

ما از خلق موهومی فلسطین دفاع نمی‌کنیم، از مبارزه مشخص آنها، که در مقابل چشم ما جاری و عینی است و به رهبری «حماس» است، دفاع می‌کنیم. دفاع ما سیاسی است و نه ایدئولوژیک. «حماس» رهبری این مبارزه را دارد. فقط با دروغ می‌شود منکر واقعیت‌ها شد تا واقعیت عینی در الگوی ذهنی منحرفان با زور بگنجد. این امر همه دانسته است که تمام موشک‌های پرتاب‌شده به سوی اسرائیل، تمام و همه کسانی که در سازماندهی این مبارزه شرکت دارند، حتی کلیه مذاکراتی را، که برای آتش‌بس صورت می‌گیرد، جریانی به نام «حماس» انجام داده است و نه خلق موهومی فلسطین. با خلق موهومی نمی‌شود با پادرمیانی قطر و یا مصر آتش‌بس برقرار کرد. و آنوقت ایرانی‌خودفروخته تمام تصویر سیاسی منطقه را به نفع اسرائیل ترسیم می‌کند تا ذهنیات و اغراض خود را به جای واقعیت بگذارد. وی تلاش دارد جهت نفرت عمومی بشریت را از صهیونیسم منحرف کند به سمت «اسلام سیاسی» سوق دهد. این همان خوابی است که این عده برای ایران ما دیده‌اند و به اعتقادات ارتجاعی خویش تا جنگ در پارکابی آمریکا و اسرائیل با ایران وفادارند.

تأثیرات راهبردی مبارزات اخیر مردم فلسطین

در مبارزات اخیر مردم فلسطین به رهبری «حماس» و شرکت و همکاری جنبش خلق برای آزادی فلسطین مانند همیشه صهیونیست‌ها تلاش دارند جای علت و معلول را عوض کنند. دولت اسرائیل همواره در سالگرد جنگ تجاوزکارانه شش روزه خود به تحریکات علیه فلسطینیان در مناطق اشغالی دست زده تا دست‌اش برای سرکوب آنها باز باشد. دولت «نتانیا‌هو» اینبار با حکم دادگاه‌های صهیونیستی، خانه‌های مردم فلسطین در منطقه شیخ جراح در بیت‌المقدس را، که قرن‌ها در آنجا زندگی می‌کردند، با یاری نیروهای چماق‌دار و مسلح یهودیان متعصب غصب کرده و صدها نفر را از خانه و کاشانه خود رانده است. این پیام صهیونیسم، یعنی اینکه شما فلسطینی‌ها حق ندارید در هیچ کجای اسرائیل ساکن باشید. آنها به «مسجدالاقصی»، که مکان مقدسی برای مسلمانان است، حمله کردند و به جان نمازگذاران افتادند. فلسطینی‌ها را مثله کردند و این سیاست جدیدی نیست، یورش جدیدی برای توسعه بیش‌تر آبادی‌نشین‌های یهودی و قتل‌عام مردم فلسطین است. سازمان «حماس» ده روز به دولت اسرائیل مهلت داد که از این اقدامات تحریک‌آمیز دست بردارد و خانه‌های مردم فلسطین را به آنها بازپس‌دهد، در غیر این صورت با قهر انقلابی «حماس» روبرو خواهد شد. نتانیا‌هو به این خیال واهی، که شرایط جهانی مانند زمان ریاست جمهوری «دونالد ترامپ» برای وی مناسب است، به تجاوزات ضدانسانی خویش ادامه داد و مورد اعتراض غرب «بشردوست» قرار نگرفت. ببینیم تأثیرات درخشان مبارزه مردم فلسطین چه بود و چگونه پوزه اسرائیل «شکست‌ناپذیر» را به خاک مالید.

نخست اینکه راهکار «حماس» برای شلیک موشک‌های خود، که از بُرد بیش‌تری برخوردار بوده ولی کیفیت آنها از نظر نظامی مناسب نیست، بسیار جالب بود. شلیک صدها موشک در فواصل کوتاه و از نقاط متفاوت، توان دفاع هوایی اسرائیل و به اصطلاح سپر «گنبد آهنین» را به زانو درآورد، زیرا موشک‌های گران‌قیمت اسرائیل قادر نبودند به همان سرعت، متناسب با تناوب و توالی پرتاب موشک‌های حماس هماهنگی کنند و از آن گذشته دولت اسرائیل به تعداد موشک‌های حماس در انبارهای اسرائیل موشک‌های دفاعی، که هر کدام ده‌ها هزار دلار قیمت دارند، آماده نداشت. به این جهت اسرائیل قادر نبود و از این به بعد نیز نخواهد بود به «گنبد آهنین» دفاع هوایی خود بی‌بالد. این گنبد نه تنها ارزش دفاعی خود را در اسرائیل از دست داد، ارزش دفاعی خود را نیز به عنوان «محصول نظامی» و «مظهر فن‌آوری» اسرائیل برای فروش در جهان از دست داد و بازاری را که اسرائیل در مخیله خویش خلق کرده بود، برهم زد. خسارت مالی، که به اسرائیل نه تنها از نظر نظامی وارد شد، بلکه از نظر خواباندن تولید به علت بُرد موشک‌های حماس تا اورشلیم و تل‌آویو وارد شده است، به راحتی قابل تأمین نیست، زیرا معلوم شد که صهیونیسم در سراسر اسرائیل ضربه‌پذیر است و ارتش اسرائیل قدرت دفاع از همه مردم اسرائیل در همه جا و در هر مواقع را ندارد.

با این حربه نه تنها ضربه سختی به اسرائیل از نظر اعتبار نظامی وارد شد، بلکه روحیه مردم اسرائیل را نیز، که با تبلیغات قدرقترتی صهیونیسم تربیت شده بودند، در هم شکست که به این زودی‌ها قابل درمان نیست. آنها دیدند که اسرائیل شکستی و ضربه‌پذیر است و این تازه از نتایج واکنش «حماس» است، چه برسد به آنکه «حزب‌الله» هم وارد عمل شود. در جریان مبارزه‌ای، که اینبار برای رهائی ملت فلسطین و ممانعت از نسل‌کشی صورت گرفت، برای نخستین‌بار در تاریخ مبارزه مردم فلسطین اعراب ساکن اسرائیل چه مسلمانان، چه مسیحیان، با تابعیت اسرائیل به حمایت از مبارزه مردم فلسطین برخاستند و جبهه جدیدی را - به غیر از نوار غزه - در داخل خاک اشغال شده فلسطین

ایجاد کردند. در این جبهه مردم فلسطین مسلح شده و در مقابل اوباش و مزدوران صهیونیسم، که به اسلحه مجهزند و به خانه فلسطینی‌ها برای مُثله نمودن و آتش‌زدن آنان حمله می‌کنند، به مقاومت دست زدند. «حماس» در این مبارزه قدرتمندتر شد و رهبری خویش را به مجموعه مبارزه مردم فلسطین تسری داد. نیروهای ساختگی و رفوزه «محمود عباس» آخرین پایگاه‌های ظاهری خویش را نیز از دست دادند و دیگر نمی‌توانند حتی به صورت ظاهر و با حمایت بی‌دریغ غرب نقش «نماینده مردم» فلسطین را ایفاء کنند.

دولت اسرائیل اذعان می‌کند که «حماس» رهبر مبارزات مردم فلسطین است و به این جهت نه تنها تلاش می‌کند با بمباران مناطق مسکونی رهبران آنها را ترور کند، بلکه در عمل نیز ناچار است با آنها پیمان آتش‌بس ببندد. زیرا «حماس» موجود موهومی نیست و عامل تعیین‌کننده در ممانعت از نسل‌کشی فلسطینی‌هاست.

مبارزه مردم فلسطین نشان داد که تمام محاصره غذایی، بهداشتی، تسلیحاتی، اقتصادی، جغرافیایی و ... مردم فلسطین در این فاصله بی‌فایده بوده است. چنانچه ملتی اراده کند تا آزادی خویش را به دست آورد، هیچ نیروی قادر نیست این اراده آهنین را درهم شکند. این امر به نیروی‌های فلسطینی در ادامه مبارزه خود روحیه می‌بخشد، زیرا همه ملت فلسطین را در پشت سر خود دارند.

اینبار مردم جهان، از جمله کارگران بنادر انگلستان و ایتالیا، که حاضر نشدند برای کشتی‌های اسرائیل بارگیری کنند و یا قهرمانان و هنرمندان نامی جهان، که به حمایت از مردم فلسطین برخاستند و نیز در سراسر جهان میلیون‌ها نفر مردم به خیابان‌ها ریختند و از مبارزه مردم فلسطین، علی‌رغم مخالفت رهبران کشورشان و دروغ‌های آنها، به دفاع برخاستند. دروغ‌گویان تبلیغ می‌کردند که اسرائیل ناچار است مناطق مسکونی مردم را بمباران کند و صدها نفر مردم غیرنظامی را به قتل برساند زیرا تونل‌های زیرزمینی و پنهانی «حماس» طوری بنا شده که از زیر خانه‌های مسکونی می‌گذرد. این اعتراف جنایتکارانه شبیه همان تبلیغات آشنای رسانه‌های گروهی و انحصاری غرب «دموکرات» است که گشتن مردم عادی در نوار غزه را به دست اسرائیل به این علت که گویا «حماس» از آنها به عنوان «سپر دفاعی» استفاده می‌کند، توجیه می‌کنند. در این مبارزات مردم انقلابی جهان، ایرانیان خودفروخته، که بر ضد «حماس» و به دفاع مودی‌گرانه از اسرائیل تبلیغ می‌کردند و با تئوری ارتجاعی «منصور حکمت» مبنی بر «دوقطب ارتجاع» عملاً حامی اسرائیل بودند، شرکت نکردند و همبستگی خویش را با مردم فلسطین اعلام ننمودند. به این گفتار عمال اسرائیل و یا کسانی که بی‌اراده مسخ تبلیغات گسترده صهیونیسم جهانی شده‌اند در میان ایرانیان هوادار تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران نگاه کنید:

«جنگ جاری میان دولت اسرائیل و نیروهای اسلامی؛ از هر دو سو ضدانسانی و جنایتکارانه است». «مردم غزه بهای جنگ نهان و آشکار حکومت‌های اسرائیل و ایران را می‌پردازند!». «برقراری آتش‌بس، بدون برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و پایان آپارتاید، نمی‌تواند زمینه‌ساز صلحی پایدار باشد. امروز هر دو طرف ارتجاعی این درگیری خونین و نابرابر، یعنی دولت دست‌راستی افراطی نتانیا هو - گانتز و رهبران حماس سعی می‌کنند که این اوضاع را به درگیری حماس و ارتش اسرائیل کاهش دهند تا اصل موضوع و علت شعلهورشدن این خیزش بی‌حقوقان را به حاشیه برانند». «تهاجم جنایتکارانه اسرائیل به خلق فلسطین در نوار غزه محکوم است! نابود باد گروه‌های بنیادگرای اسلامی!» (همه جا تکیه از توفان)

حال به گفتار نمایندگان مردم فلسطین نگاه کنیم، تا ماهیت این ایرانیان «چپ» و حامی اسرائیل شناخته شود: «سرلشکر ابوالاحمد فواد، معاون دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین، ضمن ستایش عملکرد گروه‌های مقاومت در نوار غزه، این گروه‌ها را نماینده مردم فلسطین و عملکرد آنان را اجرای خواسته این مردم دانست و گفت، آنچه رخ داد تنها نمونه‌ای از کار، گروه‌هایی، چون گردان عزالدین قسام بود، اما اگر این روند تداوم داشت و به جبهه‌های دیگر هم می‌کشید، اثرش را بر روی موجودیت رژیم می‌گذاشت». و یا «معتقدم ما در مرحله خاصی بسر می‌بریم که می‌طلبد در زمینه‌های مختلف تلاش استثنایی داشته باشیم، وقتی در پی تحلیل ماجرا هستیم، باید بدانیم آنچه در فعالیت‌های میدانی و با همت گروه‌های مقاومت حاصل شد، به صورت کامل به دیگر فعالیت‌های مردمی در اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ و نوار غزه مرتبط است. گروه‌های مقاومت در نوار غزه در واقع مجریان خواسته مردم فلسطین بوده‌اند».

مبارزات مردم فلسطین نقش مهم دیگری نیز بازی کرد و آن قراردادن ارتجاع عرب در وضعیت انزوا بود. این ارتجاع به ویژه در بحرین، امارات متحده عربی، مراکش و ... در اثر فشار غرب به رهبری آمریکا در دوران ریاست جمهوری «تراکمپ» به شدت به اسرائیل نزدیک شده و برسمیت‌شناختن این کشور نسل‌کش تن در دادند. حال در درون این کشورها مردم به خیابان‌ها ریختند و از مبارزه مردم فلسطین به دفاع برخاستند. عربستان سعودی و قطر عقب‌نشینی کردند، وضعیت سایر ممالک عربی، که به شدت در عرصه جهانی میان ممالک عربی و اسلامی منفرد شده و حتی

مورد تمسخر بسیاری از سران ممالک جهان، که اسرائیل را محکوم نمودند و از وی خواستند به جنایاتش در نوار غزه پایان دهد، قرار گرفته و متزلزل شده‌اند. این حکومت‌ها اعتبار خویش را در نزد مردم به شدت از دست داده‌اند. آمریکا با وتو کردن محکومیت اسرائیل در شورای امنیت، در حالی که جهان خواهان قطع کشتار صهیونیست‌ها بود، به این انزوا بیش‌تر یاری رسانید و سرانجام کار به آنجا رسید که «جو بایدن»، که برای «کشتار سپاهان» اشک تمساح می‌ریزد، اعلام کرد: نظریه دو کشور فلسطینی باید زنده شود و سیاست نسل‌کشی و پاکسازی اسرائیل آینده ندارد. با فشار آمریکا نتانیاهاو گور خود را کند تا بازیگر دیگری همان سیاست نسل‌کشی را با خریدن وقت و کلامبرداری جدید ادامه دهد.

«احمد فواد» در در گفتگویی با «المیادین» اظهار داشت: «آنچه رخ داد، اتفاقی تاریخی است، هر آنکس، که پیگیر این نبرد بود، می‌تواند بگوید که آنچه رخ داد، بی‌سابقه بود؛ فارغ از ایده‌های دیگران، ما پیروزی واقعی را تجربه کرده‌ایم، این اتفاق دست‌آورد نظامی و میدانی بسیار جذابی بود و آثارش را در سطوح مختلف اعم از داخل فلسطین، یا در حوزه خارجی و در سطح کشورهای عربی و بین‌المللی بر جای گذاشت».

بدون مبارزه قاطع، قهرآمیز و مسلحانه و توده‌ای مردم فلسطین برای رهائی ملی و پایان دادن به نسل‌کشی، امکان پیروزی ملت فلسطین ممکن نیست. مضمون مبارزه‌ای، که در فلسطین در گرفته است، مبارزه‌ای ملی و ضدصهیونیستی، ضدامپریالیستی و بشردوستانه است و باید با تمام قدرت از آن دفاع نمود و فریب دودوزه بازی صهیونیست‌ها و نوکرانشان را، که برضد «حماس» به عنوان «حکومت اسلامی»، «سازمان تروریستی» و یا «اسلام سیاسی» تبلیغ می‌کنند تا در میان ملت فلسطین تفرقه ایجاد کنند، نخورد. هم اکنون در اسرائیل «یهودیت سیاسی» بر سریر قدرت است و اعلام نموده دولت و کشور اسرائیل تنها یک دولت و کشور یهودی است و این مصوبه را در قانون اساسی خود درج کرده و به این ترتیب اسرائیل نمی‌تواند دولت و کشور مشترک مسلمانان و مسیحیان فلسطین باشد. تمام اتباع اسرائیلی، اعم از مسلمان و مسیحی گذرنامه دولت و کشور یهودی اسرائیل را دارند. دولت اسرائیل دولتی غیرمذهبی نیست، دولت اسرائیل نژادپرست است و نظام آپارتاید را در فلسطین برپا ساخته است.

ولی شما می‌توانید عصاره آرمان مردم فلسطین را از تحلیل و اظهارات نماینده جبهه خلق برای آزادی فلسطین بشنوید که خط باطلی بر اسرائیل و عمال جهانی‌اش می‌کشد: «یکی از دست‌آوردهای آشکار این نبرد وحدت مردم فلسطین در قبال تصمیمات و تدابیر مقاومت است، این اولین باری است که دست‌آوردی در این سطح، یعنی اجماعی از حمایت از مقاومت دیده می‌شود. دست‌آوردهای این نبرد برای تمام گروه‌های مقاومت است، ضمن اینکه در این نبرد امکانات و تجهیزات نظامی مقاومت در عالی‌ترین کیفیت به کار گرفته و موجب شد تا در مقابل رژیم اشغالگر تدابیری بیاندیشد که تاکنون چاره‌اندیشی در این سطح، حتی در جنگ‌های بزرگ، سابقه نداشت. ما فلسطینیان در سطح سازمان آزادی‌بخش باید در پی سرمایه‌گذاری بر این داشته، یعنی وحدت فلسطینیان باشیم، وحدتی که در سطح ۱۴ میلیون فلسطینی داخل و خارج است، باید با سرمایه‌گذاری در این زمینه در پی ساماندهی اوضاع داخلی برآیم و هم زمان بگوییم که برای رویارویی‌های آینده آماده‌ایم، زیرا اسرائیل به جنایات‌اش در مناطق مختلف ادامه خواهد داد» (تکیه از توفان).

این نظر خلق فلسطین را با خاک پاشیدن ایرانی‌های اسرائیلی که در خدمت اهداف صهیونیسم تحت عنوان «چپ» فعال‌اند، در نظر بگیرید تا از بی‌شرمی دشمنان بشریت نقاب بردارید.

صهیونیسم همدست نازیسم

جنگ در اوکراین و اعلام نظر آقای پوتین مبنی بر این که اهداف ما در این جنگ از جمله نازی زدائی است غرب را در مقابل انتخاب ناخوش آیندی قرار داد. آنها یا باید به تکذیب حضور نازی ها در حکومت اوکراین می پرداختند و یا آن که به تکذیب این واقعیت که دیگر اظهر من الشمس است دست می زدند که در اوکراین نازی وجود ندارد. غرب راه دوم را انتخاب کرد و برای اینکه به مقابله با این تهاجم ایدئولوژیک روسیه بپردازد مدعی شد که آقای زلنسکی که در واقع دلقک دست نشاند بی اراده آمریکا در حکومت اوکراین است، خودش یک یهودی است و با این منطق گویا یک یهودی نمی تواند همدست نازی ها باشد.

این تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آمریکا هم از نظر تاریخی، هم ایدئولوژیک و هم سیاسی از بیخ و بن بی پایه است و تنها جنبه عوامفریبی دارد.

حزب کار ایران (توفان) این اسناد را در نشریه شماره ۲۶۵ خود منتشر کرد: «نشریه زوددویچه تسایتونگ در تاریخ ۲۱ فوریه ۲۰۱۴ در مورد اوکراین مطالب زیر را نوشت که امروز اشاره به آن را مصلحت نمی داند. این نشریه به زعم خودش که مردم اوکراین از ترس نازی ها حاضرند پوتین را انتخاب نمایند می گوید رهبر این نازی ها در غرب اوکراین ... شخصی به نام «استپان باندرا» (Stepan Bandera) می باشد که دست راستی ها در غرب اوکراین وی را به نام قهرمان ملی خود معرفی می کنند. این عده حتی پایتخت خود را که نامش «لویو» (Lwiw) می باشد، با استفاده از ادبیات آلمان «لمبرگ» (Lemberg) می نامند. «... در دهه سی قرن بیستم پیروان باندرا وزیر داخله لهستان را ترور کردند. آنها اساتید دانشگاه ها و دانشجویان که موافق نظریات ملی گرایانه وی نبودند ترور می کردند. آنها در دفتر مطبوعات بمب می گذاشتند و در خیابان ها به دنبال شکار یهودیان و کمونیست ها بودند... در زمانی که ارتش آلمان (ورماخت) در ژوئن ۱۹۴۱ به شوروی تجاوز کرد باندرا با پرچم های خوش آمدید از آنها استقبال کرد». نشریه نامبرده ادامه می دهد: «وی در سال ۱۹۴۴... در کنار هیتلر با سلاح آلمانی بر ضد ارتش سرخ جنگید».

امروز پیروان «باندرا» سازمانی به نام «منطقه راست» دارند که خودشان را «ناسیونالیست های متدین» می نامند. همان ها که با هم کوکتل مولوتف درست می کنند و مراسم مشترک مذهبی اجراء می نمایند. «رهبر آنها گفت که پاره های اعضاء آنها در چپن علیه روس ها جنگیده اند». روزنامه فوق می نویسد: «استپان باندرا فقط برای چریک های شهری با چهره های پوشیده یک نماد قابل سجد نیست، خیابان ها را به نام وی نامیده اند و در اوکراین غربی یک دوجین مجسمه برایش ساخته اند که از وی با مشت های گره کرده و یا بدون آن تجلیل می کنند. آقای ویکتور یوشچنکو (رئیس جمهوری که از آخرین رئیس جمهور اوکراین آقای ویکتور یانوکوویچ در یک انتخابات دموکراتیک شکست خورد - توفان) رئیس جمهور هم عقیده رئیس جمهور کنونی اوکراین (منظور پروشنکو است که بعد از کودتا بر سر کار آمد- توفان) لقب «قهرمان ملی» را به استپان باندرا در سال ۲۰۱۰ عطا کرد». متعاقب این حرکت دولت لهستان بسیار خشمگین گشت و زوددویچه می نویسد: «در آن زمان رئیس جمهور لهستان لخ کاشینسکی معترضان اظهار داشت: «بیش از ۱۰۰ هزار لهستانی باید می مردند تنها به این علت که لهستانی بودند» و پارلمان اروپا و مرکز سیمون روزنتال (یک مرکز متعلق به یهودیان برای تعقیب نازی ها بعد از جنگ جهانی دوم - توفان) دست به اعتراض برداشتند و ولادیمیر پوتین از مسکو با کمی مسرت از این خسارت اظهار داشت: یوشچنکو «به چهره حامیان غربی خود تف کرد». ما به اسنادی که در رسانه های اجتماعی می گردد اشاره نمی کنیم. تمام رهبران اوکراین سلام های هیتلری در همه جا ظاهر می شوند و حتی

در مجلس آلمان و کانال‌های تلویزیونی آلمان اسناد مربوط به ماهیت نژادپرستانه و حکومت نازی‌ها در کیف منتشر شده است. گروه‌های تروریستی و مسلح نازی به نام «آزوف» به صورت گردان‌های نظامی در ارتش اوکراین ادغام شده و در مقام‌های موثر قرار گرفته‌اند و با سیاست روس‌زدائی و نسل‌کشی در جنوب و شرق اوکراین به آدم‌کشی مشغول گشتند. این حقایق را دیگر نمی‌شود با انتشار کوهی از جعلیات و اشاعه دروغ کتمان کرد. پس می‌بینیم تاریخ‌نگاری ناتوی تجاوزکار با واقعیاتی که خودشان در هشت سال پیش می‌گفتند و می‌نوشتند در تناقض آشکار است. عاملان جنگ روانی در ناتو به یهودی بودن زلنسکی، دولتمرد سرگردان و بازیگر اوکراین اشاره می‌کنند که باید شهادی بر غیرنازی بودن حاکمیت در اوکراین باشد. آقای زلنسکی برای تاکید غیرنازی بودن دولتش به اسرائیل سفر کرده و در مجلس اسرائیل سخنرانی می‌کند که به علت ناشیگری در بیان به شدت مورد حمله نمایندگان صهیونیست قرار می‌گیرد. واقعیت این است که یهودی بودن الزاما به مفهوم ضدنازی بودن نیست.

سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه در تاریخ ۲۰۲۲/۰۵/۰۲ در مصاحبه‌اش با رسانه‌های ایتالیا، بیان کرد که یهودی بودن رئیس جمهوری اوکراین در تضاد با ادعای روسیه نیست که هدف از حمله خود به اوکراین را «نازی‌زدایی» در این کشور اعلام کرده است. سرگئی لاوروف در ادامه سخن خود افزود: «حتی هیتلر هم خون یهودی در رگ داشت» و «در میان یهودستیزان، یهودی هم وجود دارد».

در زمان جنگ جهانی دوم پیش از آن که اروپا و آمریکا به پیشنهادات شوروی سوسیالیستی مبنی بر همکاری مشترک در مبارزه برضد آلمان نازی پاسخ مثبت دهند، با آلمان هیتلری همکاری مستقیم و روشن داشتند. کنسرن‌های آمریکائی ژنرال موتور و فورد و راکفلر یهودی نه تنها به آلمان به خاطر ترغیبشان برای تجاوز به شوروی کامیون‌های نظامی و تانک صادر می‌کردند، بلکه سوخت هواپیماهای آلمانی را نیز تامین می‌نمود. دادگاه‌های آمریکا توماس مان نویسنده مترقی آلمانی را به محاکمه کشیدند که به چه مناسبت قبل از این که آنها یعنی آمریکائی‌ها با آلمان نازی وارد جنگ شوند در انتشارات خودش از مبارزه علیه نازی‌ها و فاشیست‌ها دم زده است و این مغایرت کامل با سیاست روز دولت آمریکا داشته است.

بعد از جنگ نیز دولت آمریکا در آلمان غربی بسیاری از نازی‌های شکست خورده را در دستگاه اداری آلمان نظیر دستگاه قضائی، دستگاه‌های امنیتی، ادارات دولتی، دانشگاه‌ها و... مجدداً به کار گرفت تا برضد کمونیست‌ها مبارزه کنند و دانشمندان نازی نظیر «ادوارد فون براون» پدر موشکی آلمان را به آمریکا برد، به وی تابعیت آمریکائی داد و به تطهیر گذشته نژادپرستانه وی دست زد و آب تطهیر بر سرش ریخت. تمام صهیونیست‌های آمریکائی از این سیاست حمایت کردند. تا به امروز نیز شما اظهار نارضائی از اسرائیل صهیونیسم نسبت به این حمایت روشن آمریکا از نازی‌ها نمی‌شنوید.

در این جاست که ما به بخش بعدی می‌رسیم و آن این واقعیت است که کارل مارکس یهودی‌تبار و فریدریش انگلس در بیانیه حزب کمونیست بیان کردند که تاریخ همه جوامع انسانی تاریخ مبارزه طبقاتی است و مبارزه طبقاتی اصل و نسب نمی‌شناسد و به دین و اعتقادات ربطی ندارد. کارل مارکس یهودی‌تبار کمونیست بوده و مورد نفرت صهیونیسم و امپریالیسم است. به همین جهت نیز امپریالیسم آمریکا چارلی چاپلین یهودی‌تبار، این هنرمند بی‌نظیر و جاویدان تاریخ سینما را بعد از محاکمه از آمریکا اخراج کرد و هرگز مورد اعتراض صهیونیست‌ها قرار نگرفت، زیرا صهیونیسم ایدئولوژی سرمایه‌داری و در خدمت منافع امپریالیسم است. برای صهیونیسم دشمنی با سوسیالیسم و دشمنی با کمونیست‌ها در درجه نخست قرار دارد و نه تعلقات دینی. اگر دانشمندان ایرانی با تبار یهودی بودند، صهیونیست‌های اسرائیلی از ترور آنها ابائی نداشتند. نام خانواده «روتشیلد» (Rothschild) تاجر بزرگ آلمانی یهودی‌تبار، و بعداً بریتانیائی را حتماً شنیده‌اید، روتشیلدها نقش مهمی در ساختار دولتی اسرائیل داشتند. «جیمز ا. د. روتشیلد» ساختمان کنست را به دولت اسرائیل اهدا کرد. دادگاه عالی اسرائیل نیز توسط «دوروتی د. روتشیلد» ایجاد شده‌است. این خانواده سرمایه‌دار به عنوان سرمایه‌دار عمل می‌کند و نه به عنوان یهودی. وجود اسرائیل صهیونیستی به عنوان پایگاه و سنگر امپریالیسم در خاورمیانه به نفع نظام سلطه و استیلای آمریکاست. اگر روزی همین اسرائیل سوسیالیستی شود، نخستین کسانی که فرمان قتل عام یهودیان را صادر خواهند کرد همین روتشیلدها خواهند بود. آنها هماهنگ با سیاست بریتانیا در جنگ جهانی دوم که بر کشتار یهودیان چشم بستند، زیر بغل هیتلر را گرفتند و تشویق کردند که به شوروی حمله کند تا هر دو رقبای بریتانیا از این جنگ ضعیف بیرون آمده و سرکردگی بریتانیا در جهان را تضعیف نکنند، آری آنها کاملاً با سیاست بریتانیا موافق بودند و از این سیاست حمایت می‌کردند. همین سیاست طبقاتی را کلیسای مسیحی اعمال می‌کند. آنها از کشتار ژنرال پینوشه در شیلی مسیحی از ته دل حمایت کردند و مسیحی‌تبار بودن مردم بر طبقاتی بودن مبارزه انقلابی آنها نچربید.

در خود اسرائیل نگاه کنیم. اسرائیل کشوری سرمایه‌داری است و در آن توسط نیروی کار ارزش اضافی تولید می‌شود. این ارزش اضافی را طبیعتاً کارگران اسرائیلی و فلسطینی تولید می‌کنند و اگر روزی به اعتصاب دست زده و تقاضای اضافه حقوق نمایند که بیش از انتظار سرمایه‌داران باشد، مسلماً توسط ماموران امنیتی اسرائیل سرکوب می‌گردند. این تصور که چون کارگران اسرائیلی یهودی‌تبار بوده و ماموران نظامی و امنیتی یهودی به آنها کاری ندارند، تصور واهی و ذهنی می‌باشد زیرا در این مبارزه منافع طبقاتی بر همه چیز سایه انداخته و نقش تعیین کننده را بازی می‌کند.

بر این اساس است که وجود زلنسکی در دولت اوکراین و نه در حاکمیت این کشور، تنها بیان یک نمایشنامه رزیلانه است. منافع صهیونیسم و یهودی‌تباران در حاکمیت اوکراین ایجاب می‌کند در پی نظم کهن و کنونی جهان باشند. هستی صهیونیسم اسرائیل بعد از برهم خوردن نظم فعلی در خطر بسیار شدید قرار خواهد گرفت. مسئله بود و نبود آنها مطرح است و این است که حمایت زلنسکی‌های یهودی‌تبار از نازیسم در اوکراین که برای حفظ نظم آمریکائی و استیلای آنها بر جهان می‌جنگند هم‌آهنگی دارد. از این منظر طبقاتی است که باید همدستی صهیونیسم و نازیسم را دید. همین ماهیت نشان می‌دهد که بی‌جهت نیست که صهیونیست‌های اسرائیلی همان بلائی را به سر مردمان بومی و صاحبان اصلی سرزمین فلسطین می‌آورند که نازی‌ها به سر آنها آوردند. هلوکاست نازیسم با هلوکاست صهیونیسم فرقی ندارند و ماهیتاً برادرند.

گسترش پیمان تجاوزکار ناتو به خاورمیانه با ماهیت عبری، عربی، غربی

سخن بر سر پیمان تجاوزکارانه‌ایست که دولت صهیونیستی اسرائیل قصد دارد به یاری آمریکا و شرکت ۷ کشور عربی در منطقه خاورمیانه منعقد کند. این پیمان باید سنگ بنای قرارداد ابراهیم را که با یاری دونالد ترامپ در زمان ریاست جمهوری بنیان‌گذاری شد، به گفته جو بایدن رئیس جمهور کنونی آمریکا تکمیل کرده و قبول اسرائیل در جمع کشورهای منطقه خاورمیانه را تعمیق بخشد. در یک کلام پس از گسترش ناتو به سمت شرق حال از اروپا به سوی خاورمیانه می‌آید.

همانگونه که گسترش ناتو در اروپا تجاوزکارانه و جنگ‌طلبانه و در خدمت سیاست کنسرن‌های تسلیحاتی در درجه اول آمریکا و سپس اروپاست، در خاورمیانه نیز چنین ماهیتی دارد. آمریکا می‌خواهد با ایجاد این پیمان نظامی و امنیتی در منطقه نقش اسرائیل را افزایش دهد، کارخانه‌های تسلیحاتی اسرائیل را تقویت نماید و کنترل امنیت ممالک عربی ایران‌هراس را بر عهده اسرائیل بگذارد. ایران‌هراسی جزئی از سیاست امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه است و در جهان به سیاست اسلام‌ستیزی متوسل می‌شوند که مکمل سیاست تجاوزکارانه ناتوست.

سیاست ناتوی جدید پیشنهادی آمریکا که حتی تلاش دارند ترکیه را نیز وارد آن کنند و ناتوی اروپائی را به ناتوی عبری-عربی-غربی بچسبانند، با هدف تسلط بر ایران، کنترل منافع اسرائیل، نظارت بر منابع سوخت جهان و رقابت با چین و روسیه و خفه کردن آنهاست.

خاورمیانه همواره مرکز تولد پیمان‌های مرده بوده است. در گذشته چنین بوده و امروز هم همانگونه خواهد بود. دلایل آن را باید در تناقضات میان ممالک عربی و تضاد میان خلق‌های عرب با ارتجاع عرب و صهیونیسم جستجو کرد. بارها از این پیمان‌ها زاده شدند و سرزا رفتند. هم اکنون چندین نمونه از این پیمان‌های نظامی و امنیتی وجود دارند که بی‌بو و خاصیت‌اند. عربستان سعودی و مصر در پی رقابت بر سر رهبری جهان عرب‌اند. امارات متحده عربی حاضر نیست به رهبری عربستان سعودی گردن نهد و وهابیسیم را بپذیرد. قطر با ایران منافع استراتژیک مشترک دارد و با عربستان سعودی که به تمامیت ارضی کشورش چشم داشته و با حمایت آنها از اخوان المسلمین موافق نیست، آتش در یک جوی نمی‌رود. کشورهای کویت، عمان که روابط حسنه‌ای با ایران دارند بر حسن همجواری تکیه می‌کنند و از تنش‌افزائی با ایران گریزانند. کشورهای عربی عراق، سوریه، الجزایر و یمن به این پیمان گردن نمی‌نهند و برضد آن مبارزه خواهند کرد. همکاری اسرائیل با این کشورها برای فروش تسلیحات خود، محاصره ایران و استفاده از اعراب برای مقاصد صهیونیستی خویش است که با مخالفت همه ملت‌های عرب روبروست. نزدیکی خلیفه بحرین با اسرائیل به معنی نزدیکی مردم بحرین که هر آن مترصد سرنوشتی خلیفه مرتجع بحرین و نزدیکی با ایران هستند، نیست. پاهای این پیمان ضد‌مردمی مورد نفرت اعراب، چوبین می‌باشد. همه ملل عرب و حتی ملل جهان می‌دانند که این پیمان مرده به دنیا می‌آید و مورد نفرت جنبش آزادی‌بخش مردم فلسطین است. دولت جو بایدن از روی استیصال، در سفرش به خاورمیانه، در نیمه ماه ژوئیه به این صحنه‌سازی برای حل مشکلات داخلی خود نیاز دارد که کار مهم و «مثبتی» در ترازنامه فعالیت‌های ورشکسته خارجی خود وارد کند تا در انتخابات پیش‌روی کنگره آمریکا اکثریت خویش را از دست ندهد. ضعف بایدن روشن است زیرا باید با قاتل خاشقچی که وی را تکفیر کرده بود سرافکنده دست دهد و در رفتار خود نسبت به وی علی‌رغم نفرت کنگره آمریکا از او، حقیرانه تجدید نظر نماید. این سبک کار آمریکا بی‌اعتباری و پوچی

تمام حرف‌ها و ادعاهای آنها را برای جهانیان به نمایش می‌گذارد. سیاست نان به نرخ روز خوردن حتی اگر این نان مملو از کپک باشد.

همگان بر این باورند که این پیمان یا مرده به دنیا می‌آید و یا در شرف مرگ زود هنگام است. آمریکا می‌خواهد از بار حمایت ناتو و اروپا که به نیروی آنها در اروپا احتیاج دارد در منطقه خاورمیانه بکاهد و بخشی از حمایت از اسرائیل و برطرف کردن «خطر» از این کشور را بر دوش اعراب بیاندازد تا هزینه این اقدامات را با دلارهای نفتی بپردازند. این اتحاد اعراب سازشکار برای مهار جنبش فلسطین و سرکوب آنها نیز هست. قدرت گرفتن ایران در منطقه علی‌رغم خرابکاری و طغیان‌های داخلی و خارجی و همه کسانی که خواهان تسلیم بلاشرط ایران در برجام هستند و برای خلع سلاح ایران از ارتش آمریکا جلو زده‌اند، خاری به چشم ارتجاع منطقه است که با ایجاد تنش و رخنه‌گری صهیونیسم و تبلیغات ایران‌هراسانه آهنگ آن دارند که این ناتوی عبری-عربی-غربی را مجلس‌پسند کنند.

بنی گانتس، وزیر دفاع اسرائیل سه‌شنبه ۲۴ خرداد در جریان مراسم اعطای جایزه موسوم به «امنیت اسرائیل» برای سال ۲۰۲۲ رسماً خواستار تشکیل یک ائتلاف نظامی-دفاعی-امنیتی منطقه‌ای علیه ایران به رهبری آمریکا شد که کشورهای عربی همسو با واشنگتن را نیز دربر می‌گیرد. این در حالی است که پیش از آن اسرائیل سامانه‌های راداری خود را در بحرین و امارات نصب کرد. مضافاً گانتس عنوان داشت که اسرائیل به همراه شماری از کشورهای منطقه در حال تشکیل یک ائتلاف دفاع هوایی با حمایت آمریکا در خاورمیانه است. ضمن این که اعضای دموکرات و جمهوری‌خواه سنا و مجلس نمایندگان از طرحی رونمایی کردند که هدف آن یکپارچه‌سازی سیستم‌های پدافند هوایی کشورهای خاورمیانه و اسرائیل برای مقابله با «تهدید هسته‌ای، موشکی و پهپادی ایران» است.

این تلاش‌ها از جمله هراس از قدرت ایران است که توانسته با تکیه به دانش دانشمندان ایرانی به موشک و پهپادهای پیشرفته دست یابد، صنایع پدافندی خویش را مدرن کرده و گسترش دهد به طوری که آمریکا هم از این قدرت نظامی در هراس است. امروز بدون قدرت نظامی که پشتوانه سیاست خارجی ایران، حفظ تمامیت ارضی و حق حاکمیت و منافع ملی ایران است، امکان ادامه بقاء در میان عفریت‌هایی نظیر آمریکا، اروپا، اسرائیل و ارتجاع منطقه وجود ندارد. تقویت قوای نظامی ایران شرط بقاء ایران است و فقط ایران‌فروشان خواهان خلع سلاح ایران در برجام هستند.

این سیاست آمریکا پیشینه‌دار است. امپریالیسم آمریکا در گذشته نیز با ایجاد پیمان بغداد در زمان عراق سلطنتی و سپس پیمان «سنتو» که متشکل از ترکیه، ایران و پاکستان بود، پیمان تجاوزکار آتلانتیک شمالی (ناتو) را به پیمان «سیتو» که شامل پاکستان، آمریکا، استرالیا، بریتانیا، تایلند، فرانسه، فیلیپین و نیوزیلند بود برای محاصره شوروی و چین توده‌ای متصل کرده بود. انقلاب ایران تیر خلاصی به این پیمان بود و بند «سنتو» را از «سیتو» گسست و این حلقه محاصره را درهم شکست. فروپاشی شوروی، ضعف روسیه، گسترش ناتو به سمت شرق و تسلیح اقمار سابق شوروی و سرانجام سیاست تسلیح ممالک سابق فدراسیون شوروی و ایجاد تنش و فضای جنگ و بربریت در جهان، یکی از مولفه‌هایی بود که چهره جهان را به نفع ابرقدرت یکم‌تاز آمریکا تغییر داد. با ورود چین به بازار جهانی و قدرت گرفتن آنها و با تجدید قوای روسیه در تحت رهبری پوتین، با ایجاد اتحادیه «بریکس» و حمله به امپراتوری دلار، دنیای اورواسیا شکل گرفت و این ممالک که در بستر جاده ابریشم به تقویت و حمایت متقابل نیاز دارند، امروز به قطبی قدرتمند و غیردلاری در جهان بدل می‌شوند که با دور زدن سازوکار مالی سویفت و دلار کمر امپراتوری و قدرت آمریکا را می‌شکنند. دنیا به سمت نظم نوینی در جهان که یک نظم چندقطبی است در حرکت است و یک مامور انتظامات به نام یائگی نمی‌تواند برخلاف اراده ملت‌ها نظم مورد نظر خود را مستقر سازد. کشورهای جهان که تضعیف آمریکا و عروج چین، روسیه، هند و سایر ممالک را می‌بینند از هم اکنون برای دنیای بعد از قدرقدرتی آمریکا حساب‌های جدید باز می‌کنند. بهانه مبارزه با کمونیسم دیگر رنگی ندارد زیرا روسیه نیز ماهیتاً با آمریکا فرقی نداشته و سرمایه‌داری امپریالیستی است. تکیه بر این امتیاز تبلیغاتی سابق آمریکا امروز رنگ باخته است.

امروز نهر بزرگ تغییرات جهان آینده در این جهت جاری است و هر کس قایق خود را به این نهر نیفکند در خشکسالی تشنه لب خواهد مرد. دسته‌بندی‌های جهانی در حال شکل گرفتن است و بلوک اورواسیا استخوان‌بندی اساسی خویش را یافته است. ایران در این بخش از جهان به کوری چشم ایران‌فروشان، نقش ایفاء می‌کند و سیاست محاصره امپریالیستی که در گذشته مورد استفاده ناتو بود، امروز باید با نیت محاصره اورواسیا اجراء شود و ایران بخشی از هدف این محاصره است. تلاش آمریکا برای این که ممالک عربی را به رهبری اسرائیل به حلقه‌ای از زنجیر محاصره اورواسیا کشانده و آنها را از این رستاخیز ممالک آسیا دور نگهدارد مسلماً با شکست روبرو خواهد شد. این بار ایران تنها نیست و پیمان ناتوی عبری-عربی-غربی با قدرت «بریکس» روبروست. پیدایش این پیمان مرده را باید از این منظر جهانی و اقتضای شرایط کنونی جهانی مورد ارزیابی قرار داد که حتی از این منظر نیز این پیمان مرده است.

در گذشته امپریالیسم بریتانیا برای حفظ سلطه جهانی خویش سیاست ژئوپلیتیک خویش را در آن می‌دید که در خاورمیانه به تضعیف کشورها بپردازد، تفرقه و تجزیه را در میان آنها دامن زند تا این ممالک ضعیف نتوانند موی دماغ این استعمارگر در غارت هندوستان که انبار ثروت بریتانیا بود بشوند. دامن زدن به تفرقه، علم کردن شیخ خزعل‌ها در دوران قاجار بخشی از این سیاست راهبردی بود. با پیروزی انقلاب کبیر و دوران‌ساز اکبر و سرنگونی تزاریس روس، بریتانیا در وضعیت تحول‌یافته جهان، به ایران متحد برای ممانعت از نفوذ کمونیسم و رخنه آنها به هندوستان نیاز داشت. ایجاد وحدت ایران، سرکوب ایلات و عشایر، یاغیان، گردنکشان، شیخ خزعل‌ها و به ویژه جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی نظیر جنبش جنگل، محمد تقی خان پسیان، لاهوتی در دستور کار انگلستان قرار گرفت و فرد مورد اعتماد و شایسته برای این کار رضاخان میرپنج بود که با توصیه ژنرال آبرونساید انگلیسی عهده‌دار این وظیفه شد. سیاست رضاخان در آن دوران اجرای بی‌پرو برگرد سیاست راهبردی انگلستان در ایران بود که حتی منجر به بذل و بخشش خاک ایران به همسایگان از جمله منطقه قره‌سو در مرز نخجوان به ترکیه شد تا «امنیت و یکپارچگی» ایران حفظ شود. با فروپاشی شوروی، سربرآوردن چین، پیدایش «بریکس» و اوروآسیا، ایران قدرتمند و یکپارچه خار چشم امپریالیسم و صهیونیسم در این منطقه است. بریتانیا حال به سیاست سابق خود یعنی به شرایط قبل از جنگ جهانی اول برمی‌گردد. تمام تلاش ارتجاع منطقه و قدرت‌های استعماری جهان از آمریکا گرفته تا اروپا و استرالیا و نوکران منطقه‌ای آنها در این است که ایران را تجزیه کنند، به اختلافات قومی دامن بزنند، در پی تلاشی ایران باشند، برجام را به ایران تحمیل کنند، ایران را خلع سلاح نمایند، از نفوذ ایران در سوریه، لبنان، عراق، یمن، افغانستان، آسیای میانه و آمریکای لاتین جلوگیری کنند تا ایران مضمحل شود. این سیاست کنونی امپریالیسم در مورد ایران است و در متن سیاست عمومی آنها در مقابل رشد جهان چندقطبی می‌گنجد.

امپریالیسم در ایران نیز متحدانی دارد که در اطاق بازرگانی، بانک‌های خصوصی و دولتی، مراکز اقتصادی و سیاسی در دانشگاه‌ها و اندیشکده‌های رنگارنگ، در شبکه‌های اجتماعی پنهان شده‌اند. این متحدان از حامیان سرسخت اجرای سیاست‌های ریاضتی و نئولیبرالی، خلع سلاح ایران، کنار آمدن با اسرائیل و آمریکا و... در ایران‌اند تا نارضایتی عمومی را تشدید کنند، استثمار را افزایش دهند با سیاست احتکار، گرسنگی و فقر ایجاد کنند، به دزدی و راهزنی بپردازند، اختلاس نمایند، دستگاه‌های دولتی را از آقازاده‌های مفت‌خور پر کنند، رشوه‌خواری را رواج دهند، حقوق کارگران را چپاول کنند، به زنان توهین نموده آنها را تحقیر نمایند تا ارتش ناتو در درون ایران نیز پا بگیرد و قدرتمند شود. آنها از درون نیز در پی نابودی ایران هستند و حداقل بخشی از حاکمیت ایران با آنها همخوانی دارد. عمال ایرانی آمریکا با بی‌شرمی از حقوق مشروع اسرائیل و آمریکا در ایران سخن می‌رانند. خانواده منفور و مافیای رفسنجانی، «سردار سازندگی» که همان سردار ساخت و پاخت با غرب است، سرکرده و زبان این خط است. آنها در برباد دادن بخت‌های ایران در بعد از انقلاب نقش مخربی بازی کرده، مسئول قتل‌های زنجیره‌ای بوده، مسئول ترورهای خارج از کشور و مامور اجرای سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در لباس سیاست‌های تعدیلی و نئولیبرالی در ایران بوده‌اند. مبارزه با این ناتوی داخلی به مراتب خطرناک‌تر و سخت‌تر است. هاله‌ای از اصلاح‌طلبان که در تمام این مدت در حکومت قرار داشته و بانی فاجعه کنونی و دشمنی ایران با همسایگان خود در افغانستان، ترکمنستان، آذربایجان، چین، روسیه و... هستند به حول این خانواده مافیائی حلقه حفاظتی کشیده‌اند. مبارزه با ناتوی عبری-عربی-غربی را باید با ناتوی داخلی مافیای رفسنجانی و متحدانش هماهنگ ساخت. حکومتی که در پی استحکام دژ محصور ایران در مقابله با دشمنان خارجی باشد و از دشمنان بیرحم و جان‌سخت داخلی غافل گردد، زمانی به خود خواهد آمد که ایران‌فروشان کشور را از درون متلاشی ساخته و دروازه‌های کشور را به روی کشورهای متخاصم گشوده‌اند. در شرایط کنونی جهان که گذار از مرحله یک قطبی به چند قطبی در جریان است مبارزه سخت‌تر گشته، تضادها تشدید شده و دشمنان ایران به بیرحمانه‌ترین ابزار برای فرجام خیانت ملی توسل می‌جویند و این مدتی است که آغاز شده است.

توفان دوره ششم سال بیست و چهارم
اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ شماره ۲۷۸

تصویر نادرستی که از رویدادهای اسرائیل کودککش ارائه می‌دهند

نکبت فراگیر در درگیری‌های جناح‌های صهیونیست در اسرائیل

رویدادهای اسرائیل کودککش را بعد از روی کار آمدن مجدد «بنیامین نتانیاھو» چگونه باید تحلیل کرد. تمایل ظاهری جهانی بر این است که منازعات را بی‌آزار و مبارزه فقط بین دو جناح «دموکرات»ها و «اصول‌گرایان» اسرائیلی جلوه دهد که البته فقط جنبه تبلیغاتی برای تبرئه اسرائیل را در نظر دارد. در انتخابات اخیر «نتانیاھو» موفق شد در ائتلاف با راست‌ترین جریان‌ها و احزاب مذهبی افراطی اسرائیل در یک انتخابات «دموکراتیک» که کسی به مخدوش بودن آن اعتراض نداشت و هنوز هم ندارد، قدرت دولتی را به کف آورد و قادر گردد به «اصلاحاتی» در قوانین کشور و به ویژه در عرصه قضائی دست بزند که قوه قضائیه به آلت دست قوه مجریه بدل شده و قوانینی نیز در مجلس به تصویب برسند که دقیقاً برآزنده اندام چند تن از افراد کابینه «نتانیاھو» ساخته و پرداخته شده باشد. «نتانیاھو» در محاسبات اخیر خود برای زمامداری در اسرائیل به ادعای مخالفان، «مصلح و منافع شخصی خویش را بر بالای منافع جمعی و ملی اسرائیل قرار داده» و لذا مشروعیت اداره کشور را ندارد. این که «نتانیاھو» تحت تعقیب قضائی است و دستگاه قضائی اسرائیل وی را به علت فساد و رشوه‌خواری تحت تعقیب قرار داده است، امر تازه و عجیبی در حاکمیت اسرائیل نیست. در این کشور کودککش و نکبت‌بار وضع همیشه براین منوال بوده است. همین وضعیت را «ایهود اولمرت» نخست وزیر سابق داشت که تحت پیگرد قضائی بود. رئیس جمهوری ایرانی‌تبار اسرائیل آقای «موشه کاتساو» یا «موسی قصاب» به علت تجاوز مستمر به بانوان و همکاران خویش در دفتر ریاست جمهوری به زندان محکوم شد.

آنچه ولی تغییر کرده یکی اوضاع سیاسی جهان و حرکت به سوی چند قطبی شدن جغرافیای سیاسی و دیگری مشکلات و تضادهای لاینحل ساختاری درون اسرائیل می‌باشد. در این بستر نوین و واقعی دیگر نمی‌شود در دریای فساد، رشوه‌خواری و سوءاستفاده از مزایای دولتی برای مقاصد شخصی غوطه‌ور بود، به توسعه بی‌رویه شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی پرداخت، با اعلام اورشلیم به عنوان پایتخت رسمی اسرائیل «راه حل دو دولت» را نفی کرد و به متزلزل کردن سرپل آمریکا در غرب آسیا دست زد.

کابینه «نتانیاھو» کابینه تصویب قوانین استثنائی برای فرار از مجازات حداقل سه دولتمرد تحت تعقیب و دستگاهی شبیه سلف‌سرویس شده است. در اسرائیل کار تشدید تضادها به جایی رسیده است که هر کس «دموکراسی خودش» را در خطر می‌بیند.

قانون اساسی میثاق ملی با ملیت‌های گوناگون

کشور اسرائیل فاقد قانون مشروح و مصرح اساسی مانند سایر ملل است. از آنجا که اسرائیل از اقوام گوناگون از درون ملیت‌های گوناگون با فرهنگ‌های گوناگون مسلط در ممالک ساکن آنها از اقصی نقاط جهان و آنهم تنها مبتنی بر هویت دینی واحد تشکیل شده است، قادر نیست که به یک میثاق ملی که حاوی تفاهم این نظریات برای یک زندگی ملی مشترک و با دورنما باشد نایل آید. اسرائیل چون کشوری اشغالگر و مصنوعی است و تنها بر اساس دو زمینه تبلیغات دینی و افسانه‌های تورات و یا بر اساس سابقه آزار و اذیت یهودیان و آنهم در ممالک عیسوی توجیه می‌نمایند، مصلحتاً تا به امروز مرزهای سرزمینی مشخصی ندارد و به این جهت نمی‌تواند در وضعیت کنونی که موفق نشده است سایر این ممالک را به سرزمین کنونی اسرائیل ضمیمه کند، قانون اساسی‌ای بنویسد که تعریف روشنی برای مرزهایش از نظر

حقوق بین‌الملل دارا باشد. به این جهت برای فرار از این تناقضات اسرائیل تنها حداقل اصول و دسته‌ای از قوانین را به عنوان «قوانین اساسی» به تصویب رسانده است که مبنای کار کشورداری قرار دارند. همین مشکل اسرائیل باعث شده که این کشور به قوه قضائیه اهمیت فراوان بدهد و برای قضات آنها حق ویژه قابل شود. قدرت و اختیارات قوه قضائیه این کشور در حدی است که نقش شورای نگهبان و عامل وحدت دهنده میان دریافت‌های متناقض برای وضع و تفسیر قوانین کشور را ایفاء می‌کند. این شورای عالی قضائی می‌تواند قوانین مصوبه مجلس را رد کند و مانع تصویب آنها شود. ولی تأیید روایت شورای نگهبان سکولار از قانون با هویت یهودی ملهم از تورات، با جامعه کنونی اسرائیل در تناقض آشکار قرار دارد و از جانب متعصبان مذهبی اسرائیل عاری از مشروعیت دینی تلقی می‌گردد. برای این منظور وزیر دادگستری تحت تعقیب کنونی اسرائیل یک تبصره در طرح اصلاحات قوه قضائیه برای ارائه به مجلس منظور داشته که این اختیارات قوه قضائیه را کاهش داده و قوانین رد شده توسط شورای عالی قضائی را می‌توانند مجدداً در مجلس با کسب رای نسبی اکثریت به تصویب برسانند. این تبصره وزیر دادگستری متعصب، عملاً شورای نگهبان را خلع ید کرده و تفسیر قانون اساسی را به عهده اکثریت نسبی نمایندگان می‌گذارد. مخالفان «نتانیاهو» این اقدام را مجوف کردن قانون اساسی نامیده‌اند که به اعتراضات گسترده در میان اقشار مختلف مردم، روشنفکران، وکلای مدافع، حقوقدانان، دانشجویان و حتی رئیس‌جمهور اسرائیل کشیده است.

مشکل در اسرائیل کودک‌کش بنیادی و ساختاری است

از همان بدو پیدایش نکبتی به نام اسرائیل، هسته‌های فروپاشی آن نضج گرفت و به سمت رو در روئی کامل رفت. اسرائیل امروز ملغمه‌ای از انواع تأثیرات و نفوذهای فرهنگی، ملی، هویتی و... افراد و گروه‌ها از سراسر مناطق متفاوت جهان است. فرق فرهنگ و هویت یک یهودی آلمانی با یهودی اریتره‌ای و یا پاکستانی از زمین تا آسمان است. این ناهمگونی عملاً در این مدت به جوامع موازی منجر شده است که یهودی را مقابل غیریهودی، لامذهب‌ها را در برابر متدینان یهودی، یهودی‌های شرقی را در مقابل یهودیان غرب‌گرا، سنتی‌ها را در مقابل پیروان مدرن‌تیه قرار داده است. هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی اسرائیل دستخوش استحاله شده است.

بخش‌های مذهبی یهودی که از نفوذ فراوان برخوردارند، مخالف خدمت سربازی بوده و طالبند که فرزندانش فقط به مکاتب یهودی رفته و تلموذ و تورات بیاموزند، آنها کار نمی‌کنند از بودجه دولت و خدمات اجتماعی زندگی کرده و به علت مخالفت دینی با جلوگیری از حاملگی ضریب تولید مثل بالائی دارند، به طوری که این بخش‌های افراطی و متعصب مذهبی با سطح بالای تولید مثل، جمع اکثریتی را در جامعه یهودی اسرائیل به دست آورده‌اند که قدرت عددی و نفوذ مذهبی، اجتماعی آنها دیگر قابل انکار نیست. بدون این جریان‌های راست یهودی که بر «هویت یهودی اسرائیل» تکیه می‌کنند که در واقع نفی اعراب و مسیحیان و سایر ادیان در فلسطین و تاریخ این سرزمین است، تشکیل یک دولت منسجم و مقتدر مقدور نیست. این عده که به جدائی جنسی زن و مرد حتی در مجامع و اماکن عمومی و وسایل نقلیه و کار خانگی برای زنان اعتقاد دارند به زنان بدحجاب تف می‌اندازند و کودکان خویش را با همین روحیه مذهبی و بعضاً فاشیستی و نژادپرستانه تربیت می‌نمایند. آنها اکیدا خواهان رعایت اصول یهودیت هستند که دین اسلام در مقابل آن دین متمدن‌ها و مترقی محسوب خواهد شد. بخش‌هایی از جامعه یهودی اسرائیل که از آفریقا مانند اتیوپی آمده‌اند از برخورد نژادپرستانه و ضدبشری رنج می‌برند و از بسیاری مزایای اجتماعی محرومند. اعراب و مسیحیان که جای خود دارند.

بخشی از حامیان «نتانیاهو» می‌طلبند که «شَبَات» (به معنی روز شنبه در دین یهودی) باید روز تعطیل و استراحت باشد بسیاری یهودیان در این روز برای نیایش به کنیسه یا معبد‌های خود می‌روند این مشکل کوچکی نیست زیرا اگر موجودیت اسرائیل بر اساس افسانه‌های تورات توجیه می‌شود چرا نباید روز شنبه بر اساس متن تورات روز تعطیل رسمی نباشد و کسی دست به سیاه و سفید نزنند و از طرف گشت ارشاد نظارت نگردد؟ جریان‌های امر به معروف و نهی از منکر میدان عمل گسترده دارند و موجب وحشت در جامعه سکولار می‌گردند. گروه صهیونیست‌های ملی‌گرا خواهان سیاست تشدید عمل در توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین و گسترش سرزمین‌های اشغالی هستند که طبیعتاً با اصل «راه حل دو دولت» در تناقض قرار می‌گیرد که هم خشم ممالک عربی را برمی‌انگیزد و هم در مغایرت کامل با سیاست رسمی آمریکا و اروپاست به طوری که صدای اعتراض «آنتونی بلینکن» و «ملک عبدالله دوم» پادشاه اردن را نیز در آورده است. رژیم اسرائیل برای غرب و همسایگانش دیگر قابل محاسبه نیست.

نکبت و فساد «نتانیاهو» نکبت و فساد شخصی نیست، نکبت، فساد و سقوط صهیونیست‌هایی است که فساد را بر جامعه حاکم کرده‌اند. البته این ملغمه را مردم اسرائیل آزادانه انتخاب کرده‌اند و پای حفظ آن نیز ایستاده‌اند. این که رهبران احزاب دست راستی همه تحت پیگرد آنچنانی بوده‌اند امر پنهانی نبوده است. اما جامعه فاسد و نکبت‌بار صهیونیسم آنها را آگاهانه و آزادانه انتخاب کرده است. دموکراسی این جامعه بر نژادپرستی، اشغالگری، تجاوز و

غارت مردم فلسطین استوار است و با این روحیه نیز همه اتباع اسرائیلی را تربیت کرده‌اند. تمامیت جامعه بیمار بوده و این جامعه مذهبی و متعصب برای رفتن به بهشت تا پای جان ایستاده است. اگر مبنای موجودیت اسرائیل افسانه تورات است که همه با هم در مغز مردم فرو کرده‌اند، چرا نباید احزاب راست افراطی با توسل به همان زمینه اجتماعی به قدرت نرسند؟ این است که نزاع در اسرائیل تضاد ساختاری است، تضاد میان دو جناح نیست. اسرائیل به بن‌بست رسیده است و دیگر روش‌های سابق برای کشورداری کافی نیست.

هم‌اکنون سیل مهاجرت معکوس به عنوان یک امر مثبت رو به افزایش است و این طبیعتاً یکی از مولفه‌های فروپاشی اسرائیل به شمار می‌آید.

مسئله نقض دموکراسی

آقای «یاریو لوین» (Jariv Levin) وزیر دادگستری، مسئول کمیسیون قضائی در مجلس اسرائیل خطاب به نمایندگان حاضر مجلس اعلام کرد: حال «زمان آن فرا رسیده است که دموکراسی را مجدداً در اسرائیل مستقر سازیم». این دموکراسی طوری تدوین شده که اجازه می‌دهد «ایتمار بن-گویر» (Itmar Ben-Gvir) وزیر امنیت ملی با سوءسابقه جنائی بر سرکار آید. سوءپیشینه این وزیر امنیت ملی این است که از تروریست‌ها دفاع نموده و به نفرت نژادی دامن زده است و حال مسئول امنیت ملی است.

آقای «آریه دری» (Arye Deri) رئیس حزب افراطی «شاس» وزیر بهداشت و وزیر کشور کنونی است. ایشان از جانب شورای نگهبان شخصی فاقد صلاحیت برای احراز کرسی وزارت اعلام شده است، زیرا وی در سال ۲۰۰۰ به علت فساد و رشوه‌خواری در مقام وزارت وقت کشور اسرائیل به سه سال زندان محکوم بوده و دارای سوءپیشینه جنائی است. این آقا در سال ۲۰۲۲ برای این که به علت اختلاس و فرار مالیاتی به زندان نرود با یک معامله قضائی و پرداخت جریمه نقدی با رئیس دادگستری وقت اسرائیل دست زده، مشروط بر این که از سیاست برای همیشه کناره‌گیری کند.

اما آقای «بسال اسموتریش» (Bezalel Smotrich) که اکنون وزیر دارائی است، وظیفه اداره غیرنظامی کرانه باختری اردن و نیز توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین را نیز به عهده دارد. این در حالی است که شهرک‌های یهودی‌نشین نباید به کرانه باختری اردن راه یابند زیرا که یک تحریک آشکار به شمار می‌آید. این گزینش‌ها بر اساس جمله «این مالکیت حق مسلم و یگانه ملت یهود نسبت به همه بخش‌های اسرائیل است» انجام گرفته است که در موافقتنامه ائتلاف گروه‌های حکومتی درج شده است و بخش باختری اردن را نیز رسماً ضمیمه خاک اسرائیل می‌داند و در اسناد مورد توافق ائتلاف برای قدرت بخشی به آن از نام توراتی «یودا» و «ساماریا» استفاده شده است.

ولی ذکر نام آقای «آوی مائوتس» (Avi Maoz) را فراموش نکنیم. ایشان رهبر حزب صهیونیستی افراطی «نوآم» (Noam) است که معاونت آقای «نتانیاها» را به عهده دارند. مسئولیت ایشان حفظ عبارت عمومی «هویت ملی یهودی» است. این صیانتِ هویت قوم یهودی به طور مشخص به مفهوم زیر است: «این مسئولیت این اختیار را در آینده به تجار، پزشکان، هتل‌داران عطا می‌کند تا از ارائه خدمات به بخش‌های معینی از گروه‌های مردم به علل اعتقادات دینی خودداری کنند». و سپس در فهرستی که به نام منشور توسط این مقام اسرائیلی تهیه شده از این گروه‌ها- برای ممانعت از خطا و سوءتفاهم- چنین نام برده می‌شود: «خبرنگاران همجنس‌گرایان، فمینیست‌ها و یا ظاهراً چپی‌هایی که در وزارت دادگستری کارمند هستند».

اما مخالفان آقای «نتانیاها» از قوه قضائیه‌ای دفاع می‌کنند که تمام حقوق فلسطینی‌ها را تا به امروز به صورت ضدبشری و غیرقانونی نقض کرده و هنوز هم بر آن پافشاری می‌کند. غصب مساکن مردم بومی فلسطین، سرکوب مسلمانان و تصاحب زمین و آب آنها نه تنها در مغایرت کامل با اصل بورژوائی «مقدس بودن مالکیت خصوصی» است بلکه در تغایر کامل با حقوق ابناء اجدادی آنها در سرزمین مادری‌شان نیز می‌باشد. دادگاه‌های صهیونیستی به صورت مستمر اعتراضات فلسطینی‌ها به غصب زمین‌شان را رد کرده و حق را همواره به صهیونیست‌ها و اشغالگران مزارع و زمین‌های آنها داده‌اند. میلیارد‌ها مردم جهان شاهدند که بولدزهای اسرائیل سراپا نکبت و کودک‌کش، مستمر خان‌های مردم فلسطین را منهدم می‌سازند تا شهرک‌های یهودی‌نشین ایجاد کنند. مخالفین امروزی «نتانیاها» به این نقض مالکیت، به این نقض حقوق بشر، به این نقض موازین و قوانین جهانی ایرادی ندارند. در این تظاهرات اعتراضی چندصد هزار نفره یک پرچم هم در دفاع از حق مردم فلسطین وجود ندارد زیرا مشتی عوام‌فریب در جهان غرب و در راستان آمریکا می‌خواهند چنین جلوه دهند که گویا در اسرائیل دموکراسی برقرار است و اسرائیل تنها کشور دموکراتیک در غرب آسیاست؟! دموکراسی اسرائیلی دموکراسی میان «خودی»‌هاست میان کسانی است که بر سر تقسیم غنایم اختلاف دارند و نه بر سر اصل مسئله حقوق بشر.

تنها جنبشی در اسرائیل قابل دفاع است که از حقوق فلسطینی‌ها نیز دفاع کند و طالب قوه قضائیه‌ای باشد که در مقابل فشار صهیونیسم مصونیت داشته و حقوق مردم فلسطین را به رسمیت بشناسد. قوه قضائیه‌ای که به غصب اموال مردم فلسطین پایان دهد و بر اشغال سرزمین فلسطین خط بطلان بکشد. یک دانشجوی ۲۷ ساله اسرائیلی در رشته علوم سیاسی به نام «پل فینکلشتاین» به مخبر روزنامه اظهار داشت: «من از اضمحلال حقوق بشر در کشورم» هراس دارم و به این جهت در همه تظاهرات‌ها شرکت می‌کنم. ببینید مغز انسان‌ها را چگونه شستشو داده‌اند که این خانم دانشجوی علوم سیاسی، نقض حقوق بشر میلیون‌ها فلسطینی، کشتار کودکان و پیر و جوان، غصب سرزمین و خانه‌های آنها و به یک کلام اشغال سرزمین یک ملت را نقض حقوق بشر نمی‌داند و تا قبل از روی کار آمدن حکومت جدید آقای «نتانیا‌هو» کوچک‌ترین هراس و دغدغه‌ای نسبت به نقض حقوق بشر در اسرائیل نداشته است. این منطق استعمار و آدم‌کشان است که آدم‌کشی را حق طبیعی خود می‌دانند. این جامعه اسرائیل است که مردم را با این ذهنیت از دوران جنینی تربیت کرده است و وجودش خطری برای تمام منطقه است.

روز نکبت روز تاراندن مردم فلسطین و نسل‌کشی



توضیح یک واژه:

روز نکبت (به عربی: یوم النکبة) نامی است که فلسطینیان و حامیان آنان برای اشاره به سالگرد تاراندن صدها هزار فلسطینی و تشکیل اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ میلادی استفاده کرده و در آن روز عزای می‌گیرند. طبق اعلام خبرگزاری سازمان ملل، روز نکبت، «روز آوارگی دسته جمعی فلسطینی‌ها از سرزمینی بود که قرار بود به اسرائیل تبدیل شود»، و موجب شد «۷۰۰ هزار نفر فلسطینی تقریباً یک شبه به پناهنده تبدیل شوند». حزب کار ایران (توفان) به علت سندیت این اثر آن را در کتابش برای آگاهی خوانندگان منتشر می‌کند.

نوشته: دکتر خلیل نخله

نشریه "کانترپانچ"

برگردان انوشه کیوان پناه

روند النکبة: عوامل و اهداف النکبة یک حادثه ناگهانی نبود که از غیب نازل شده باشد. آنچه که در ۱۹۴۷-۱۹۴۸ اتفاق افتاد اوج روند استعماری بود که هدف آن اخراج جمعیت بومی عرب فلسطین و جایگزین کردن آنها با مهاجرین یهودی-صهیونیست از کشورهای دیگر بود، (هدفی که همچنان دنبال می‌شود). این مهاجرین و اعقاب آنها روند

سیستماتیک را پیش بردند که از اوائل ۱۹۲۰ شروع شده بود، روند پاکسازی سرزمین فلسطین از جمعیت فلسطینی و تبدیل آن به زانده مرکز سرمایه‌داری جهانی. آن روند امروز هم، با حمایت مستقیم و غیرمستقیم ایالات متحده، اروپا، و گروهی از دولت‌ها و آژانس‌های غیردولتی وابسته به آنها، ادامه دارد. برای رسیدن به یک درک روشن و جامع از این روند وسیع، من پیشنهاد می‌کنم به «روند النکبة» از دو سطح نگاه شود: مراحل رشد و اهداف آن. این مراحل را به سه مرحله متمایز و تا حدی متداخل می‌توان تقسیم کرد:

مرحله برنامه‌ریزی و طراحی، مرحله اجرا، و مرحله تکمیل.

من داخل هر یک از این مراحل سه هدف روشن را برجسته خواهم کرد: مردم، زمین و مؤسسات مرحله برنامه‌ریزی و طراحی این مرحله با برگزاری «کنگره صهیونیستی» در ۱۸۹۷ شروع شد. یکصد و ده سال پیش، در اولین «کنگره صهیونیستی»، ایجاد یک «صندوق ملی یهود»، با هدف به دست آوردن اراضی متعلق به اعراب (در فلسطین و منطقه)، برای استفاده انحصاری یهودیان، مطرح شد. ایده ایجاد «صندوق ملی یهود»، با هدف آشکار به دست آوردن زمین و دارایی‌های غیرمنقول «در فلسطین، سوریه، و در هر بخش دیگر ترکیه و شبه جزیره سینا» رسماً در سال ۱۹۰۱ تصویب شد و در سال ۱۹۰۷ در بریتانیا به ثبت رسید. متعاقباً تصریح شد که زمین به دست آمده از طرف «صندوق ملی یهود» (بدون توجه به چگونگی به دست آوردن آن) «ملک غیرقابل انتقال مردم یهودی است و تنها کارگر یهودی می‌تواند در آن به کار گرفته شود». در پی آن، یک کمیسیون بریتانیایی به این نتیجه رسید که «مالکیت زمین برون-مرزی شده است. زمین دیگر زمینی نیست که عرب [فلسطینی] بتواند در حال حاضر یا در آینده از آن بهره‌مند شود. فلسطینی نه فقط دیگر هرگز نمی‌تواند آن را اجاره کند یا زیر کشت ببرد، بلکه برای همیشه از کار بر روی آن زمین محروم شده است...» در ماه مه ۱۹۵۴، به موجب حکم رسمی دولت اسرائیل «صندوق ملی یهود» رسماً به عنوان یک شرکت اسرائیلی ثبت شد. حکم امضاء شده اهداف اولیه صندوق را حفظ کرد، اما افزود «فعالیت‌های صندوق ملی یهود «در دولت اسرائیل و در هر زمینه تحت صلاحیت آن در راستای هدف استقرار یهودیان در این اراضی و املاک می‌باشد». علاوه بر این، «صندوق ملی یهود» به عنوان یکی از بازوهای «جنبش جهانی صهیونیستی» از نو سازمان داده شد. در حال حاضر تخمین زده می‌شود که ۱۳ درصد (یا حدود ۲,۵ میلیون دونوم [در کشورهای عرب دونوم واحدی است معادل یک هزار متر مربع زمین] اراضی اسرائیل در مالکیت «صندوق ملی یهود» است- اراضی که در اکثر موارد متعلق به آوارگان فلسطینی است و در نتیجه روند پاکسازی قومی غصب شده است. «صندوق ملی یهود» به مثابه بازوی صهیونیستی مستعمره کردن فلسطین، برجسته‌ترین عامل النکبة بوده است. تدارک النکبة برای فلسطین در مسیر دوگانه، سیاسی- دیپلماتیک و اقتصادی، پیش برده شد. روند مهاجرت استعماری در سال ۱۹۱۷ با صدور اعلامیه انگلیسی بالفور، که طی آن دولت بریتانیا خود را به «نظر ایجاد یک سرزمین ملی در فلسطین برای مردم یهودی» متعهد نمود، قانونی شد (رسمیت یافت). با پایان جنگ جهانی اول و تأسیس «جامعه ملل»، در سال ۱۹۲۳ بریتانیا از طرف «جامعه ملل» به عنوان قدرت قیم برای فلسطین تعیین شد. دیباچه حکم قیمومیت بریتانیا، با اندکی تعدیل، اعلامیه بالفور را در بر می‌گرفت. این بدین معنی است که قدرت‌های غربی- که از جنگ جهانی اول پیروز بیرون آمدند و جامعه ملل را تأسیس کردند (و بعداً به طریق مشابه در پی جنگ جهانی دوم سازمان ملل را تأسیس نمودند)- به ایجاد یک «کشور ملی برای مردم یهود» در فلسطین، متعهد بودند. به عبارت دیگر، جامعه ملل، قیمومیت بریتانیا، و سازمان ملل عوامل سیاسی- دیپلماتیک- اقتصادی برجسته برای وقوع النکبة بودند. برای استحکام بخشیدن به کنترل صهیونیستی بر زمین و دیگر منابع حیاتی اقتصادی، بلافاصله بعد از اعمال قیمومیت، طی سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از طرف دولت بریتانیا امتیازهای انحصاری به سرمایه‌داران برجسته یهودی اعطا شد- علیرغم این واقعیت که «در هر مورد برای امتیاز اعطایی داوطلبان جدی رقابت می‌کردند.» در نتیجه، برای تدارک النکبة به بنگاه‌های صهیونیستی اجازه داده شد کنترل منابع طبیعی حیاتی (مانند شرکت برق فلسطین، توسعه معادن بحر احمر، شرکت توسعه ارضی فلسطین و غیره را) در دست گیرند. در عین حال، نظام آموزشی یهودی- صهیونیستی از نظام رایج جمعیت بومی جدا شد و کاملاً تحت کنترل انحصاری جنبش صهیونیستی، که حدود ۴۰ درصد بودجه خود را به آن اختصاص می‌داد، تمرکز یافت. هدف به وضوح ادعای افسانه‌ای صهیونیسم به نسل‌های جدید مهاجران بود برای آنکه کنترل استعماری صهیونیستی بر زمین را تقویت نموده و حضور جداگانه استیلاگرانه یهودی در فلسطین را تدارک ببیند. اگر صهیونیسم جنبش مهاجرت استعماری، با هدف ایجاد یک «کشور ملی یهودی» انحصاری در فلسطین نمی‌بود، و اگر صهیونیسم از حمایت سیاسی، اقتصادی، و نظامی قدرت‌های بزرگ غرب که از دو جنگ جهانی پیروز بیرون آمدند برخوردار نشده بود، به احتمال قوی کل این روند اصلاً به النکبة منتهی نمی‌شد. اصرار مکرر بر تقسیم سرزمین فلسطین- برخلاف خواست آشکار جمعیت بومی- برای آنکه امکان تشکیل یک دولت استیلاگر و انحصارطلب در

فلسطین فراهم شود، امری که متأسفانه تا امروز به بهانه «مذاکره» برای صلح ادامه دارد، پیش درآمد مستقیم النکبة است. هر نوع بررسی جدی ساخت و پاخت‌ها و مذاکراتی که در چارچوب سازمان ملل و قدرت‌های سلطه‌گر غربی در پی عملی کردن اعلامیه بالفور- منجر به ایجاد اسرائیل شد به این نتیجه خواهد رسید که اصل تقسیم فلسطین، یک نسخه مطمئن برای پاکسازی جمعیت بومی ساکن در آن منطقه بود- یعنی نسخه‌ای مطمئن برای النکبة. از سال ۱۹۳۷ تاکنون، با «کمیسون پیل»، فشار قدرت‌های سرمایه‌داری غربی برای تقسیم فلسطین به بهانه تسامح با آرمان صهیونیستی برای یک «وطن یهودی»، هیچ تلاش جدی در چارچوب سازمان ملل، یا از طرف آژانس‌های سازمان ملل، برای جلوگیری از النکبة صورت نگرفته است. جامعه فلسطین، آن زمان مانند امروز، در برابر نیروهای خارجی، و کنترل آن نیروها بر عوامل داخلی، کاملاً آسیب‌پذیر بود. ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی داخلی آن فاقد مصونیت لازم برای مقابله با آن نیروها بود. نتیجتاً، یک دولت جدید صهیونیست- یهودی در سال ۱۹۴۸ بر یک جمعیت پراکنده و تلفات داده و بر یک جامعه روستائی به نام فلسطین تحمیل شد. فشار مستمر مراکز سرمایه‌داری امپریالیستی و دولت‌های دست‌نشانده آنها در آن موقع، که از جنبش صهیونیستی خط می‌گرفتند، در جهت تقسیم فیزیکی فلسطین، و ایجاد یک دولت مجزا برای یهودیان بود. هدف آنها هیچگاه ایجاد یک جامعه عادلانه و دموکراتیک در تمام فلسطین و تسامح با تمام جمعیت آن نبود. اگر هدف این بود، در آن موقع، چنین موضع‌گیری ممکن می‌بود. اما این هیچوقت با نقشه جنبش صهیونیستی، یا با قصد اعلامیه بالفور (۳۰ سال پیش از آن)، یا با هدف ایجاد یک آژانس استعماری یهودی (صندوق ملی یهود) قریب به ۴۶ سال پیش از النکبة، مطابقت نداشت. مراحل اجرا و تکمیل من در این بخش زیاد وارد جزییات نمی‌شوم، زیرا در این باره اسناد کافی وجود دارد و از جانب شماری از مورخین، فلسطینی و غیرفلسطینی، از دهه ۱۹۵۰ به این سو، بررسی شده است؛ این بخش همچنین اخیراً (سال ۲۰۰۶) به جامع‌ترین شکل از طرف مورخ معاصر، ایلان پایه در اثر عالی او به نام «پاکسازی قومی در فلسطین» به طور مستند تجزیه و تحلیل شده است. به طور خلاصه، عملیات پاکسازی در دسامبر ۱۹۴۷ شروع شد. در آن موقع، فلسطینی‌ها دو سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند (در حالیکه در آغاز شروع قیمومیت بریتانیا در سال ۱۹۲۳، آنها ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند). در آغاز عملیات پاکسازی، فلسطینی‌ها مالک ۹۷ درصد اراضی بودند. در نتیجه، عملیات پاکسازی، ۵۳۱ روستای فلسطینی ویران شد؛ بیش از ۸۶ درصد جمعیت بومی فلسطین نابود، تبعید یا آواره شد. در نتیجه فقط ۱۴ تا ۱۵ درصد از جمعیت بومی فلسطین (حدود ۱۳۰ هزار تا ۱۵۰ هزار نفر) در سرزمین خود باقی ماندند، و باقی آوارگاه و پناهنده شدند. گرچه، فلسطینی‌هایی که در سرزمین بومی خود (در اسرائیل) باقی ماندند در حال حاضر حدود ۱٫۳ میلیون نفر می‌شوند، اما اراضی آنها از طریق قوانین دولتی غصب می‌شود. در سال ۱۹۶۷، پارلمان اسرائیل «قانون اراضی کشاورزی» را تصویب کرد که «اجاره اراضی متعلق به یهودیان و صندوق ملی یهود به غیریهودیان را ممنوع می‌کند...» علاوه بر این، آن قانون تضمین کرد که «سهم آب متعلق به اراضی صندوق ملی یهود، نمی‌تواند به اراضی که به صندوق ملی یهود تعلق ندارد منتقل شود.» اقلیت فلسطینی در اسرائیل، که اکنون ۱۹ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد «مجبور شده است فقط ۳ درصد اراضی را در اختیار داشته باشد.» تخمین زده می‌شود که حدود ۷۰ درصد اراضی متعلق به فلسطینی‌ها در اسرائیل «یا مصادره شده و یا برای فلسطینی‌ها غیرقابل دسترس شده است.»

در تهیه این نوشته از منابع زیر استفاده شده است:

Palestine, ۱۹۷۱. Abu-Ras, T., "Al-Sandouq al- Abu-Lughod, I., ed., The Transformation of Israiliya, No. ۲۸, ۲۰۰۷, pp. ۲۳-۳۵. Aruri, N., ed., Occupation: Qawmi al-Yahudi," in Qadaya .Palestine, ۱۹۸۹. Pappe, I., The Ethnic Cleansing of Palestine, ۲۰۰۶ Israel over

دکتر خلیل نخله، مردم‌شناس و نویسنده فلسطینی است که در رام‌الله زندگی می‌کند. دو کتاب تازه او عبارتند از: «افسانه توسعه فلسطین» (۲۰۰۴) و «توانمند کردن نسل‌های آینده» (۲۰۰۶) نشانی تماس با او abusama@palnet.com:

اسرائیل از ۱۱ مه ۱۹۴۹ به عضویت سازمان ملل متحد درآمده است - بیشتر از سایر کشورهای موجود در حال حاضر. به جز ایران، حماس و شاید حزب الله، هیچ کس وجود اسرائیل را زیر سوال نمی‌برد. حداقل از زمان پذیرش یکپارچه طرح صلح عربستان توسط اتحادیه عرب در مارس ۲۰۰۲، مشخص شده است که ۲۱ کشور عضو آن اساساً آماده به رسمیت شناختن اسرائیل به محض خروج از سرزمین‌های اشغالی در سال ۱۹۶۷ هستند. مصر قبلاً در سال ۱۹۷۹ و اردن در سال ۱۹۹۴ با همسایگان خود صلح کرده بود.

واقعیت دیگری که بیش از حد نادیده گرفته می شود این است که فلسطینیان تقریباً ۱۸ سال پیش حق بقا موجودیت اسرائیل را به صورت رسمی به رسمیت شناختند. ولی اقدام مشابهی توسط طرف اسرائیلی، یعنی به رسمیت شناختن حق بقا موجودیت فلسطینی ها برای داشتن یک کشور مستقل و فلسطینی، انجام نگرفت. در تبادل نامه های مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۳، میان اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل و یاسر عرفات که به نحو مودیان و گمراه کننده ای به عنوان "به رسمیت شناختن متقابل" برای فریب افکار عمومی تبلیغ و نامیده شد، رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین آقای یاسر عرفات اعلام کرد: "سازمان آزادیبخش فلسطین حق حیات دولت اسرائیل را برای زندگی در صلح و امنیت" به رسمیت می شناسد ولی از همان موقع آقای اسحاق رابین برنده جایزه صلح نوبل به سادگی بیرحمانه ای اظهار داشت: "دولت اسرائیل تصمیم گرفته است که سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده مردم فلسطین به رسمیت بشناسد و در چارچوب روند صلح خاورمیانه با آنها مذاکره کند".

این عبارت به مفهوم آن بود که ما شما را نماینده کشور مستقل فلسطینی نمی دانیم و حاضریم برای سردواندن شما با نمایندگانتان برای این که آرامش و صلح مطلوب ما را بپذیرید تا ابد مذاکره نمائیم. فلسطینی ها حق بقا موجودیت ندارند این حق فقط برای صهیونیسم است. یاسر عرفات که تسلیم شده بود و به آرمان مردم فلسطین در توافق "اسلو" خیانت کرده بود صدایش درنیامد و این ننگ را پذیرفت.

اسرائیل غیر قابل لمس

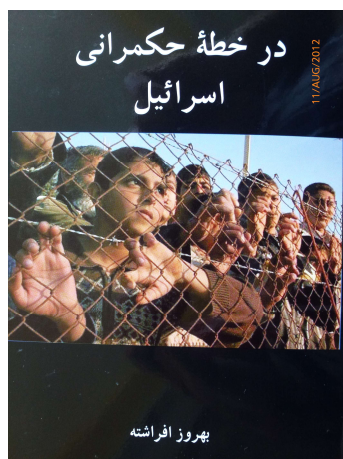


اسرائیل تنها کشوری در جهان است که به زور و شکنجه تبلیغاتی سرسام‌آور، تحت فشار گذاردن انسان‌ها باید به حق حیات آن اعتراف کرد. به عنوان مثال هیچ‌گونه سخنی در مورد حق حیات کشور مصر و ایران وجود ندارد و اشاره به آن یک پوچی آشکار است. مگر ایران و اسرائیل هر دو عضو سازمان ملل متحد نیستند چرا باید برای یک کشور مصنوعی و تعمیراتی حقوق ویژه در جهان ساخت و پرداخت؟ روشن است که پذیرش وجود یک دولت در مجامع بین‌المللی به معنی به رسمیت شناختن حق ویژه حیات آن نیست. یوگسلاوی که عضو سازمان ملل متحد بود و یا اتحاد جماهیر شوروی متلاشی شده به ممالک کوچکتر تجربه شدند و کسی برای حفظ و بقاء آنها به حق ویژه حیات آنها تکیه نکرد و در آینده هم نخواهد کرد. ولی اسرائیل باید تا روز قیامت با یک منطق روحانی، حق حیاتش به عنوان یک حق ویژه به رسمیت شناخته شود. این حق برای صهیونیسم که قوم "برگزیده" است، کاملاً بدیهی جلوه داده می‌شود و با حق به رسمیت شناخته شدن معمولی در سازمان ملل متحد که با تأکید صریح بر به رسمیت شناخته حقوق کشوری است ماهیتاً متفاوت می‌باشد. با به رسمیت شناختن حق حیات یک کشور، یک بار سیاسی ایدئولوژیک نصیب صهیونیسم می‌شود که به حق وجودش به صورت خدشه ناپذیر و مقدس مشروعیت جاودانی تحمیلی می‌دهد.

بپرسیم منطق حق حیات اسرائیل بر چه اساس است - و در واقع به کدام قلمرو ارجاع می‌شود؟ کشور اسرائیل هنوز مرزهای خود را مشخص نکرده است. ادعاهای ارضی این کشور در هر حال با مواضع اعلام شده کل جامعه بین‌الملل، و حتی ایالات متحده حامی درجه یک اسرائیل مغایرت دارد. این پوچی، زمانی پدیدار می‌شود که بدانیم تنها دولتی در جهان که حق گرفتن "اعتراف" جدی برای حق حیاتش از بشریت دارد، تنها دولتی است که بر خلاف منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه‌های متعددش، نه تنها سرزمین ابا اجدادی فلسطینی‌ها را با جنایت و تجاوز اشغال کرده است، بلکه به صورت آشکار و گاه‌ها پنهان آن مناطق را ضمیمه خاک اشغالی کرده است.

تئوری اسناد به سرزمین نیاکان

http://www.toufan.org/Ketabkhaneh/Felestin_Final_۱۲۱۰.pdf



ادعاهای ارضی اسرائیل و امتناع آن از تعریف صریح و قاطع آنها، مستقیماً و به طور تفکیک ناپذیری با پیشینه سیاسی و ایدئولوژیکی که از آن حق حیات استنتاج می‌کند، در ارتباط است. نخست وزیر اسرائیل آقای بنیامین نتانیا‌هو این نظریه را در سخنرانی پایه‌ای سیاست خارجی خود که در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۹ در دانشگاه بار ایلان (Bar-Ilan) ایراد کرد چنین توصیف نمود:

"ارتباط بین قوم یهود و این کشور بیش از ۳۵۰۰ سال وجود داشته است. یهودیه و سامریا (نام رسمی اسرائیلی کرانه باختری اشغال شده - توفان)، مکان‌هایی که پدران ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب قدم زدند، نیاکان ما داود، سلیمان، اشعیا و ارمیا - این سرزمین خارجی نیست، این سرزمین از نیاکان ماست"

وی افزود: "حق مردم یهود برای داشتن کشوری در سرزمین اسرائیل ناشی از توالی فاجعه‌هایی نیست که طی ۲۰۰۰ سال بر مردم یهود وارد شد: آزار و اذیت، اخراج، کشتار جمعی، اتهامات "قتل آنینی"، قتل‌هایی که اتفاق افتاده و اوجش در هولوکاست در فاجعه‌ای که در تاریخ ملت‌ها بی‌سابقه بود... برون زد، حق تأسیس دولت مستقل را در اینجا، در سرزمین اسرائیل به ما می‌دهد، که ناشی از یک واقعیت ساده است که "اسرائیل اتر" (Eretz Israel) محل تولد قوم یهود است".

این اصطلاح "اسرائیل اتر" هیچگونه مبنای علمی، تاریخی و منطقی نداشته و مستقیماً به داستان‌های کتاب مقدس عهد عتیق درباره عهد و پیمانی ابدی بین خدا و قوم یهود برمی‌گردد، که از جمله شامل وعده مالکیت غیرقابل فسخ یک منطقه "از رودخانه مصر تا رودخانه بزرگ، فرات بود." (آیه پیدایش بند ۱۵، ۱۸) می‌باشد. در واقعیت، اما حتی داستان‌های افسانه‌ای، تاریخی و باستان‌شناسی کاملاً بی‌اثبات کتاب مقدس درباره پادشاهی داوود و سلیمان هیچ مدرکی ارائه نمی‌دهد که چنین قلمرو گسترده‌ای همیشه تحت حکومت یهودیان بوده است، چه رسد به این که بیش‌تر ساکنان آن

یهودی باشند. این درست مانند آن می‌ماند که ایرانیان برای تعیین مرزهای امروزی سرزمینشان در شاهنامه فردوسی به پادشاهی کیومرث، طهمورث و جمشید استناد کنند.

توسل نتانیا‌هو به "سرزمین نیاکان ما" به هیچ وجه ابداعی دست و دلبازانه از جانب راست‌ترین دولتی که اسرائیل تاکنون به خود دیده نیست. نخست وزیر پیشین و موسس اسرائیل، آقای بن‌گوریون، سوسیال دموکرات، که سال‌ها قبل از تأسیس این کشور ریاست جنبش صهیونیستی را بر عهده داشت، با همان یقین مبهم از Eretz Yisrael صحبت کرد، که برای ما و برای تاریخ تا کنون هیچ صهیونیستی هرگز یک کیلومتر مربع از مرزها و مساحت آن را آشکار نکرده است، اما تحت هر شرایطی باید میزان دقیق حدود آن را باز گذارد و پرونده را مختومه نکرد. بن‌گوریون به عنوان یک عمل‌گرا و فرصت‌طلب، حتی در شرایط اضطراری به نفع پذیرش موقت و اجباری تقسیم کشور اسرائیل، استدلال کرد که این حکم را مانند پیشنهاداتی که توسط قدرت قیمومیت انگلستان در دهه ۱۹۳۰ و یا توسط سازمان ملل در ۱۹۴۷ پیشنهاد شد، می‌پذیرد ولی این پذیرش داوطلبانه بوده و هرگز هدف راهبردی گسترده‌تر یا حتی برای لحظه‌ای طولانی، هدف اصلی فراموش نخواهد شد.

پیش‌زمینه‌های تاریخی - سیاسی



امروز به قدری صهیونیسم در فلسطین و جهان به جنایت، زورگوئی، قلدرومنشی و... دست زده است که خلق‌های جهان نسبت به صهیونیسم نفرت عجیبی دارند که این نفرت نسبت به صهیونیسم به عنوان یک ایدئولوژی نژادپرستانه، آپارتاید، نازیسم، جنایتکارانه کاملاً موجه است و همانگونه که نازیسم نظریه نیست تا از حقوقش دفاع شود، صهیونیسم نیز جنایت است و ما حق برای بقاء جنایت و تبهکاری به عنوان ایدئولوژی رسمی، به رسمیت نمی‌شناسیم. یهودی ولی مذهب است و مانند سایر مذاهب دارای همان حقوقی است که سایر مذاهب از آن برخوردارند. صهیونیسم به علت ماهیت تبهکارانه خویش برای افکار سادepندار، اتفاقاً زمینه مساعدی فراهم می‌کند تا مبارزه با صهیونیسم را با مبارزه با یهودیت مترادف کنند و این طبیعتاً یهودی‌ستیزی، مانند اسلام‌ستیزی است که باید با آن مبارزه کرد. یهودی می‌تواند دموکرات، انقلابی، کمونیست و رفیق ما باشد و ما با چهرگان برجسته‌ای از یهودیان در کنار جنبش پرولتاریائی قرار داشته و آن را را رهبری کرده روبرو هستیم مشهورترین آنها کارل مارکس آموزگار سترگ پرولتاریاست. چارلی چاپلین و آلبرت اینشتین همیشه در جبهه ما قرار داشتند و نه در کنار صهیونیسم. این است که در مبارزه هرگز نباید عینک مبارزه طبقاتی را از چهره برداشت و به مغاک نفرت از انسان‌ها سقوط کرد.

وضعیتی که امروز وجود دارد با سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم و نسل‌کشی یهودیان از جانب اروپائی‌های مسیحی، سفید پوست و نازیسم فرق دارد. در آن زمان یهودیان را در اروپا و نه فقط آلمان کشتار می‌کردند فقط به جرم این که یهودی بودند. نازیسم ایدئولوژی جدیدی در کشتار یهودیان خلق نکرد، فالانژیست‌های اسپانیا و یا فاشیست‌های ایتالیا نیز در این کشتارها دست داشتند. آلمان‌ها برای قتل عام و نسل‌کشی یهودیان یک صنایع آدمکشی اختراع کردند و تئوری‌های توجیه کشتار یهودیان را خلق کردند. این است که این توحش نخست به نام آلمان‌ها ثبت شده است.

وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید و دروازه اردوگاه و بازداشت‌گاه‌های نازی همراه با کوره‌های آدوسوزی آنها افشاء شد وجدان‌های بشری در سراسر جهان به عذاب درآمد و یک همدردی جهانی با یهودیان که در اروپا مورد تعقیب گرگ‌های مسیحی سفید پوست قرار گرفته بودند ایجاد شد. این موج گسترده جهانی همدردی به قدری قدرتمند بود که کسی نمی‌توانست در مقابل آن ایستادگی کند.

وقتی کشتی کشتی مهاجرین و پناهجویان از اسارت نازی رسته، همه چیز از دست داده و قربانی کوره‌های آدم‌سوزی به سرزمین فلسطین روی آوردند و خواهان ورود شدند، کسی را یارای آن نبود که به مخالفت برخیزد زیرا افکار عمومی مردم جهان وی را فوراً به یهودی‌ستیزی، همدستی با نازیسم بدنام منتسب می‌کرد.

وضعیت آن روز را باید تا حدودی با وضعیت امروز پناهجویان در دریای مدیترانه قیاس کنید که در دریا دسته دسته می‌میرند و باقی‌مانده آنها که به بنادر امن می‌رسند مجاز نیستند به این ممالک "دموکرات" ورود کنند. این جنگ روانی همواره به نفع پناهندگان به اتمام رسیده است، زیرا هیچ کس حاضر نیست آشکارا و با صراحت تقبل مرگ آنها را بنماید که بسیاری دیوارهای تبلیغاتی و ایدئولوژیک ممالک امپریالیستی در هم ریخته و سقوط اخلاقی سرمایه‌داری را نمایان می‌کند. به این جهت همیشه افکار عمومی به صورت غالب خواهان پذیرش پناهجویان است.

البته وضعیت پناهجویان امروز را با یهودیان فراری از اردوگاه‌های نازی نمی‌شود یک به یک مقایسه کرد. حمایت جهانی از یهودیان در سال‌های بعد از جنگ با آن سابقه پیشین به مراتب سهمگین‌تر و قدرتمندتر بود.

از این گذشته اکثر این یهودیان با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همدلی داشتند زیرا صابون نژادپرستی در همه ممالک سرمایه‌داری به تنش‌شان خورده بود. پاره‌ای از آنها پارتیزان بودند و در ارتش سرخ خدمت می‌کردند و بر ضد نازی‌ها مسلحانه جنگیده بودند و اینک نیز با روحیه‌ای مملو از ایده‌های بشردوستانه و ایجاد جامعه‌ای عدالت‌پرور و شبه سوسیالیستی به فلسطین می‌آمدند تا در کیبوتص‌ها با کار جمعی نوعی از همکاری و مساعدت انسانی ایجاد کنند.

البته ذهنیات هرگز نمی‌تواند جای عینیات بگیرد و همانطور هم که دیدیم سیر رویدادها به نفع صهیونیست‌ها حرکت نمود زیرا دول امپریالیستی به ویژه آمریکا و بریتانیا به حمایت از جریان‌های استعماری و راست‌گرا در اسرائیل متوسل شدند و با سقوط شوروی به رویزیونیسم و فقدان یک حزب کمونیست قدرتمند و رهبر در اسرائیل که با تکیه بر خواست‌های انسانی یهودیان جنبش دموکراتیک قدرتمندی به راه اندازد با موفقیت روبرو نبود و مردم عادی به شدت تحت تاثیر صهیونیسم برنامه‌ریزی شده و سازمانیافته قرار گرفتند به طوریکه امروز هر یهودی ساکن اسرائیل فرد عادی نیست یک فرد نظامی با لباس عادی برای ادامه اشغال و تحمیل نژادپرستی و آپارتاید به مردم فلسطین است. در ارزیابی علمی باید این عوامل مهم را برای یک داور واقعی‌نانه از مد نظر دور نداشت.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تاسیس اسرائیل (۱)

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پس از جنگ جهانی و ضربات هولناکی که به کادرهای حزب کمونیست شوروی که در صفوف نخست جبهه ضدفاشیستی می‌جنگیدند وارد شده بود، پس از آنکه با زمین سوخته‌ای روبرو شد که نازی‌ها در شوروی به جای گذارده بودند و ۲۵ میلیون مردم شوروی را به قتل رسانده بودند، پس از اینکه پایان دسیسه امپریالیست‌ها در تجاوز نازی‌ها به شوروی به مفهوم دست کشیدن از توطئه علیه اتحاد شوروی نبود و ارتش‌های متفقین و به ویژه آمریکا هر لحظه حاضر بودند با بسیج مجدد نازی‌ها آنها را بر ضد اتحاد شوروی به کار بگیرند تا برنامه شکست خورده و ناتمام خود را با موفقیت به پایان برسانند، باید ساختمان سوسیالیسم را تکمیل می‌کرد. شوروی سوسیالیستی باید یک سیاست خارجی مدبرانه را اتخاذ می‌کرد که با تکیه احساس تنفر انسان‌ها نسبت به جنگ امپریالیستی و عذاب وجدان‌ها از آن همه جنایات تکان دهنده سرمایه‌داران، کنسرن‌ها و کارتل‌ها و ممالک امپریالیستی راه پیشگیری از جنگ مجدد را هموار سازد و خطر تجاوز به شوروی را به حداقل برساند. اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ، سیاست صلح را اتخاذ کرد. کمونیست‌ها در تمام جهان برای حفظ صلح که بسیج مردم برای ممانعت از تجاوز به شوروی بود سازمان یافتند و جنبش عظیمی برای جلوگیری از جنگ فراهم آمد. این سیاست از طرف شوروی در اروپای شرقی و میانه اجراء شد. آنها با پذیرش بی‌طرفی اتریش خاک اتریش را ترک کردند. پیشنهاد دادند که آلمان متحد و بی‌طرف به وجود آید که مورد طرد آمریکا و انگلیس و فرانسه قرار گرفت. انگلیس‌ها خواهان آن بودند که باید آلمان را از کشور صنعتی به کشاورزی بدل کرد. تنها مخالفت استالین از این فاجعه جلوگیری کرد. امپریالیست‌ها از همان بدو کار در امر پیشنهادات صلح آمیز شوروی‌ها اخلاص می‌کردند و در تلاش بودند تا با استخوان لای زخم گذاردن همیشه امکان فشار به شوروی و خطر حمله به آن را زنده نگاه دارند. جنگ گرم به جنگ سرد بدل شد. کمونیست‌ها با سیاست صلح خویش دست امپریالیست‌ها را در همه جهان باز کردند و فرصت تنفس به شوروی‌ها دادند تا به ترمیم خرابی‌ها بپردازند. حزب کمونیست آلمان در اسنادی که در این زمینه منتشر کرده است از جمله به مسئله به رسمیت شناختن اسرائیل توسط رفقای شوروی می‌پردازد. چون از این حربه ضدکمونیست‌ها همیشه برای تحریک احساسات ضدشوروی استفاده می‌کردند و می‌کنند حزب کار ایران (توفان) لازم دید در این زمینه به اسناد رفقای آلمانی منتشره در سال ۱۹۷۹ رجوع کند:

پاره‌ای خوانندگان که در مورد مسایل سیاسی مطلعند شاید اکنون بپرسند: "خوب. آنچه شما می‌نویسید برایم روشن است، خطمشی‌ای از میان انبانی از دروغ برایم روشن می‌شود که سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی را تعیین کرد."

لیکن ممکن است شماری از افراد بپرسند، این چگونه است که اتحاد شوروی موافق تاسیس اسرائیل بود؟ امروز انسان‌های زیادی برخلاف شاید ۱۲ سال پیش (از هنگام انتشار این کتاب- توفان) می‌بینند که اسرائیل یک دولت متجاوز است که همسایگان خود را بمباران می‌کند، اعراب در داخل کشور را مورد تعقیب قرار می‌دهد، کاملاً با آمریکا همکاری می‌کند. شوروی چگونه می‌تواند تاسیس یک چنین دولتی را به حساب مردم فلسطین تائید کند؟

به عنوان آخرین مطلب در سیاست خارجی اتحاد شوروی در تحت رهبری استالین به مسئله اسرائیل توجه کنیم. ما خواهیم دید که در آنجا نیز همان خطمشی سیاسی که در اروپای میانه و شرقی و مثلاً در آلمان یعنی مبارزه برای صلح و استقلال و همکاری وجود داشت بروز می‌کند.

در وهله اول این استدلال را که بلشویک‌ها می‌خواستند از شر یهودیان خلاص شوند می‌توان به استناد ارقام بی‌اعتبار کرد.

از ۲۵۶۲۰۰۰ یهودی فراری در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۳۵ تنها ۱۹۳۰۰۰۰ یا ۷۵/۳ درصد شهروندان یهودی اتحاد جماهیر شوروی زندگی نوینی یافتند. اتحاد جماهیر شوروی هیچگاه مهاجرت شهروندان یهودی اتحاد شوروی را به سایر مناطق جهان تشویق نکرد حتی به فلسطین (البته در دوران روی کار آمدن رویونیست‌ها در شوروی وضع بکلی فرق کرد. شوروی رویونیستی به یکی از وارد کنندگان صهیونیست‌های یهودی از روسیه به اسرائیل شد که پایه‌های احزاب فاشیستی اسرائیل را تشکیل می‌دهند- توفان). شوروی تنها دولت مقتدر بود که در نیمه دوم سال‌های ۴۰ زمانی که مسئله خاور نزدیک بحرانی شد، به هیچکدام از طرفین درگیر اسلحه تحویل نداد. این واقعیات موضع مستقل و نه موضعی که ناشی از علائق سودجویانه باشد را در مسئله برخورد به اسرائیل به اثبات می‌رساند.

وضعیت آنروز فلسطین چگونه بود؟

این وضعیت قبل از هر چیز از تسلط استعماری بریتانیای کبیر که از طرف جامعه ملل در سال ۱۹۲۳ قیمومیت فلسطین را دریافت کرده بود، حکایت می‌کرد.

پیرامون وضعیت عمومی خاور نزدیک بعد از کنفرانس صلح ۱۹۱۹:

کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ به هر حال پادمان ورسای و پیمان راجع به جامعه ملل- با یاهوگوئی‌های خوش آهنگ در مورد تعهدات ملل پیشرفته در قبال ملل کمتر پیشرفته، و همچنین مجدداً در مورد حق خود تعیینی سرنوشته، لیکن بدون تعیین موازینی در مورد وضعیت خاور نزدیک را به وجود آورد. آنجا ارتش‌های اشغالگر که در آخر جنگ همچنان در مناطق تحت اشغالشان باقی ماندند. بریتانیایی‌ها در مصر، فلسطین، سوریه و بین‌النهرین (مزوپوتانی)، اعراب تحت رهبری فیصل در حجاز با کنترل مرکز عربستان و تادمشق.

پس از مدت کوتاهی بریتانیا و فرانسه نقشه سیاسی منطقه را چنان برهم زدند که تنش‌ها و انفجارات آتی حتی بدون مسئله فلسطین اجتناب ناپذیر می‌بود.

در پایان سال ۱۹۱۹ بریتانیا بیروت و سواحل لبنان را به سپاهیان فرانسه واگذار کرد و قیمومیت سوریه در اختیار ژنرال فرانسوی گوار قرار گرفت.

وضعیت جدید به اعراب نشان داد که متفقین دقیقاً پادمان سایکس- پیکو را که وجود آنرا بدون وقفه در مقابل حسین و پسرش فیصل با پرگوئی تکیذ می‌کردند، اکنون به اجراء گذارده‌اند. (پادمان سایکس- پیکو مورخ ۱۶ ماه مه ۱۹۱۶ یک توافقنامه سری میان دول بریتانیای بزرگ و فرانسه بود که در آن مناطق نفوذ در منطقه خاورمیانه و نزدیک میان فرانسه و بریتانیا پس از جنگ جهانی اول تعیین شده بود. این پیمان در نوامبر ۱۹۱۵ میان دیپلمات فرانسوی فرانسیس ژرژ پیکو و دیپلمات انگلیسی مارک سایکس توافق شده بود. بر اساس این قرار داد بریتانیا تسلط بر اردن امروزی، عراق و مناطق پیرامون حایفا را کسب کرد. فرانسه می‌باید تسلط بر جنوب شرقی ترکیه، شمال عراق، سوریه و لبنان را به دست آورد. هرکدام از این دول حق داشتند در داخل مناطق نفوذ خود حد و مرزهای ممالک مورد نظر خود را تعیین کنند. منطقه‌ای که به نام فلسطین نامیده شد باید تحت اداره بین‌المللی قرار می‌گرفت- توفان).

اعراب دست به شورش برداشتند در اورشلیم (بیت المقدس) و جافا ناآرامی‌های یهودی‌ستیزانه آغاز شد.

کنگره ملی اعراب در دمشق فیصل را به عنوان پادشاه سوریه و برادرش عبدالله را به پادشاهی عراق برگزید.

بریتانیا و فرانسه علیرغم تغییرات جزئی، به سیاست برنامهریزی شده خود ادامه دادند. پس از توافق در سان رمو در ماه اوت ۱۹۲۰ ترکیه امضای خود را زیر پادمانی نهاد که بر اساس آن سوریه، بین‌النهرین، عربستان و مصر از قیمومیت دولت عثمانی خارج شدند.

تمامی این توافقات (با تغییرات جزئی) مجدداً در سال ۱۹۲۳ یکبار دیگر در لوزان تأیید گردید.

بریتانیا قیمومیت مصر و کنترل عراق را که از مناطق بغداد، بصره و موصل تشکیل می‌شد، در دست گرفت.

فرانسه کنترل سوریه (که تا سپتامبر ۱۹۲۰ لبنان را نیز شامل می‌شد) به دست گرفت. دست فرانسه برای درهم شکستن پادشاهی فیصل باز گذاشته شد. در ماه مارس ۱۹۲۱ وزیر مستعمرات بریتانیا- وینستون چرچیل- کوشید دل یار قدیمی خریدار اسلحه‌اش فیصل را که کلاهی بزرگ توسط فرانسوی‌ها سرش رفته بود، دوباره به دست آورد. چرچیل فیصل را در بغداد پادشاه عراق نمود. مشکل اینجا بود که کنگره ملی عراق عبدالله را به این سمت برگزیده بود و حال می‌بایست برای وی اریکه‌ای یافت. بریتانیا در فلسطین از قسمت شرق رود اردن کشور اردن را بر پا ساخت و عبدالله را به پادشاهی کشور جدیدالتاسیس برگزید و سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۲۳ پادمان کفالت فلسطین به اجراء گذارده شد. (G. v. Paczensky, Faustrecht am Jordan? S. ۵۴f., Tübingen ۱۹۷۸).

از همین واقعیات مختصر می‌توان دید که قدرت‌های بزرگ استعمارگر امپریالیستی دست به چه بازی کثیفی زدند. آنها چگونه حکومت‌ها و پادشاهی‌های جدید به قدرت رسانیده و از قدرت انداختند و بدون توجه به مصالح قدرت‌های درگیر بذر نفاق را برای تنش‌های آتی در منطقه کاشتند.

با افزایش کمی یهودیان در فلسطین این تنش اینک در منطقه تشدید شد و در این میان نقش گروه‌های صهیونیستی نباید فراموش شود. همان گروه‌هایی که از آغاز قرن بیست برای تشکیل اسرائیل بزرگ به بهای نابودی اعراب آن مناطق، می‌جنگیدند. آنها از همان زمان بر آن بودند که اسرائیل بزرگ باید در فلسطین پا بگیرد.

قدرت استعماری بریتانیا در بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ حق تشکیل یک دولت یهودی را به رسمیت شناخته بود. برای آنها در این زمان جنبش صهیونیستی که مترصد ایجاد "دولتی در دولت" بود یک گروه کمکی مناسب در مبارزه با تلاش‌های ضد استعماری اعراب محسوب می‌شد. این سیاست سپس با حفظ قیومیت ادامه یافت.

"قیومیت متن بیانیه بالفور را به مقدمه قرارداد اضافه می‌کند، در بند ۲ قرارداد مسئولیت ایجاد آن چنان شرایط سیاسی، اداری و اقتصادی در کشور که منجر به تامین وطن ملی صهیونیستی شود به بریتانیای کبیر واگذار شد. در بند ۴ پیش‌بینی شد که یک "آژانس یهودی" به منزله هیات دولتی به رسمیت شناخته می‌شد که وظیفه آن را داشت مشورت و همکاری با سرپرستی فلسطین در موارد اقتصادی، اجتماعی و سایر مسائل که به استقرار وطن یهودی مربوط می‌شود به انجام برساند. و در بند ۱۱ به سرپرستی این وظیفه داده شد که با آژانس یهودی همکاری کند تا کلیه امور دولتی، خدماتی و پیش‌گیری بر اساس عادلانه و مبانی مساوی به انجام برسانند و به عمل در آورند و برای این که هر منبع کمکی طبیعی کشور را مورد بهره‌برداری قرار دهند.

قیومیت اصولی را که در بند ۲۲ پادمان جامعه ملل آمده بود یعنی این که فلسطین نظیر لبنان، سوریه و عراق دارای این حق هستند که موقتاً به عنوان دول مستقل شناخته شوند، مورد توجه قرار نداد. این امر شامل مشاوری اداری و همکاری یک دولت سرپرست بود تا زمانی که آنها بتوانند بر روی پای خود بایستند. همچنین قیومیت به همان گونه به وعده‌هایی که متفقین پیش‌تر به اعراب در زمینه حمایت از استقلال آنها داده بودند و یا حتی تبصره امنیتی بیانیه بریتانیا در سال ۱۹۲۲ (در خاطرات چرچیل) عمل نکرد. (Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, S. ۲۸, Rastatt. ۱۹۷۰)

باین ترتیب در فلسطین سه نیرو عمل می‌کردند. استعمارگران بریتانیایی، آژانس یهود و فلسطینی‌ها.

مهاجرت یهودیان به فلسطین و نقش آنها در آنجا به صورت زیر تحول یافت:

با به اجراء گذاردن قیومیت مرزهای کشور مورد سرپرستی یعنی فلسطین به صورت کامل یک منطقه کشوری به مساحت ۲۶۳۲۲ کیلومتر مربع تعیین شد. به آن مساحت آبی داخل کشوری به مقدار ۷۰۴ کیلومتر مربع با دریاچه الحوله Huleh (۱۳ کیلومتر مربع) تیریراس (طبریه Tiberias و یا دریاچه جنزارت Genezareth) (۱۶۱ کیلومتر مربع) و نصف بحر المیت (دریای مرده) (۱۰۴۹ کیلومتر مربع) با کل مساحت بالغ بر ۲۷۰۲۶ کیلومتر مربع، اضافه شد.

زمانی که متفقین در سال ۱۹۱۸ کشور را اشغال کردند، فلسطین ۷۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت ۶۴۴۰۰۰ نفر عرب (۵۷۴۰۰۰ مسلم و ۷۰۰۰۰ مسیحی) و ۵۶۰۰۰ یهودی.

در سال ۱۹۲۲ یک سرشماری انجام شد و نشان داد که کل جمعیت ۷۵۷۱۸۲ بالغ بر (۵۹۰۰۰۰ مسلم، ۸۳۷۹۴ یهودی، ۷۳۰۱۴ مسیحی و ۹۴۷۴ سائیرین) می‌باشند.

در سال ۱۹۳۱ سرشماری دومی انجام شد که نشان داد که جمعیت در مجموع بالغ بر ۱۰۳۵۸۲۱ افزایش یافته (۷۵۹۷۱۲ مسلم، ۱۷۴۶۱۰ یهودی، ۹۱۳۹۸ مسیحی و ۱۰۱۰۱ سائیرین).

در سال ۱۹۴۴ دولت فلسطین کل اهالی را ۱۷۶۴۰۰۰ تخمین زد (۱۱۷۹۰۰۰ عرب، ۵۵۴۰۰۰ یهودی و ۳۲۰۰۰ سائیرین).

در نیمه ماه مه ۱۹۴۸ کل اهالی عرب و یهودی بر اساس همان سبک تخمین قبلی توسط حکومت فلسطین به ۲۰۶۵۰۰۰ نفر رسید (۱۴۱۵۰۰۰ عرب و ۶۵۰۰۰۰ یهودی).

پس از آن سهم یهودیان نسبت به کل جمعیت از ۸ درصد در سال ۱۹۱۸ به ۱۲ درصد در سال ۱۹۲۲، تقریباً ۱۷ درصد در سال ۱۹۳۱، ۳۱ درصد در سال ۱۹۴۴ و در نیمه مه ۱۹۴۸ افزایش یافت. رشد سریع این افزایش جمعیت یهودی تکان دهنده‌تر است چنانچه این واقعیت در نظر گرفته شود که ضریب خالص رشد طبیعی اعراب فلسطین تقریباً

۵۰ در صد بالاتر از یهودیان فلسطینی قرار داشت (۳/۲ در صد به نسبت ۲/۲ در صد). مهاجرت عظیم دلیل رشد سریع سهم یهودی‌ها نسبت به کل جمعیت بود. در سال ۱۹۱۸ یهودی‌ها تقریباً دو درصد (۶۵۷۶۴ هکتار) از کل مساحت کشاورزی (۲۶۳۲۳۱ هکتار) را در اختیار داشتند.

در طی سی سال بعدی یهودیان زمین‌های جدیدی خریدند و کل مالکیت خویش بر زمین را تا آخر دوران قیمومیت در ماه مه ۱۹۴۸ به ۱۴۳۸۵۳ هکتار یا ۵ درصد کل زمین‌ها رساندند. معذالک دولت فلسطین در سال ۱۹۴۶ تخمین زد که یهودیان ۱۵ درصد اراضی آباد فلسطین را صاحبند. Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, S. ۲۸, Rastatt (۱۹۷۰.)

برای نقطه ضعف جنبش فلسطین که در چهل سال اخیر معلوم گردید و خیلی کمتر از یهودی‌ها سازمان یافته بودند قبل از هر چیز دو عامل قطعی وجود دارد. یکی از آنها خریدهای اراضی توسط یهودیان که قبلاً به آن اشاره شد. با وجود اینکه در میان توده وسیع اعراب یک جنبش نسبتاً وسیع ضدفروش اراضی وجود داشت ولی یهودیان توانستند و به ویژه طبیعتاً محافل ثروتمند و صهیونیست‌مقدیر عظیمی اراضی بخرند.^۲

آنها این اراضی را از سران قبایلی می‌خریدند که در فلسطین تسلط داشتند. این طوایف حسینی‌ها (Husseinis)، نحاشیبی‌ها (Nahashibis)، حدیبا (Hadis) و دجانیزها (Dajanis) قبلاً در دوران امپراتوری عثمانی از موقعیت برتر برخوردار بودند و حال از فروش زمین‌ها سود می‌بردند. به علت مرتجع بودنشان با دولت امپراتوری عثمانی همدستی می‌کردند و حال نیز آماده بودند با امپریالیست‌ها و حتی صهیونیست‌ها همکاری کنند به جای اینکه از جنبش ملی رهاییبخش عربی-فلسطینی توده‌های مردم حمایت کنند.

دلیل دوم ترور خونین خشونت‌آمیز استعمارگران بریتانیایی بعد از اعتصاب عمومی فلسطینی‌ها در سال ۱۹۳۶ بود. در عرض سه سال ده‌ها هزار فعالین فلسطینی به قتل رسیدند و هزاران نفر ربوده شدند.

این سرکوب نقش قبایل فئودال، افندی‌ها را به مراتب تقویت کرد که کلیه احزاب فلسطینی و همچنین شورای عالی اعراب را که در سال ۱۹۴۲ تازه تاسیس شده بود تحت کنترل در آوردند.

بر عکس در این سال‌ها جنبش صهیونیستی از همه امکانات استفاده کرد تا مواضعش را تقویت کند. به این نحو توانستند از اعتصاب عمومی سال ۱۹۳۶ سود ببرند تا شرکت‌های اقتصادی خودشان را با قدرت جا بیندازند.

این وضعیت عمومی بود که مبتنی بر آن بریتانیای کبیر در بهار سال ۱۹۴۷ به خاطر مناطق تحت قیمومیت به سازمان ملل مراجعه کرد. زیرا اکنون اقلیت یهودی نیز بر ضد تسلط استعمارگران برخاسته بود. اکنون همه ضد بریتانیای کبیر بودند که دست به دامن سازمان ملل شده بود.

در ۲ آوریل ۱۹۴۷ بریتانیای کبیر به منزله کشور قیم از دبیرکل سازمان ملل متحد درخواست کرد مسئله فلسطین را در دستور کار نشست رسمی بعدی مجمع عمومی قرار دهد. و در ۲۱ و ۲۲ آوریل ۱۹۴۷ مصر، عراق، سوریه، لبنان و عربستان سعودی از دبیرکل درخواست کردند که موضوع پایان قیمومیت فلسطین و اعلام استقلال آن را نیز در دستور کار سازمان ملل قرار دهد.

مجمع عمومی یک کمیته ویژه را () موظف کرد به فلسطین برود و به پژوهش مبادرت ورزد. گزارشی که این کمیته در ۳۱ اوت ۱۹۴۷ ارائه داد از دو نقشه تشکیل می‌شد. نقشه اکثریت تقسیم بر اساس اتحادیه اقتصادی و یک نقشه اقلیت ایجاد یک اتحادیه دول.

قطعه‌نامه تقسیم

قطعه‌نامه تقسیم به عنوان توصیه فلسطین را به ۶ قسمت اصلی تقسیم می‌کرد. سه قسمت آن (۵۶ درصد کل منطقه) برای یک دولت صهیونیستی رزرو شد. سه بخش دیگر همراه با یافا (۴۳ درصد) که در محاصره سایر مناطق غریبه

^۲ - دشمنان فلسطینی‌ها برای توجیه اشغال سرزمین فلسطین به فروش اراضی تکیه می‌کنند تا چنین جلوه دهند که توگویی صهیونیست‌ها در جایی زندگی می‌کنند که صاحب آن هستند و پاره‌ای فلسطینی‌ها با فروش زمین خود این حق خویش را برای ادامه زندگی در سرزمین فلسطین به یهودیان تفویض کرده‌اند. نخست این که اکثریت مردم فلسطین زمینی نداشتند که آن را به صهیونیست‌ها بفروشند و به این جهت مالک سرزمین ابا اجدادی خویش باقی می‌مانند. دوم این که مگر فروش زمین حق حاکمیت ملی کشورها را نقض میکند؟ ایرانی‌های مهاجر و یا غنی توانسته‌اند در غرب سرمایه‌گذاری کرده و مایمک بخرند. در ترکیه بخش مهمی از خانه‌ها متعلق به ایرانیان است ولی هیچ کدام از این اقدامات حق تصاحب کشور مربوطه را به ایرانی‌ها نمی‌دهد. هم ترکیه کشور مستقل و حاکم بر سرنوشته خویش است و هم اروپا، استرالیا، کانادا و آمریکا. برعکس هر کدام از این کشورها اراده کنند می‌توانند از اتباع سایر کشورها سلب مالکیت کرده اموال آنها را تصاحب کنند.

بود برای یک دولت عربی. اورشلیم (بیت المقدس) و حوالیش (۶۵ در صد) می‌بایست به صورت یک منطقه بین‌المللی تحت نظر سازمان ملل بشود.

دولت صهیونیستی طبیعتاً شامل تمام مناطقی می‌شد که در مالکیت یهودیان و یا مورد سکونت یهودیان بود. معذالک به آنها سرزمین‌های وسیعی که مورد توجه صهیونیست‌ها بود افزودند که کاملاً در مالکیت اعراب بود و یا محل سکونت اعراب محسوب می‌شد. مثلاً فلسطین جنوبی (نصف) که نصف سرزمین فلسطین را در برمی‌گیرد و در آن تنها ۱/۲ درصد مالکیت یهودی وجود داشت در اختیار مناطق مورد نظر دولت صهیونیستی قرار گرفت.

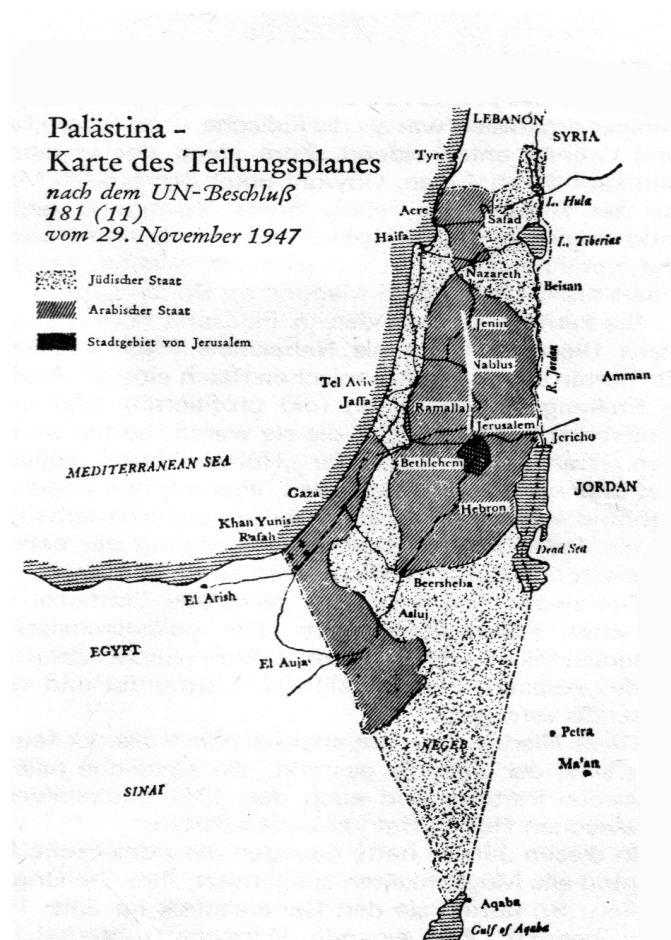
از جانب دیگر باید دولت عربی حداقل تعداد ممکن یهودی و حداقل ممکن مناطق یهودی‌نشین را شامل شود. جمعیت دولت صهیونیستی باید شامل ۴۹۸۰۰۰ یهودی و ۴۹۷۰۰۰ عرب باشد، جمعیت دولت عرب برعکس باید شامل ۷۲۵۰۰۰ عرب و تنها ۱۰۰۰۰ یهودی بشود. باقیمانده اعراب و یهودیان باید در منطقه بین‌المللی اورشلیم (بیت المقدس) زندگی کنند. (ادامه دارد)

نقشه تقسیم فلسطین بر اساس مصوبه سازمان ملل متحد (۱۱) ۱۸۱ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷

کشور یهودی

کشور عربی

منطقه شهری اورشلیم (بیت المقدس)



اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تاسیس اسرائیل (۲)

اعراب این تقسیم‌بندی را رد کردند. استدلال آنها این بود که این سیاست منشور ملل متحد دایر بر به رسمیت شناختن حق خود تعیینی سرنوشت خلق‌ها را نقض می‌کند. مخالفت اعراب بر این پایه بود که در کشور جدید که جمعیت آنرا ۵۰٪ اعراب و ۵۰٪ یهودیان تشکیل می‌دادند و نیز به یهودیان تنها ۱۰٪ اراضی کشور تعلق داشت، رهبری کشور باید به یهودیان و عده داده می‌شد. Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, S. ۹۳, Dortmund ۱۹۷۶

در بحث مربوط به این نقشه‌ها نماینده دولت شوروی در نوامبر ۱۹۴۷ گفت:

"اینکه هیچ یک از کشورهای اروپای غربی توانائی این را نداشتند که ابتدائی‌ترین حقوق خلق یهود را تضمین نمایند و یا از آنها در مقابل اقدامات خشونت‌آمیز جلادان فاشیسم محافظت نمایند، یهودیان را به داشتن چنین خواسته‌ای کشانیده است که دولت خود را بنیان گذارند. با توجه به تمامی آنچه که در جریان جنگ جهانی دوم بر سر خلق یهود آمد، دیگر نمی‌توان در مقابل این حق ایستادگی کرد... نه مناسبات کنونی و نه تاریخچه فلسطین می‌تواند حل یک جانبه مسئله فلسطین را توجیه کند. حال می‌خواهد این راه حل تاسیس دولت مستقل عربی بدون توجه به حقوق مشروع ملت یهود باشد و یا تاسیس دولتی یهودی بدون توجه به حقوق مشروع اعراب... مصالح اعراب و یهودیان فلسطین تنها می‌تواند با بنیان‌گذاری کشوری عربی-یهودی تامین شود. کشوری که دموکراتیک و مستقل است... چنانچه این راه حل به خاطر مناسبات تنش‌آمیز میان یهودیان و اعراب تحقق پذیر نباشد (کمسیون ویژه می‌باید سریعتر در مورد این امر نظر خواهی نماید) باید راه دوم مورد بررسی قرار گیرد. راه حلی که همانند راه حل اول در فلسطین هواداران خود را دارد و آن تقسیم این سرزمین به دو دولت مستقل جداگانه است: یک دولت یهودی و یک دولت عربی. من تکرار می‌کنم: راه حل دوم تنها زمانی توجیه‌پذیر است که محقق شود که روابط اعراب و یهودیان آنچنان پر تنش است که امکان همزیستی مسالمت‌آمیز این دو خلق در کنار یکدیگر را غیر ممکن می‌سازد.)

هیئت نمایندگی شوروی در این مجمع، همانگونه که در سخنان فوق‌الذکر مشاهده می‌شود، در بهار ۱۹۴۷ پیشنهاد تاسیس دولتی عربی-یهودی با سرشتی دموکراتیک را داد تا از این طریق بتوان تنش‌های ملی را از میان برداشت. چنین پیشنهادی دقیقاً بر پایه سیاست خارجی استالین بود، همان سیاستی که در موارد دیگر نیز شاهد آن بودیم. حال این پیشنهاد نه تنها اکثریت حاضرین را به خود جلب نکرد بلکه بیشتر شرکت‌کنندگان علیه آن رای دادند. علیرغم این برای حل بحران هیئت نمایندگی شوروی پیشنهاد تاسیس دو دولت را داد که این دو دولت با اتحادیه اقتصادی به هم مرتبط بودند. تاکید هیئت نمایندگی شوروی برای ارائه این پیشنهاد رنج‌های وحشتناکی بود که یهودیان در اروپا متحمل شده بودند. پیشنهاد شوروی چه آن زمان و چه بعدها همواره مشروط بود. شرط شوروی عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از این سرزمین بود. در مقاله‌ای در ایزوستیا مورخ ۸ فوریه ۱۹۴۷ (K. Kramer. The) ۱۹۷۴ Chicago ۱۵ (Forgotten Friendship, S. ۱۵) این خواسته به عنوان شرط اصلی و غیرقابل گذشت برای حل مسئله فلسطین مطرح گردید.

نقشه تقسیم فلسطین آنگونه که سازمان ملل به تصویب رسانید به هیچوجه اهداف صهیونیست‌ها را برای تشکیل اسرائیل بزرگ بازتاب نمی‌داد. اتحاد شوروی از صهیونیست‌ها حمایت نمی‌کرد. او حافظ آن یهودیانی بود که از اروپا گریخته و مخالف اشغالگران بریتانیایی بودند. این نقشه تقسیم با توجه به وضعیت موجود مصالحه‌ای بود که بر همه تحمیل شد. راه حل صحیح که همان کشوری فلسطینی-یهودی و دموکراتیک باشد با دسیسه‌های امپریالیست‌ها به شکست انجامید.

استعمارگران بریتانیایی به تحریک اعراب فئودال کشورهای همجوار که کنترل ارتش آنها را داشتند، دست زدند. امپریالیسم نوخاسته آمریکا در این منطقه پس از چندین چرخش سرانجام در سمت سازمان‌های صهیونیستی قرار گرفت. میان یهودیان و فلسطینی‌ها سرانجام کار به اختلافات تحریک آمیز ملی رسید.

به این جهت نیز طبیعتاً آن استدلال اعراب فئودال در سازمان ملل متحد برای رد نقشه که به هیچوجه نماینده فلسطینی‌ها نبودند درست نبود (اشاره به حق خود تعیینی است که در آغاز مقاله نامبرده شد- توفان). آنها اکنون اصرار بر حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها به دست خود را مطرح می‌کردند.

این که یهودیان چه باید می‌کردند موضوع بحث آنان نبود. سیاست ریشه‌کنی یهودیان توسط نازی‌ها آنان را به فلسطین کشانیده بود، یهودیانی که در اکثریت خود صهیونیست نبودند، به این جنایت تاریخی کوچکترین اشاره‌ای نمی‌شد. در حالی که از یک طرف رهبران صهیونیست‌ها حق اعراب را در فلسطین به کلی نادیده می‌گرفتند، از طرف دیگر کمیته عالی اعراب و اتحادیه عرب حق انتخاب را برای یهودیانی که پس از سال ۱۹۳۹ به فلسطین مهاجرت کرده بودند به رسمیت نمی‌شناختند. در چنین شرایط دشواری در دو طرف اختلاف تنها نیروی انگشت‌شماری بودند که با آرامی و بدون تنش به مسئله برخورد نمودند. تنها سازمانی که اعضای آن را یهودی و عرب به طور مشترک تشکیل می‌داد حزب کمونیست فلسطین بود. اما اختلافات آن چنان عمیق بود که حتی در صفوف این حزب نیز تنش‌هایی دیده می‌شد. پس از مصوبه سازمان ملل، مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ که نوع تقسیم‌بندی (که در بخش نخست مقاله در شماره ۱۰۰ توفان به چاپ رسید) را برسمیت می‌شناخت، یعنی تشکیل دو دولت، اورشلیم بی‌طرف و اتحادیه اقتصادی این دو دولت، وضعیت موجود به شدت دشوارتر شد.

قبل از آن در سپتامبر ۱۹۴۷ اعراب خود دولت فلسطین تحت رهبری **احمد حلیمی پاشا** را تشکیل داده بودند. سازمان‌های نظامی یهودی "هاگاناه" (Haganah) و "ایرگون" (Irgun) چندین ماه دست به عملیاتی نزدند، اما از آوریل ۱۹۴۸ عملیات نظامی گسترده‌ای را علیه واحدهای اعراب در مناطق کنونی اسرائیل آغاز کردند. این عملیات را ارتش‌های کشورهای همجوار در روز استقلال اسرائیل یعنی ۱۵ ماه مه ۱۹۴۸ با ورود به فلسطین پاسخ دادند. در شب ورود ارتش‌های اتحادیه عرب به فلسطین، دبیرکل اتحادیه عرب، "اعظم پاشا" در قاهره چنین گفت: "این جنگ جنگی بنیان کن و قتل عامی فجیع خواهد بود که مانند آنرا در تاریخ توسط مغول‌ها و در جنگ‌های صلیبی دیده‌ایم" (W. ۱۹۷۲, Frankfurt, S. ۱۸۴, Hollstein, kein Frieden um Israel).

امروز کسانی هستند که به حق، علیه سیاست متجاوزانه و نژادپرستانه اسرائیل می‌باشند، ولی خود به سیاست‌های نژادپرستانه اعراب کم بهاء می‌دهند. ولی زمان و اعمال نیروهای عرب نشان داد که آنان با مقاصد دیگری وارد میدان شده‌اند.

آنها به قتل عام یهودیان دست نزدند، "ابوایحاد" یکی از رهبران فتح در مورد حمله نیروهای اتحادیه عرب چنین نوشت: "ارتش‌های آنان که در ۱۵ ماه مه ۱۹۴۸ وارد فلسطین شدند حتی این توانائی را نداشتند که تقسیم فلسطین را که توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسیده بود تضمین نمایند". دلیل آن نیز روشن بود. ملک عبدالله اردنی که سواحل غربی نظرش را گرفته بود برای خود این منطقه را غصب نمود (سواحل غربی اردن- توفان)، در حالی که ملک فاروق نوار غزه را در اختیار مصر قرار داد. دولت فلسطین تحت رهبری احمد پاشا مرده به دنیا آمده بود، زیرا که هیچ دولتی خطر همکاری با این دولت را به جان نمی‌خرید. Abu Ihad, Heimat oder Tod S. ۵۷.

این به اصطلاح دوستان فلسطین چیز دیگری در ذهنشان نبود مگر این که از این نمذ کلاهی نیز نصیب خود نمایند. به هر صورت آنها توسط دسته‌های نظامی سریع اسرائیلی به شدت سرکوب شدند. حال نوبت قوای اسرائیلی بود که با رویای اسرائیل بزرگ خود به حمله دست زدند. آنها خواستار مناطق وسیع‌تری برای خود شدند. اعراب فئودال نیز توافق خود را با این خواسته اعلام کردند. حال آنان به جای ۵۶/۴٪ مصوب سازمان ملل ۷۷/۴٪ مناطق فلسطینی را در اختیار خود گرفتند. "بن گوریون" تاکید می‌کرد که این گسترش منطقه، پایان کار نیست زیرا این مناطق تنها بخشی از یک سرزمین هستند. Israel Gvernment Yearbook ۱۹۵۲ S. ۱۵, Tel Aviv ۱۹۵۳.

به هر صورت صهیونیست‌ها با مواضع ارتجاعی و ماجراجویانه اعراب فئودال در اتحادیه عرب بخش‌های بزرگی از خواسته‌های خود را تحقق بخشیده بودند. "ابوایحاد" در مورد این گونه رهبران اعراب چنین می‌گوید: "اشتباه آنان در آن بود که اگر خود همه چیز را نمی‌گرفتند، هیچ چیز را قبول نمی‌کردند. آنها با این سیاست به تقویت سازمان‌های صهیونیستی دست زدند و شرایط اسکان جمعیت جدیدی را در طی سال‌ها فراهم ساختند که حال زمین‌های فلسطینی را از آن خود می‌کرد و وطن آنان را می‌ربود. درست است که طرح سال ۱۹۴۷ سازمان ملل در رابطه با تقسیم فلسطین

غیرقابل قبول بود، ولی آنان حتی با راه حلی موقت نیز سر آشتی نداشتند که بر اساس آن دولت فلسطینی با حمایت سازمان ملل تشکیل می‌شد." A. Ihad, a. A, O. , S. ۱۹۶f. این برداشت از وضعیت آن دوره است که یکی از رهبران فلسطینی با نگاه به گذشته بیان می‌کند. در این شرایط پیچیده بود که اتحاد شوروی موافقت خود را با این مصالحه اعلام نمود. شوروی حتی برای تصویب این مصالحه نیز باید با آمریکا نیز به مبارزه بر می‌خاست. آمریکا که ابتداء با این قطعنامه موافق بود با چرخشی پیشنهاد قیمومیت سازمان ملل بر منطقه را مطرح نمود و خود را به عنوان نماینده سازمان ملل برای این قیمومیت عرضه کرد. این پیشنهاد وضعیت سابق فلسطین را تکرار می‌کرد، ولی این بار با حضور آمریکا.

در سند تاسیس دولت اسرائیل در ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ چنین آمده است: "دولت اسرائیل آماده است تا با نهادها و نمایندگی‌های سازمان ملل برای تحقق مصوبه مجمع عمومی به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ همکاری نموده و برای به وجود آوردن اتحادیه اقتصادی کمک موثری نماید". صهیونیست‌ها از این تعهد خود به سرعت دست کشیده و به همدستی ارتجاعی با امپریالیسم آمریکا بدل شدند که در طی بیست سال بیش از ۴۰ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری نمود تا بتواند پلی برای خود در خاورمیانه داشته باشد. در پایان سال ۱۹۵۲ زمانی که این نقش اسرائیل کاملاً روشن شد دولت جماهیر شوروی روابط دیپلماتیک خود را با اسرائیل قطع نمود. طرح بازگرداندن آرامش و صلح به منطقه‌ای که سال‌ها در آن تنش حاکم بود با شکست انجامید. اتحاد شوروی هیچگاه از صهیونیست‌ها حمایت نکرد. شوروی به آنان اسلحه تحویل نداد و یهودیان شوروی را به مهاجرت ترغیب ننمود. صهیونیست‌ها که در گروه‌های صهیونیستی در جمهوری‌های دموکراتیک شرق اروپا فعالیت می‌کردند به پای میز محاکمه کشیده شدند، محاکمات گروه‌هایی نظیر "اسلانیکس" (Slanyks) در چکسلواکی "رایک" (Rajk) در مجارستان و "پاوکر" (Pauker) در رومانی بخشی از مبارزه با سیاست اسرائیل بزرگ صهیونیست‌ها بودند. این موضع کمونیست‌ها یعنی همکاری صلحجویانه میان خلق‌ها در مبارزه با استعمارگران و جنگ افروزان سیاست امروزی احزاب مارکسیستی-لنینیستی هم می‌باشد.

زمانی که دبیر اول حزب کار آلبانی انورخوجه در سال ۱۹۷۸ به نام کمونیست‌ها می‌گوید: "مبارزه علیه اسرائیل این ابزار خونریز امپریالیسم آمریکا که به مانعی بزرگ برای پیشرفت خلق‌های عرب تبدیل شده است مشکل مشترک تمامی این خلق‌هاست با این وجود کشورهای عربی در عمل نظر واحدی در مورد مبارزه با اسرائیل ندارند. آنها نمی‌دانند که شکل این مبارزه علیه این دشمن مشترک چگونه باید باشد. به این مبارزه اغلب توسط بسیاری از آنان با دیدی ناسیونالیستی نگریسته می‌شود، ما با چنین دیدی سر توافق نداریم. ما بر آنیم که اسرائیل باید هر چه زودتر به سیاست‌های شونیستی، تحریک آمیز و تجاوزکارانه خود علیه کشورهای عربی پایان دهد، ما خواستاری آنیم که اسرائیل مناطق اشغالی اعراب را به آنان بازگرداند و فلسطینیان به حقوق ملی خود دست یابند. ما هیچگاه خواهان ریشه کن کردن خلق اسرائیل نیستیم". Enver Hoxha Imperialismus und Revolution, S. ۲۰۶f., Tirana. ۱۹۷۸

این آن چیزی است که دید و نظر بین‌المللی کمونیست‌ها را همانگونه که بیش از ۳۰ سال (به سال نگارش سند توجه شود- توفان) پیش نیز داشتند به روشنی بیان می‌کند.

توسل تبلیغاتی به پیمان صلح، مانور دائمی اسرائیل



یکی از راهکارهای صهیونیسم برای بی‌اراده کردن خلق فلسطین و ایجاد شکاف در میان صفوف آنها سرگرم کردنشان به این بهانه است که ما باید مذاکره کرده از توسل به قهر و خشونت پرهیز نموده و به صلح میان خودمان برسیم.

این را کسانی می‌گویند که حق حیات ملت فلسطین را به رسمیت نشناخته و همواره اعتراف کرده‌اند که موافق یک دولت مستقل و قابل بقاء فلسطینی نیستند و عملاً هدفشان از مذاکرات بی‌دورنما برای این است که در فاصله دو نسل کشی و خشونت نفرت‌انگیز بر ضد فلسطینی‌ها پرچم وقت‌کشی و صلح‌نمائی را به دست گیرند و به سیاست توسعه اشغال و نسل‌کشی و کودک‌کشی ادامه دهند.

واقعیت این است که قوای متجاوز و اشغالگر با تمام خشونت و سبعت خانه و کاشانه فلسطینی‌ها را اشغال نموده و برای این که مقاومت آنها را از نظر روانی درهم شکند پیشنهاد مذاکرات صلح می‌کند. مگر می‌شود میان متجاوز و اشغالگر تا موقعی که خاک قربانیان را ترک نکرده است صلحی صورت گیرد و حق دفاع منطقی و طبیعی خلق فلسطین انکار شود؟ پذیرش پیمان صلح یعنی عقب‌نشینی و پذیرش اشغال فلسطین و حفظ وضع موجود، یعنی اشغال دائمی سرزمین‌های فلسطینی است.

صلح در فلسطین تنها با نابودی صهیونیسم، اخراج آنها از سرزمین فلسطین و مجازات آنها مقدور است. دادگاه‌های جهانی مردمی باید این غده سرطانی را در افکار عمومی در یک محاکمه عادلانه به عنوان جنایتکاران ضدبشری محکوم کنند و به زندان بباندازد تا برای بشریت پیشرو سرمشق و تجربه نوین و تاریخی باشد.

تروریسم صهیونیسم که با ترور، حقوق ملت فلسطین را نقض کرده و صدها هزار نفر را به قتل رسانده است ماهیت انقلابی و آزادیبخش مبارزات مردم فلسطین را تروریستی جلوه می‌دهد تا تروریسم خود را بیوشاند و در این عرصه جنایات ضد بشری مورد حمایت کامل جامعه سفید پوست غرب با آن سابقه ننگین هلوکاست و استعمار است. همه آنها بدون استثناء از این سیاست اشغالگری حمایت کرده و در طرف ظالم و قاتل ایستاده‌اند. پس صهیونیسم همدست امپریالیسم است.

تفرقه بیانداز و حکومت کن



تجزیه‌طلبان روژوا با همکاری آمریکا و اسرائیل



همبستگی کردستان با اسرائیل و آمریکا



مسعود بارزانی دست پرورده دانشگاه‌های تل‌آویو با اربابش نتانیا‌هو



کردستان عراق بعد از اعلان استقلال با همکاری اسرائیل
که به ورشکستگی انجامید .

בתמונה: מימין ראש המוסד, אליוף מאיר, עמית, המולא מוסטפה ברזני (מנהיג הכורדים), נשיא המדינה זלמן שזר, שלישי הצבאי,
אל"מ אה"ר דוד קרון, בשורה מאחור, מימין לשמאל: נציג משרד החוץ, חימקה לבקוב, אליוף הר-אבן ושני אישים נוספים.



מلا مصطفى بارزانی با مقامات عالی‌رتبه موساد



اردو کشی ناتو در برلین جبهه تجزیه طلبان کرد، آذری، عرب با پرچم اسرائیل و آمریکا و چپ ضد کمونیست



ناسیونال شونیست‌های آذربایجان در تجلیل از صهیونیسم

مهمترین هدف صهیونیسم در منطقه تقویت دائمی رژیم آپارتاید می‌باشد که شرط بقا این رژیم است. برای این منظور اسرائیل اشغالگر به دو ستون تکیه دارد نخست تقویت بنیه نظامی، امنیتی، فن‌آوری، جاسوسی خویش و دیگری نقش مخرب در ایجاد تفرقه در ممالک همجوار خویش و به ویژه در ممالک عربی است. آنها قصد دارند با سوءاستفاده از اختلافات قومی، فرهنگی و یا اختلافاتی که صهیونیسم با برنامه‌ریزی مبتکر آن خواهد بود وحدت درونی این ممالک را برهم زده از قدرت آنها بکاهند، آنها را به چند دسته تقسیم کنند تا خطری بالفعل برای اسرائیل ایجاد ننمایند. نقش مخرب و تفرقه‌افکنانه اسرائیل در منطقه از همین نظریه ناشی می‌شود و به همین جهت تشنج‌آفرین و مرکز تروریسم هستند. رژیم اسرائیل در عراق موفق شد این کشور را عملاً به سه بخش شیعه، سنی، کرد تقسیم کند تا با تشدید اختلافات میان آنها خطر مقابله با اسرائیل را به حداقل رساند و با ایجاد کردستان بزرگ در منطقه یک نیروی متحد خویش برای خرابکاری بیافریند.

ببینید زیو شیف، خبرنگار نظامی هارتس درباره «بهترین» چیزی که برای منافع اسرائیل می‌تواند در عراق اتفاق بیفتد چه می‌نویسد: «انحلال عراق به یک دولت شیعی، یک دولت سنی، و تفکیک بخش کردی است (هارتس ۲/۶/۱۹۸۲). این همان طرحی است که اسرائیل دنبال می‌کند. زمینه‌های تحقق سوءاستفاده آنها در این کشورها به علل سال‌ها سرکوب، فساد، بی‌تفاوتی و... همیشه وجود داشته است که نظریات خطرناک آنها را بارور می‌نماید. همه گردهای ایران، عراق، سوریه با صهیونیسم همکاری می‌کنند. در سوریه با ایجاد روژوا و تبلیغات زهرآگین برای مبارزه فمینیستی زنان آنجا در همدستی با آمریکا در پی برهم زدن وحدت سوریه و تجزیه این کشور است. در ایران ناسیونال‌شونیست‌های گُرد و آذری، بلوچ و عرب تنگاتنگ با صهیونیست‌ها برای ویران کردن ایران همکاری می‌کنند و این سیاست در خدمت پانترکیسم و پان‌تورانیسم نیز که خواهان تجزیه ایران است می‌باشد. حضور اسرائیل در منطقه قفقاز و به ویژه آذربایجان و تجزیه ایران بر ضد مصالح ملی میهن ما بوده و با هدف ویرانی ایران و تجزیه کشور ما صورت می‌گیرد.

دولت صهیونیستی اسرائیل با پیمان‌های مخرب و تفرقه‌افکنانه خویش قصد دارد ممالک عربی حوضه خلیج فارس را بر ضد ایران بشوراند زیرا ایران را بزرگترین دشمن خود در منطقه می‌داند. همدستی با پروژه "زن زندگی آزادی" برای سوریه‌ای کردن ایران در سال ۱۴۰۱ و حمایت همه جانبه آنها از این حرکت با لابی‌های قدرتمندی که در فرانسه و آلمان دارند و در میان ایرانیان مزدور رخنه و نفوذ کرده‌اند با الهام از این پروژه ورشکسته صورت گرفت که هنوز هم ادامه دارد و در اشکال گوناگون بروز خواهد کرد. شعار "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران" از جانب اسرائیلی‌ها و لابی‌های آنها تحت پوشش ایران‌دوستی، تبلیغ و اشاعه می‌شود. آنها در چپ ضدکمونیست ایران نفوذ فراوانی دارند و به سیاست‌های آنها شکل می‌دهند. به این جهت مبارزه با نابودی صهیونیسم از مهمترین عرصه‌های مبارزه نیروهای انقلابی ایران است. این مبارزه در خدمت تمامیت ارضی، حق حاکمیت ملی و موجودیت ایران است.

این اهداف نظریات جدیدی نیستند؛ و یا اینکه برای اولین بار در تفکر راهبردی صهیونیست‌ها ظاهر نشده‌اند. در حقیقت، متلاشی کردن کشورهای عربی به واحدهای کوچکتر موضوعی است که به آن بارها مراجعه شده است. این موضوع توسط لیویا روکاج در کتاب تروریسم مقدس اسرائیل (۱۹۸۰) در انتشارات (AAUG) مستند می‌باشد. اسناد مطالعه روکاج، براساس خاطرات موشه شاریت، نخست وزیر سابق اسرائیل، در جزئیات قانع کننده‌ای، طرحی صهیونیستی است که در اواسط سال‌های دهه پنجاه آماده و در لبنان پیاده شده است و ما امروز با نتایج عملی آن در اطراف ایران روبرو هستیم. اسرائیل حتی با دوراندیشی برای خودش در آفریقا نیز پایگاه‌های نفوذ و نظامی خلق کرده

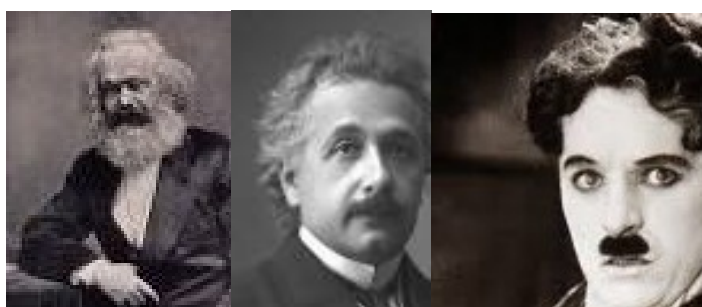
است تا از آنجا بتواند در سرنوشت سودان، مصر، مالی، ممالک ساحل تاثیر بگذارد. صهیونیسم یک غده سرطانی است که باید با یک عمل جراحی ماهرانه آن را مهار و به دور افکند.

منافع ملی ایران چه حکم می‌کند

ایران طبیعتاً به همسایگان قابل اعتماد نیاز دارد که به تمامیت ارضی ایران چشم ندوخته و در پی همکاری درازمدت بر اساس حسن همجواری، احترام به تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی و پذیرش امنیت متقابل باشد. اسرائیل از این قاعده مستثنی است زیرا ماهیت و علت وجودیش برای تفرقه، جنگ، تنشج، تروریسم، ویرانی و... در منطقه است. آنها می‌خواهند جنگ با داعش، با اقلیت‌های قومی را به داخل ایران بکشانند و همسایگان ایران از جمله جمهوری آذربایجان و ترکیه را علیه ایران برای تضعیف و تجزیه ایران مجهز گردانند. نفس وجود اسرائیل دشمنی آشکار با ایران و خطری دائماً بالفعل بر ضد مصالح و منافع ملی کشور ماست. سیاست راهبردی آنها مبنی بر طرح و تبلیغ شعار ارتجاعی و اسرائیلی "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" که توسط عمال آنها در ایران با حمایت اصلاح‌طلبان تبلیغ می‌شد جزئی از سیاست تفرقه‌افکنانه آنها برای ایجاد تفرقه میان خلق‌های عرب و ایران است تا بتوانند با تحریکات، در پوشش ایران‌پرستی به آشوب دست زنند. این در حالی است که آنها هر ساله در جشن پوریم در اسرائیل برای سالگرد کشتار ایرانی‌ها جشن می‌گیرند و نتانیاهو چندین بار ایران را به تخریب با بمب اتمی تهدید کرده است.

اسرائیل دشمن سوگند خورده ایران با لشگری از لابی‌های ایرانی در میان اپوزیسیون و در درجه اول در اصلاح‌طلبان حکومتی و رسانه‌های گروهی آنهاست و تا مغز استخوان در نهادهای غیردولتی در ایران و روشنفکران اخته و سردرگم نفوذ کرده است و با دامن زدن به روحیه لیبرالیسم و ایران‌ستیزی به بهانه مبارزه با تبهکاری‌های جمهوری اسلامی ارتشی نامرئی و روانی از مزدوران ستون پنجمی خویش خلق نموده است. اگر سر مار صهیونیسم را در داخل خاکش نکوبیم و نابودش نکنیم، همانگونه که در مورد داعش کردیم باید با سربازان صهیونیسم در تهران بجنگیم. به این جهت سیاست راهبردی و انقلابی بر ما حکم می‌کند صهیونیسم را در لانه خودش نابود کنیم و این مبارزه و یاری مالی، تسلیحاتی، تدارکات، تبلیغاتی، رسانه‌ای ایران به خلق فلسطین در خدمت نابودی صهیونیسم در خدمت منافع ملی ایران است و شعارهایی نظیر "فلسطین را رها کن فکری به حال ما کن" شعارهایی ارتجاعی و بخشی از سیاست راهبردی صهیونیسم در منطقه است. مبارزه مردم ما برای بهبود شرایط زندگی بر ضد جمهوری فاسد و دزد جمهوری اسلامی مغایرتی با یاری به مردم فلسطین که برادران ما هستند ندارد بلکه مکمل این مبارزه است. حاکمیت ایران باید به فلسطین یاری رساند و این مغایرتی با مبارزه علیه ارتشاء در ایران که از سفره مردم می‌دزد و به جیب اغنیای ایران می‌ریزد ندارد. حمایت از جنبش فلسطین در خدمت منافع ملی ایران و سیاستی عقالانه و دوراندیشانه است. با دشمنان مردم فلسطین و دشمنان سازمان‌های مقاومت فلسطینی نظیر حماس باید به مثابه عمال ستون پنجم اسرائیل مبارزه کرد. این که چه تعدادی فریب خورده‌اند در ماهیت این مبارزه افشاءگرانه و حیاتی برای ایران تغییری نمی‌دهد.

مبارزه با صهیونیسم مبارزه با یهودی ستیزی است



سه شخصیت بزرگی یهودی که سرمشق بشریت بودند

کمونیسست‌ها بر ضد نژادپرستی و نفرت قومی هستند و معتقدند پرولتاریا و خلق‌های جهان برای رهایی ملی و طبقاتی باید متحد شوند. در این خواست، مرزی میان ادیان، ملیت‌ها، قومیت‌ها، نژادها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و... موجود نیست زیرا انسان‌های تاریخ را بر اساس مبارزه آشتی‌ناپذیر طبقاتی تا محو طبقات و زوال دولت به پیش می‌برند.

صهیونیسم یک ایدئولوژی نژادپرستانه توسط قوم خودنامیده "برگزید" است که با بشریت دشمن بوده و قصد تصرف و اشغال سرزمین دیگران را به نام نامی "یاهو" خدای یهودیان دارد. این ایدئولوژی از منافع سرمایه‌داران و انحصارات سرمایه‌داری دفاع کرده و در کنار امپریالیسم تمام قد ایستاده است.

جنايات اسرائيل به نام تقدس صهیونیسم صورت می‌گیرد و این سیاست نژادپرستی در داخل خود اسرائیل میان یهودیان غیرسفید و سفید و آسیائی نیز وجود دارد و هر روز مشهودتر می‌گردد. آنها در فلسطین اشغالی برای نسل‌کشی آمده‌اند و مناسبات آپارتاید را مستقر ساخته‌اند که مورد نفرت سراسر مردم جهان است.

مبارزه با صهیونیسم برای رهایی بشریت بر ضد یک ایدئولوژی ضدبشری مبارزه با یهودیان نیست. یهودی می‌تواند انقلابی و ضد صهیونیست باشد که متحد پایدار نیروهای انقلابی است. یک یهودی همانقدر می‌تواند انقلابی و یا ضدانقلابی باشد که یک مسلمان پان‌اسلامیست متعلق به ماقبل تاریخ. پس هرگز نباید دشمنی ضدیهودی را تبلیغ کرد بلکه باید به این مقوله از دیدگاه منافع مبارزه طبقاتی برخورد نموده همواره در کنار ستمکشان قرار داشت. رسانه‌های انحصاری شستشوی مغزی اروپا و غرب تلاش دارند هر انتقادی که به تبهکاری‌های بی‌نظیر صهیونیسم در تاریخ می‌شود با مودیگری به حساب مبارزه با یهودیان بگذارند که ربطی به صهیونیسم ندارند. آنها حتی یهودیانی که این سیاست مزورانه را افشاء کرده‌اند از اسرائیل طرد نموده و بر ضد آنها تبلیغات می‌کنند. یهودی ستیزی پنهان که در بسیاری جوامع در حال رشد است، ریشه‌اش در صهیونیسم است. تا صهیونیسم تبهکار برای قتل‌عام مردم و به ویژه اعراب و فلسطین‌ها وجود دارد یهودی ستیزی نیز وجود خواهد داشت. برای محو یهودی ستیزی باید سرمنشاء آن را یعنی صهیونیسم را خشک‌اند.

یهودیان شخصیت‌های ضد صهیونیست و مترقی به جهان تقدیم کرده‌اند که مورد حمایت و احترام مردم جهانند و ما کمونیست‌ها که یهودی ستیز نیستیم از این شخصیت‌ها که چهره‌های درخشان بشریت هستند همیشه به نکوئی یاد کرده و آموزگار بزرگ تاریخ بشریت کارل مارکس را رهبر پرولتاریای جهان و همه کمونیست‌ها می‌دانیم و روشن است با هیچ سریشمی صهیونیست‌ها قادر نیستند این مرز روشن را در میان ما کمونیست‌ها مخدوش کنند.

البته تفکر پاناسلامیستی که ضد مبارزه ملی و آزادیبخش است در عمل به همان جایی می‌رسد که برخی کمونیست‌نماها یا همان چپ‌های ضدکمونیست با نفی مبارزه ملی در دوران امپریالیسم، با نفی مبارزه مسلمانان برای حق حیات و آزادی ملی و پایان دادن به یوغ اشغالگری به آنجا می‌رسند. آنها برادران تئو همین پاناسلامیست‌ها و طبیعتاً صهیونیست‌ها نیز هستند زیرا نفی مبارزه ملی مردم فلسطین فقط آب به آسیاب صهیونیسم می‌ریزد. انگلس آموزگار بزرگ ما در بر خورد به یهودی‌ستیزان است که مقاله زیر را منتشر کرده و ما آنرا برای اطلاع خوانندگان خود منتشر می‌کنیم.

اثری داهیانیه از آموزگار پرولتاریا فریدریش انگلس

"در باره یهودی‌ستیزی"

(مستخرج از یک نامه به وین)^۲

این که آیا شما با یهودی‌ستیزی بیش‌تر سود می‌رسانید تا زیان. امرست که من ناچارم به شما خاطر نشان سازم که در آن بیش‌تر تامل کنید. یهودی‌ستیزی شاخص یک فرهنگ عقب‌افتاده است و بدین جهت نیز فقط در پروس و اتریش و در عین حال در روسیه موجود است. اگر کسی این‌جا در انگلستان یا در آمریکا بخواهد یهودی‌ستیزی کند؛ به سادگی مورد تمسخر واقع می‌شود و آقای درومو (Drumont) با نوشته‌هایش که از نظر کیفی در قیاس با آثار آلمانی‌های یهودی‌ستیز به مراتب برترند، جنجال غیرموثر یک روزه‌ای را در پاریس برانگیخت. بعلاوه او می‌بایستی اکنون چون خود را برای انتخاب در شورای شهر نامزد می‌کند، اظهار دارد، به همان اندازه علیه سرمایه مسیحی است که علیه سرمایه یهودی! و آثار آقای درومو را می‌خوانند، هر چند که او عکس این نظر را ابراز می‌دارد.

نجیب‌زاده خرد و یونکرها در پروس بدین سبب در دامان رباخواران می‌افتند که ده هزار مارک عایدی و بیست هزار مارک مخارج دارند، و این آنها را یهودی‌ستیز می‌کند.

در پروس و اتریش این خرده‌بورژواها، رسته پیشه‌وران و پیله‌وران خرد که در اثر رقابت سرمایه‌داری بزرگ به نابودی کشیده شده‌اند، هستند که با آنها هم‌آوایی و فریاد می‌کنند. و اگر سرمایه این طبقات جامعه را که تا مغز استخوان ارتجاعی‌اند نابود کند، به وظیفه خود عمل می‌کند، امر نیکی را به انجام می‌رساند، صرف‌نظر از اینکه آنها یهودی و یا آریائی، ختنه شده و یا غسل تعمید یافته باشند.

این سرمایه به پیشرفت پروس‌ها و اتریشی‌های عقب‌مانده کمک می‌کند تا سرانجام به این موضع متجدد برسند که تفاوت‌های اجتماعی کهنه گذشته به یک تضاد بزرگ میان سرمایه‌داران و مزدبگیران منجر می‌شود. فقط در آنجائی که هنوز این جریان به وقوع نپیوسته، جائی که هنوز طبقه سرمایه‌دار قدرتمند و مالا طبقه کارگر مزدبگیر قدرتمند وجود ندارد، جائی که سرمایه هنوز آنقدر ضعیف است که بتواند تمام تولید جامعه را در دست گیرد، و از این جهت بورس‌بازی میدان عمده فعالیتش می‌باشد، جائی که تولید مالا هنوز در دست دهقانان، زمینداران، پیشه‌وران و طبقات مشابه باقی مانده از قرون وسطی می‌باشد، فقط در آنجا سرمایه مرجعاً یهودی، و فقط در آنجا یهودی‌ستیزی وجود دارد.

در سراسر آمریکای شمالی که در آن میلیون‌رهای وجود دارند که دارائی آنها با مارک ناقابل‌ما، به گولدن و یا فرانک به زحمت قابل بازگویی هستند، حتی یک یهودی بین آنها پیدا نمی‌شود، و روتشیلدها گدایان واقعی در قیاس با این آمریکائیان‌اند. حتی اینجا در انگلستان نیز روتشیلد به عنوان مثال در قیاس با هرتسوک فون وست مینستر Herzog von Westminster مردیست با دارائی ناچیز، کجایند آن یهودیان در نزد ما، در کنار رود راین، که ما در نود و پنج سال پیش با یاری فرانسویان، نجیب‌زادگان را از زمین بیرون رانده و صنعت مدرن بوجود آوردیم.

پس یهودی‌ستیزی چیز دیگری نیست جز یک واکنش اقشار اجتماعی قرون وسطائی رو به نابودی در مقابل جامعه‌نی جدید که به طور عمده از سرمایه‌داران و کارگران مزدبگیر تشکیل یافته و لذا فقط به اهداف ارتجاعی در زیر پوشش سوسیالیسم خدمت می‌کند، این یک نوع خاصی از سوسیالیسم فئودالی است، و ما را با آن کاری نیست. اگر

^۲ - با این نامه انگلس به آقای "ایزیدور اهرن فرویند" (Isidor Ehrenfreund) اتریشی که کارمند بانک بود پاسخ داده است. وی به انگلس در ۲۱ مارس ۱۸۹۰ نوشته بود که در میان اعضاء انجمن صاحب‌منصبان بانک و موسسه اعتبارات وین که وی نیز متعلق به آن‌هاست و همچنین میان بخشی از اهالی وین یهودی‌ستیزی وسیعاً وجود دارد و در شکل تبلیغات علیه سرمایه یهودی بیان می‌گردد. پاسخ انگلس به "ایزیدور اهرن فرویند" (Isidor Ehrenfreund) در روزنامه کارگری "آریابتر-سایتونگ" (Arbeiter-Zeitung) با این توضیحات هئیت تحریریه منتشر شد "مسئلاً نیازی به اجازه نیست که به درج نامه هر دو طرف نگارنده و گیرنده اقدام کنیم" نام گیرنده در روزنامه منتشر نشد نامه انگلس در نشریه "برلینر فولکس بلات" (Berliner Volksblatt) شماره ۱۰۹ مورخ ۱۳ ماه مه ۱۸۹۰ و در نشریه هفتگی سیاسی اجتماعی "حق کار" (Das Recht auf Arbeit) منتشره در مونیخ در شماره ۳۱۵ مورخ ۲۸ ماه مه ۱۸۹۰ درج شد.

یهودی‌ستیزی در کشوری ممکن باشد، دلیل بر آن است که در آنجا هنوز سرمایه کافی موجود نیست. امروزه سرمایه و کار مزدوری از یکدیگر جدائی ناپذیرند. هر چه سرمایه قدرتمندتر باشد، به همان نسبت طبقه کارگر مزدبگیر قوی‌تر است و به همان اندازه پایان سیادت سرمایه‌داران نزدیکتر می‌باشد. من برای خودمان آلمانی‌ها، که وینی‌ها را هم جز آن به حساب می‌آورم، رشد سریع اقتصادی سرمایه‌داری را آرزو می‌کنم و به هیچوجه خواهان در جا زدن آن نمی‌باشم.

اضافه بر آن یهودی‌ستیزی تمام واقعیت را قلب می‌کند. او حتی یهودها را هم نمی‌شناسد که نابودی آنها را می‌طلبد، در غیر این صورت وی می‌بایستی بداند که اینجا در انگلستان و در آمریکا به برکت یهودی‌ستیزی اروپای شرقی و در ترکیه، به برکت تفتیش عقاید اسپانیائی، هزاران هزار پرولتاریای یهود وجود دارند و دقیقاً همین کارگران یهودی‌اند که به بدترین وضعی استثمار شده و بدبخت‌ترینند. ما اینجا در انگلستان در ۱۲ ماه گذشته سه^۴ اعتصاب کارگران یهودی داشته‌ایم. و حال آیا بایستی ما به عنوان مبارزه علیه سرمایه یهودی‌ستیزی کنیم؟

به جز این، ما به یهودیان بسیار بسیار مدیونیم. اگر از هاینه (Heine) و بورنه (Börne) نام نبریم، مارکس از خون خالص یهودی بود، لاسال یهودی بود. بسیاری از بهترین انسان‌ها یهودی‌اند. دوست من ویکتور آدلر که هم اکنون کفاره از خود گذشتگی‌اش برای امر پرولتاریا را در زندان وین می‌پردازد، ادوارد برن اشتاین سر دبیر "سوسیال دموکرات" لندن، پال سینگر یکی از بهترین نمایندگان مجلس (رایش تاگ)، مردمانی که من با دوستی به آن‌ها افتخار می‌کنم، همه و همه اینها یهودی‌اند. نشریه "گارتن لائوبه (Garten Laube) ۵ حتی خود من را نیز یهودی کرده است. و در هر صورت اگر مجبور به انتخاب بودم آنوقت یهودی بودن را به "حضرت اشرف" ترجیح می‌دادم.

لندن ۱۹ آوریل ۱۸۹۰ - فریدریش انگلس

مستخرج از یک نامه به وین نشریه آربایتز - سایتونگ (Arbeiter-Zeitung) شماره ۱۹، نهم ماه مه ۱۸۹۰

^۴ - اشاره‌ای به اعتصابات کارگران یهودی در لندن که در زیر می‌آید: اعتصاب خیاطها و هنروران در اوت - سپتامبر ۱۸۸۹، اعتصاب نانواها در نوامبر ۱۸۸۹ و اعتصاب کارگران کفاش در مارس - آوریل ۱۸۹۰. در این اعتصابات کارگران خواست‌های خود را قبولانند. خیاطها، هنروران و نانواها کار ده ساعته در روز را به جای کار تا به آن روز چهارده و شانزده ساعته نشاندهند و کفاشان این خواست را که کار خانگی ممنوع شده و صاحبکاران ساختن کارگاه‌های مربوطه را تضمین کنند به پیش بردند. کارخانه‌داران علاوه بر آن مجبور شدند خواست کارگران کفاش را مبنی بر رسمیت دادن به یک دادگاه حکمیت کار بپذیرند.

^۵ - "گارتن لایبه" نشریه مصور خانوادگی - نشریه ادبی هفتگی با جهت خرده‌بورژوائی، منتشره در ۱۸۵۳ تا ۱۹۰۳ در لایپزیک و از ۱۹۰۳ تا ۱۹۴۳ در برلین".

راه حل تنها تاسیس کشور مستقل و دموکراتیک فلسطین



راه حل آینده فلسطین را نمی‌شود بدون بررسی تاریخی گذشته آن و نقش داخلی و جهانی بررسی کرد. تمام تلاش‌های صهیونیسم و امپریالیسم برای آن است که صهیونیسم اسرائیل به عنوان سرپل حضور امپریالیسم در منطقه تقویت شده تا بهتر بتواند منابع عظیم خام، نفتی و گازی منطقه را کنترل کند. آنها برای بقاء و تداوم بقاء صهیونیسم فعالند. به این جهت برای حل معضل اسرائیل و مسئله فلسطین تنها یک راه وجود دارد و آن پایان دادن به اشغال، طرد صهیونیسم و بنای فلسطین مستقل، دموکراتیک که در آن همه ادیان، نژادها، قومیت‌ها به عنوان انسان برابر دارای حقوق مساوی باشند. این دولت باید بر گور نازیسم، صهیونیسم، امپریالیسم، نژادپرستی، آپارتاید و ارتجاع مذهبی بنا شود و این امر مقدس با حضور اسرائیل کنونی مقدور نیست.

در سرزمینی که یهودی، مسیحی و مسلمان... که زادگاه تاریخی و بومی آنها آنجا بوده است و قرن‌های قبل از ورود صهیونیست‌های وارداتی به صورت مسالمت‌آمیز در کنار هم زیسته‌اند همه این اقوام و مذاهب می‌توانند به دور از خشونت در کنار هم زیست کنند. تضمین این صلح و امنیت دولتی مقتدر و مسلح برای سرکوب همه دشمنان مردم فلسطین است. حزب ما از این فلسطین دفاع می‌کند.

چپ ضدکمونیزست و صهیونیستی را افشاء کنیم

چپ ضد کمونیست ایران صدای روشن صهیونیسم در ایران است و نقش خرابکارانه‌ای در تمام برنامه‌ریزی‌های صهیونیستی اعم از دادگاه‌های فرمایشی، نمایشی، تبلیغاتی کیفری لاهه، این ابزار استعماری امپریالیسم اروپا، تحریم ضدبشری و غیرقانونی مردم ایران، تأیید مسدود کردن غیرقانونی و ضدبشری منابع مالی ایران که متعلق به غارت‌گران جهانی نیست، تأیید ترور دانشمندان هسته‌ای ایران، تأیید تروریسم دولتی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل، تأیید دخالت‌های بی‌شرمانه در امور داخلی کشورها و از جمله ایران، در تأیید تجاوزات این ارتجاع سیاه بین‌المللی به لبنان، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، یمن و اشغال سرزمین‌های فلسطین و کشتار صدها هزار انسان و نیم میلیون کودک عراقی ایفاء می‌کند، این چپ مایه ننگ انسانیت است.

آنها در زمان تهدیدات امپریالیسم و صهیونیسم برای تجاوز به ایران در پا رکابی آمریکا خواهان ایجاد «جبهه سوم» برای حمله به ایران بودند تا به عنوان ستون پنجم ارتجاع با «صف مستقل» به قتل و غارت، تروریسم، دامن زدن به خشونت و کشتار مردم میهن ما، سوریه‌ای کردن ایران بپردازند و آن را زیر روپوش دفاع از «سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی» پنهان می‌کردند. آنها با تحریف ماهیت و مضمون انقلابی سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در کنار خواست «سرنگونی» امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع سیاه جهانی قرار داشتند و متحد و جانب‌باخته سینه چاک آنها بودند. در تمام جبهه‌های ضد تجاوز و جنگ اخلاص کردند و مدعی بودند باید در کنار آمریکا و اسرائیل جبهه وسیع برای «سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی» و نه «جبهه ضدجنگ برای مقابله با تجاوز به ایران» در خدمت اهداف راهبردی آمریکا ایجاد کرد. تلویزیون‌های ورشکسته که تا خرخره از منابع مالی ممالک امپریالیستی تغذیه می‌شوند تا ماموریت خویش را انجام دهند در خدمت این تبلیغات به کار گرفته شدند. این کارنامه ننگین این چپ ضدکمونیزست است.

این عده در پروژه «زن زندگی آزادی» فرقه رجوی و رضا پهلوی دوش به دوش تجزیه‌طلبان گرد، آذری، بلوچ، عرب تجزیه‌طلب بر مبنای سیاست تعیین شده تجزیه‌طلبانه صهیونیسم گام می‌زدند و در کنار نازی‌های اوکراین، صهیونیست‌های اسرائیل با پرچم‌هایشان تحت حمایت پرچم آمریکا و تدارکات وسیع سازمان‌های امنیتی اروپا و به ویژه آلمان قرار داشتند که به یک اردوکشی در خدمت ناتو در برلین دست زدند و پرچم معیوب اسرائیل را در سر صف مستقشان حمل کردند و به رضا پهلوی وکالت دادند تا رژیم جمهوری اسلامی ایران را در کنفرانس امنیتی مونیخ سرنگون کند و به قدرت برسد. این چپ مایه ننگ ایران است.

«پدرخوانده» این نظریات صهیونیستی منصور حکمت بود که خز عیلات فکری خود را با برنامه پیش‌ریخته به پیروانش تزریق کرد و تمام منشعبان از این مرکز صهیونیستی از اپیدمی مملو از عفونت این تفکر تا به امروز رنج می‌برند و قادر نیستند به درمان خویش بپردازند. نظریات صهیونیستی منصور حکمت نه تنها پیروان مستقیم خودش را فلج کرد، حتی پاره‌ای سازمان‌های اپوزیسیون ایران را نیز که منشاء سالمی داشتند به این بیماری مسری چنان گرفتار نمود که دیگر ممکن نیست میان سره از ناسره تشخیص به عمل آورد. یک طیف صهیونیستی در مدعیان چپ در میان اپوزیسیون ایران پا گرفته است که گاه بیگاه سم هلاهل خود را منتشر می‌نماید.

تئوری آنها برای مغزشوئی و به صف کشیدن اپوزیسیون به پاس نفرت عظیمی که نسبت به تبهکاری‌های جمهوری اسلامی ایران در بعد از انقلاب میان مردم میهن ما پدید آمد، اسلام‌ستیزی، خودتحقیری، ایران‌ستیزی، نفی مرزهای طبقاتی و ملی، هرزگرایی به عنوان مدرنیسم و... می‌باشد. فعالیت‌ها آنها نیز در عرصه‌های سازماندهی اعتراضات ضدمسلمانان در جهان در کنار نازی‌ها و فاشیست‌های غربی چه در ممانعت از بنای مساجد، در مبارزه با انجمن‌های

فرهنگی و... به چشم می‌خورد که از حمایت بی‌قید و شرط مأموران امنیتی غرب برخوردار است. آنها بر اساس تئوری‌های نژادپرستانه «ساموئل هانتینگتون» اندیشه‌پرداز یهودی تبار آمریکایی چنین تحلیل و القاء می‌کنند که بعد از فروپاشی شوروی این خطر «اسلام سیاسی» است که جهان را تهدید می‌نماید و همه نیروها را باید برای مبارزه با «اسلام سیاسی» و مسلمانان بسیج نمود. وی توصیه می‌کند «جامعه جهانی» یعنی غربی‌های اقلیت استعمارگر سفید پوست که ارباب آنها هستند، باید با «اسلام سیاسی» به مبارزه بپردازد و همه آنها را از دم تیغ تیز آخته تمدن، آزادی و دموکراسی غرب بگذراند و به این جهت نظریه ابله پرورانه‌ای را به هواداران تخریب می‌کنند. بر این مبنای فکری اسلام‌ستیزانه است که آنها مدعی‌اند خصلت سیاسی دوران کنونی را مبارزه میان دو قطب «میلیتاریسم آمریکا و اسلام سیاسی» شکل می‌دهد و به این جهت تجاوز به افغانستان و عراق را باید جشن گرفت و در خون کودکان عراقی شنا کرد و برای قتل عام مردم لیبی آواز دموکراسی و آزادی خواند و برای آزادی جنسی که امری مدرن به حساب می‌آید باید پرچم رهبری انقلاب را به فرقه‌های جنسیتی و فمینیستی داد زیرا این اقدامات «بشردوستانه» و «آزادیبخش» در خدمت مبارزه علیه «اسلام سیاسی» است.

دشمنی این جماعت با مردم فلسطین که هر روز دستانشان را در خون آنها می‌شویند از همین تفکر بیمارگونه ناشی می‌شود. آنها تبلیغ می‌کنند که اسرائیل «مدرن» بود، و تنها دموکراسی خاورمیانه می‌باشد. زنانش بی‌حجابند و می‌تواند در ساحل دریا آزادانه و دموکراتیک با و یا بدون مایو شنا کنند، در حالی که زنان فلسطینی حجاب سنتی حمل می‌کنند که «طبیعتاً» هرگونه حقی را از آنها زایل می‌کند. آنها جای مبارزه طبقاتی، مبارزه ملی و ضداستعماری را با سناریوی «سفید و سیاه»، و یا «تمدن» و اسلام‌ستیزی جایگزین کرده‌اند و با همین تئوری ارتجاعی پرچم دفاع از صهیونیسم اسرائیل را برافراشته و بر ضد مبارزات خلق قهرمان فلسطین مودیان به خرابکاری مشغولند. برای بی‌سودان سیاسی زمزمه می‌کنند که سازمان حماس و یا جهاد اسلامی دارای ایدئولوژی ارتجاعی بوده در حالی که اسرائیلی‌ها مدرن به حساب می‌آیند و حمایت از مبارزات حماس دفاع از «اسلام سیاسی» و حمایت از جمهوری اسلامی خواهد بود. آنها حق قتل عام مسلمانان را به اسرائیل عطا می‌کنند و آنها را مجاز می‌دانند برای دفاع از «فمینیسم و مدرنیته» میلیون‌ها مسلمان را سر ببرند. خوب است کمی به این مارگیری تئوریک برای ذهن‌سازی روانی که از یک انسان یک قاتل بسازد بپردازیم.

سیاست و ایدئولوژی

در علم مارکسیسم تنها ایدئولوژی مترقی در جهان ایدئولوژی کمونیسم است و سایر ایدئولوژی‌ها که به طبقات غیرپرولتری تعلق دارند ماهیتاً ارتجاعی، عقب‌مانده و غیرقابل دفاع هستند. پس این ادعا که تنها سازمان‌های اسلامی چون دارای ایدئولوژی اسلامی هستند ارتجاعی‌اند تصویر معیوبی است که عامدانه از واقعیت ارائه می‌دهند. یهودیت، مسیحیت، هندوئیسم، بودائیسم و... همه ایدئولوژی‌های دینی هم سیاسی و هم ارتجاعی بوده و این صفت فقط محدود به اسلام نمی‌شود. صهیونیسم اسرائیل یهودی، یهودیت سیاسی در اسرائیل همانقدر از نظر ایدئولوژی ارتجاعی است که سازمان‌های اسلامی. چپ ضدکمونیست ولی برای مقاصد شوم سیاسی خود می‌خواهد عامدانه حساب جداگانه‌ای فقط برای دین اسلام بگشاید.

بحث ما در اینجا نه بر سر ایدئولوژی، بلکه بر سر سیاست است. سیاست مناسبات و نوع برخوردها را در رابطه با طبقات و نیروهای سیاسی آنها تعیین می‌کند و همه جریان‌های اجتماعی روزانه با آن درگیرند و بر اساس این توازن قوایی که پیش می‌آید راه پیشرفت آتی خود را تعیین می‌کنند. سیاست‌ها علیرغم وجود ایدئولوژی ارتجاعی الزاماً ارتجاعی نیستند، زیرا می‌توانند در خدمت بر طرف کردن موانعی در جامعه باشند که محدودیت‌های پیشرفت جامعه را کاهش داده، از بین برده و راه تحول را که به طور عینی در خدمت ترقی است هموار می‌کند. به مثال‌های تاریخ مراجعه کنیم. دکتر محمد مصدق نماینده بورژوازی ملی ایران بود. ایدئولوژی وی ارتجاعی محسوب می‌شود ولی سیاستی که برای ملی کردن صنعت نفت ایران علیه استعمار انگلستان در پیش گرفت مترقی و قابل حمایت بود. همین وضعیت در مورد «دکتر سون یاتسن» دموکرات و بورژوا در چین به عنوان نماینده بورژوازی ملی چین و یا اتخاذ سیاست جبهه واحد در جنگ مقاومت ضدژاپنی حزب کمونیست چین با بورژواهای «کومین‌دانگ» مطرح بود. همه متحدان کمونیست‌ها از نظر ایدئولوژی ارتجاعی بودند، ولی از نظر سیاسی برای طرد اشغالگران از سرزمین چین مبارزه می‌کردند. در جنگ کبیر میهنی جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با ممالک امپریالیستی با ایدئولوژی ارتجاعی برای درهم کوبیدن امپریالیسم محور به رهبری نازی‌های آلمان متحد شد، زیرا این دول متفق بر اساس سیاست و نه ایدئولوژی به اتفاق نظر رسیده بودند. ایدئولوژی یک امر درازمدت و دیرپا، لایتغیر در پدیده است که ماهیتش را تعیین می‌کند در

حالی که سیاست مسئله مشخص روز و برای تعیین نوع روابط با طبقات، احزاب، گروه‌ها دولت‌ها و... تعریف می‌شود و حتی می‌تواند بر اساس توازن قوای طبقاتی، تغییرات ژئوپلیتیک، اضمحلال یک حزب و ظهور حزب جدید تغییر نماید.

این دو مقوله را با هم مخلوط کردن ناشی از بی‌سوای نیست ناشی از انگیزه تحریف و گمراه کشاندن مردم در خدمت سیاست‌های ارتجاعی و وطن‌فروشانه است. چپ ضدکمونیست این روش تحمیقی و فریب مردم را سال‌هاست در پیش گرفته و به آن ادامه می‌دهد.

تمام جنبش‌های ضداستعماری الجزایر، سودان، مالی بر ضد «تمدن» و «مدرنیسم» خون‌آشام غرب دارای ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی بودند ولی برای رهایی ملی، قطع دست بیگانگان، پایان دادن به استعمار و کسب حق حاکمیت ملی مبارزه می‌کردند و جریان‌های انقلابی محسوب می‌شدند. سیاست‌های آنها بر ضد امپریالیسم و استعمار انقلابی بود و باید از آن دفاع می‌شد. این غرب «مدرن» و جنایتکار بود که استقلال این کشورها را مترادف با از بین رفتن «تمدن»، تربیت اروپائی و نژاد برتر سفیدپوست جا می‌زد و در حالی که وحشیانه رنگین‌پوستان را به بردگی می‌گرفت و قتل عام می‌کرد با تبلیغات، کاریکاتور و جعلیات آنها را متهم به آدم‌خوار می‌نمود و فرزندانشان را در قفس کرده و در باغ وحش‌های اروپا به نمایش می‌گذاشت. این است آن غرب «متمدن»، «مدرن» و «فمینیست» که آرمان این ضدکمونیست‌های چپ است

تئوری جنگ دو قطب ارتجاعی

تئوری من درآوردی جنگ دو قطب ارتجاعی را ساخته و پرداخته‌اند تا به آرایش قاتل، ستمگر و ظالم بپردازند. در تئوری این دشمنان بشریت متجاوز، اشغالگر، سرکوبگر، کودکش نباید مورد افشاء و حمله قرار گیرد زیرا طرف مظلوم و مورد ستم خودش انقلابی نیست. برای آنها رزمنده کره‌ای، ویتنامی، افغانی، عراقی، فلسطینی و... که یک متجاوز تبهکار و اشغالگر را که برای نابودی سرزمین، فرهنگ و هویتشان به آنجا آمده به قتل می‌رساند تا از حق هویت، استقلال، غرور، حق حاکمیت ملی، تمامیت ارضی کشورش دفاع کند و ننگ خودتحمیلی و تمکین از سفیدپرستی «متمدنان» غربی را نمی‌پذیرد، قاتل است و ماهیتا با سرباز متجاوز، تبهکار امپریالیسم و یا صهیونیسم که برای غارت، سرکوب و آدمکشی به آنجا آمده است، فرقی ندارد. برای آنها همه شهدای جنگ تحمیلی عراق به ایران قاتل هستند و نه شهید مردم ایران که از استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع کردند. در این تحلیل سراپا ارتجاعی و صهیونیستی برخوردی شکست‌طلبانه، نژادپرستانه از روی حقارت و بزدلی صورت می‌گیرد.

آنها فرق ماهوی میان کسی که حق دفاع مشروع از خود و خانواده خود در خانه ابا اجدادی خویش را دارد با حق بقاء ننگین متجاوز که برای اشغال آمده و بر دریائی از خون و اسارت «خوشبختی» خویش را بنا می‌کند قایل نبوده هر دو را «بی‌طرفانه» و با «مظلوم‌نمایی» یکسان جلوه می‌دهند. برای آنها ظالم و مظلوم، ستمگر و ستمکش، متجاوز و قربانی هر دو دارای حقوق مساوی هستند و سرکوب شده، تحقیر شده نباید به ساحت مقدس ظالم بی احترامی کند که اسانه ادب است. برای آنها انسان فلسطینی مرتجع، اسلام‌گرا، نماز خوان، روزه‌گیر با حجاب بوده و لذا حق حیات ندارد در حالی که ضدبشر صهیونیست که نوشابه الکی می‌نوشد، نیمه لخت می‌گردد و به عیاشی مشغول است و در کناره دریای مدیترانه شلنگ تخته انداخته و بدن‌نمایی می‌کند، مظهر «تمدن» محسوب شده و از این حقوق طبیعی جنایتکارانه برخورد است تا مردم فلسطین را قتل عام کند.

ناگفته پیداست یک سرباز قهرمان ارتش سرخ که با گلوله مغز یک نازی متجاوز و نژادپرست را متلاشی می‌کند در خدمت بشریت گام می‌گذارد، از حقوق بشر دفاع می‌کند و اقدامش صرف‌نظر از ایدئولوژی انقلابی است. کمونیست‌ها همواره به مسایل از جنبه طبقاتی و نه پاسیفیستی، انتزاعی، ماوراء زمان و مکان برخورد می‌کنند. به این جهت هر جنگی الزاما ارتجاعی نیست. تجاوز امپریالیسم آمریکا به ممالک جهان غیر عادلانه و ارتجاعی است ولی مقاومت مردم این کشورها در مقابل اشغالگران و تجاوزگران عادلانه و انقلابی و باید از این مبارزات برای پایان دوران استعمار و تجاوز و اشغال بدون قید و شرط به دفاع برخاست. تئوری دو قطب ارتجاعی تئوری حمایت از ارتجاع سیاه و امپریالیسم جهانی در خدمت صهیونیسم ضدبشر است.

چپ ضدکمونیست به بهانه مبارزه علیه اسلام در تمام قتل‌عام‌های صهیونیست‌ها در کنارشان قرار داشته و از آنها به حمایت برخاسته است تا تأثیرات شوم خرابکاری‌ها و جنایاتشان را در نزد افکار عمومی کاهش دهد. امروز هم می‌نویسند:



صف "چپ" مستقل با پرچم معیوب اسرائیل

«حماس، جهاد اسلامی و حزب الله نیروهای ارتجاعی هستند که همانند جمهوری اسلامی حاصل کارشان چیزی جز دیکتاتوری مذهبی، فقر و نابرابری و زن ستیزی برای مردم نیست. دو طرف این جنگ ارتجاعی با عملکردشان یکدیگر را تقویت می‌کنند. هزینه انسانی، سیاسی و اجتماعی این جنگ را باید مردم فلسطین و اسرائیل بپردازند».

و هزینه این افکار ضدبشری و نژادپرستانه غربگرا و صهیونیستی را باید مردم ایران به عنوان قربانی تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم با استقرار تحریم، تهدید به تجاوز به ایران، نقض همه حقوق قانونی ایران، زورگوئی، غارت اموال ایران در جهان بپردازند. این است تئوری چپ ضدکمونیست برای توجیه تجاوز به ایران، تحریم مردم ایران، نقض همه حقوق به رسمیت شناخته شده جهانی ایران که آنها در زمان تجاوز به ایران به عنوان ستون پنجم در کنار دشمنان بشریت قرار می‌دهد. آنها با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه نمی‌کنند با ایران با میهن ما مبارزه می‌کنند تا پای امپریالیسم و صهیونیسم را مجدداً به میهن ما باز کنند. این دشمنان مردم ایران را بشناسید.

نژادپرستی ضد بشری چپ ضدکمونیست

این پرسش مطرح است که آیا مسلمانان حق حیات دارند و یا چون مسلمانند و صهیونیسم مخالف آنها است باید حق حیات آنها را باطل نمود و برعکس به یهودیان صهیونیسم ظالم و سرکوبگر حق دفاع از خود، حق بقاء ننگین داد و حق ادامه موجودیت صهیونیسم ضدبشر و آپارتاید را به رسمیت شناخت؟ پاسخ به این پرسش از جانب نیروهای انساندوست و انقلابی طور دیگری داده می‌شود تا چپ ضدکمونیست.

سرزمین فلسطین ۷۵ سال است اشغال شده، میلیون‌ها نفر توسط تبهکاران تروریست صهیونیست از خانه و کاشانه خود تارانده گشته، روزانه خانه‌های آنها را بر سرشان خراب کرده و برای جلوگیری از تحصیل فرزندان‌شان با ماشین‌های آبپاش بر سر راه مدرسه ایستاده بر سر کودکان‌شان نجاست می‌ریزند تا به مدرسه نرسند. صهیونیست‌های تبهکار که همه نظامی، بسیجی، مسلح و آدمکش هستند و از حمایت قانونی دولت کودک کش اسرائیل و غرب «متمدن و آزادیخواه و بشردوست» برخوردارند، مستمراً و روزانه بر سر خانه‌هایی با بنای پست‌تر فلسطینی که در همسایگی‌شان واقع است اشغال خالی می‌کنند. جوانان فلسطینی را ترور می‌نمایند تا اعضاء اندام آنها را در جهان به فروشند که چند سال پیش اقتضای این جنایات برملا شد، آنوقت مشتی مزدور ایرانی پیدا می‌شوند به فلسطینی‌ها توصیه می‌کنند از مبارزات آزادیبخش جبهه عمومی مقاومتی که با نقش موثر حماس به وجود آمده و نماینده منتخب و دموکراتیک مردم فلسطین است حمایت نکنند و به اسارت و خفت تن در دهند، زیرا حماس ایدئولوژی ارتجاعی داشته و اسلام‌گرا از نزدیکان جمهوری اسلامی است. جنگ در فلسطین ۷۵ سال است که آغاز شده و نه در ماه اکتبر ۲۰۲۳ بعد از پیروزی درخشان و انقلابی سازمان حماس و متحدانش در یک عملیات تحسین برانگیز، قهرمانانه، ماندنی و راهبردی که ژئوپلیتیک جهان را برهم زد.

دفتر سیاسی جبهه خلق برای آزادی فلسطین که شامل مسیحیان فلسطینی هستند از جمله در افشاء این ایرانیان خائن و نوکر صهیونیسم و امپریالیسم بیانیه‌ای صادر کرد و در آن نوشت:

«نبرد کنونی نقطه عطفی برای مقاومت است. آنچه در میدان می‌گذرد، پاسخ طبیعی به جنایات رژیم اسرائیل علیه مردم فلسطین است. ما در کنار برادران خود در گردان‌های القسام و در کنار همه نیروهای مقاومت ایستاده‌ایم و در این نبرد که در تاریخ ثبت خواهد شد، با آنها درگیر می‌شویم».

مبارزه سیاسی گروه‌های اسلامی و غیراسلامی فلسطینی برای رهائی ملی، پایان دادن به اشغال، نسل‌کشی، کسب حق حاکمیت ملی، برقراری تمامیت ارضی، پایان دادن به رژیم آپارتاید، نژادپرستانه، کودک‌کش که تا کنون ۳۳ هزار کودک فلسطینی را قتل عام نموده است مبارزه‌ای انقلابی، آزادیبخش، بشردوستانه، مترقی و در خدمت رهائی خلق‌های منطقه می‌باشد و حزب کار ایران (توفان) از آن قویا حمایت کرده و حمایت می‌کند. سرزمین فلسطین متعلق به مردمان بومی این سرزمین اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی، دروزی، آسوری، ارمنی و... است و در آن جایی برای صهیونیست‌های وارداتی نازی وجود ندارد. جنبش انقلابی مردم فلسطین باید سرزمین فلسطین را از وجود نازیسم، آپارتاید، نسل‌کشی، نژادپرستی، یهودیت سیاسی پاکسازی کند. صهیونیسم در هیچ کجای دنیا نظیر نازیسم حق بقا ندارد. نباید فریب صهیونیست‌ها و نوکران ایرانی آنها را خورد که صهیونیسم را با یهودی‌ستیزی مترادف می‌کنند. با یهودی‌ستیزی همانگونه باید مبارزه کرد که با اسلام‌ستیزی و نشان داد که ریشه یهودی‌ستیزی در موجودیت صهیونیسم است و برای نابودی این شرّ بشری، باید صهیونیسم را نیست و نابود نمود.

حزب کار ایران (توفان)

www.toufan.org

چهارشنبه ۱۹ مهرماه ۱۴۰۲

فهرست مطالب

۳	پیشگفتار
۴	پاره‌ای مواضع و نظریات حزب کار ایران (توفان) در برخورد به مسئله فلسطین و تحلیل شرایط امروزی آن
۴	توفان شماره ۹ دی ماه ۱۳۷۹ صهیونیسم یعنی نژاد پرستی
۷	توفان شماره ۱۹ مهر ۱۳۸۰ اکتبر ۲۰۰۱ جهان بر ضد صهیونیسم، نژاد پرستی و آپارتاید
۸	توفان شماره ۲۲ ژانویه ۲۰۲۲ آموزگاران شکنجه
۱۲	توفان دوره ششم - سال دوم شماره ۲۶ - اردیبهشت ۱۳۸۲ - مه ۲۰۰۲ اینجا فلسطین است، سرزمین اشغالی
۱۵	توفان دوره ششم - سال دوم شماره ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۱ مه ۲۰۰۲ زننده باد مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین مرگ بر فاشیسم، امپریالیسم، صهیونیسم این همدستان تروریسم
۱۷	توفان دوره ششم سال بیست و یکم دی ماه ۱۳۹۹ شماره ۲۵۰ ماشین تروریسم دولتی آمریکا - اسرائیل با هلهله شادی اپوزیسیون خودفروخته ایران همراه شد
۲۰	توفان دوره ششم سال بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۹۹ شماره ۲۵۱ از مبارزه ملت فلسطین برای آزادی سرزمین‌های اشغالی و نابودی صهیونیسم باید حمایت نمود
۲۲	توفان دوره ششم سال بیست و دوم تیر ماه ۱۴۰۰ شماره ۲۵۶ دشنام به ایدئولوژی ارتجاعی حماس توجه سیاست نسل‌کشی صهیونیسم است
۲۶	توفان دوره ششم سال بیست و دوم تیر ماه ۱۴۰۰ شماره ۲۵۶ تأثیرات راهبردی مبارزات اخیر مردم فلسطین
	توفان دوره ششم سال بیست و سوم تیر ماه ۱۴۰۱ شماره ۲۶۸

۲۹	صهیونیسم همدست نازیسم
۳۲	توفان دوره ششم سال بیست و سوم مرداد ماه ۱۴۰۱ شماره ۲۶۹ گسترش پیمان تجاوزکار ناتو به خاورمیانه با ماهیت عبری، عربی، غربی
۳۵	توفان دوره ششم سال بیست و چهارم اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ شماره ۲۷۸ تصویر نادرستی که از رویدادهای اسرائیل کودک کش ارائه می‌دهند
۳۹	روز نکبت روز تاراندن مردم فلسطین و نسل‌کشی
۴۳	اسرائیل غیرقابل لمس
۴۴	تئوری اسناد به سرزمین نیاکان
۴۶	پیش‌زمینه‌های تاریخی - سیاسی
۴۸	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تأسیس اسرائیل (۱)
۵۳	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تأسیس اسرائیل (۲)
۵۶	توسل تبلیغاتی به پیمان صلح، مانور دائمی اسرائیل
۵۷	تفرقه بیانداز و حکومت کن
۶۱	منافع ملی ایران چه حکم می‌کند
۶۲	مبارزه با صهیونیسم مبارزه با یهودی ستیزی است
۶۵	راه حل تنها تأسیس کشور مستقل و دموکراتیک فلسطین
۶۶	چپ ضدکمونیست و صهیونیستی را افشاء کنیم



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/hezbekar.toufan					*	فیسبوک حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کار ایران (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آگاه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کار ایران توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب

POSTBANK

bank code 20110022

bank account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

P.O. BOX 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346